

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين والصلوة والسلام على رسوله وخير خلقه محمد و
آله واصحابه اجمعين امابعد این کتابیست مسمی بجامع التعلیلات
که برای تصحیح ابواب صرف میر نسخه ایست نافع وبجهت تهذیب صیغ صرف
صغیر وکبیر قانونیست جامع که صرف صغیر هر باب معه تعلیلهای ضروریه شرح
وبسط درو اندراج یافته است تا مبتدیان ازو بهره مند صورت ومعنی بوده
بزودی بمطالب علمیه برسند بمنه وکرمه **باب اول** صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد
صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الضَّرْبُ زدن ضَرَبَ یَضْرِبُ ضَرْبًا فهو ضَارِبٌ ضَارِبَانِ
ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضُرَّابٌ ضُرَّبٌ ضُرَبَاءُ ضُرْبَانٌ ضِرَابٌ ضُرُوبٌ
ضُوَيْرِبٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَوَارِبُ ضُرَّبٌ ضُوَيْرِبَةٌ وضُرِبَ

يُضْرَبُ ضَرْبًا فذاك مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبَةٌ مَضْرُوبَتَانِ
مَضْرُوبَاتٌ مَضَارِيبُ مُضَيْرِيبٌ مُضَيْرِيبَةٌ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يُضْرَبْ لَا يَضْرِبُ
لَا يُضْرَبُ لَنْ يَضْرِبَ لَنْ يُضْرَبَ الامر منه اِضْرِبْ لِتُضْرَبْ لِيَضْرِبْ لِيُضْرَبْ
والنهي عنه لَا تَضْرِبْ لَا تُضْرَبْ لَا يَضْرِبْ لَا يُضْرَبْ الظرف منه مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ
مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ والآلة منه مِضْرَبٌ مِضْرَبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مِضْرَبَةٌ
مِضْرَبَتَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبَةٌ مِضْرَابٌ مِضْرَابَانِ مَضَارِيبُ مُضَيْرِيبٌ
افعل التفضيل منه اَضْرَبُ اَضْرَبَانِ اَضْرَبُونَ اَضَارِبُ اُضَيْرِبُ والمؤنث
منه ضُرْبَى ضُرْبَيَانِ ضُرْبَيَاتٌ ضُرَبٌ ضُرَيْبَى **باب فَعَلَ يَفْعُلُ**
اَلنَّصْرُ يارى دادن نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْرًا فهو نَاصِرٌ نَاصِرَانِ نَاصِرُونَ نَصَرَةٌ
نُصَّارٌ نُصَّرٌ نُصَرَاءُ نُصْرَانٌ نِصَارٌ نُصُورٌ نُوَيْصِرٌ نَاصِرَةٌ نَاصِرَتَانِ
نَاصِرَاتٌ نَوَاصِرُ نُصَّرٌ نُوَيْصِرَةٌ ونُصِرَ يُنْصَرُ نَصْرًا فذاك مَنْصُورٌ مَنْصُورَانِ
مَنْصُورُونَ مَنْصُورَةٌ مَنْصُورَتَانِ مَنْصُورَاتٌ مَنَاصِيرُ مُنَيْصِيرٌ مُنَيْصِيرَةٌ
لَمْ يَنْصُرْ لَمْ يُنْصَرْ لَا يَنْصُرُ لَا يُنْصَرُ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يُنْصَرَ الامر منه اُنْصُرْ لِتُنْصَرْ
لِيَنْصُرْ لِيُنْصَرْ والنهي عنه لَا تَنْصُرْ لَا تُنْصَرْ لَا يَنْصُرْ لَا يُنْصَرْ الظرف منه مَنْصَرٌ
مَنْصَرَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرٌ والآلة منه مِنْصَرٌ مِنْصَرَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرٌ مِنْصَرَةٌ
مِنْصَرَتَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرَةٌ مِنْصَارٌ مِنْصَارَانِ مَنَاصِيرُ مُنَيْصِيرٌ افعل التفضيل
منه اَنْصَرُ اَنْصَرَانِ اَنْصَرُونَ اَنَاصِرُ اُنَيْصِرُ والمؤنث منه نُصْرَى نُصْرَيَانِ

نصر یلت نصر نصیری **باب** فعل یفعل العلم دانستن علم یعلم علما فهو
عالم عالمان عالمون علمة علام علم علم علماء علمان علام علوم عویلم
عالمة عالمتان عالمات عوالم علم عویلمة وعلم یعلم علما فذاک معلوم
معلومان معلومون معلومة معلومتان معلومات معالیم معیلیم معیلیمة
لم یعلم لم یعلم لایعلم لایعلم لن یعلم لن یعلم الامر منه اعلم لتعلم لیعلم
لیعلم والنهی عنه لاتعلم لاتعلم لایعلم لایعلم الظرف منه معلم معلمان معالم
معیلم والآلة منه معلم معلمان معالم معیلم معلمة معلمتان معالم معیلمة
معلام معلامان معالیم معیلیم افعل التفضیل منه اعلم اعلمان اعلمون اعالم
اعیلم والمونث منه علمی علمیان علمیات علم علیمی **باب** فعل یفعل الفتح
کشادن فتح یفتح فتحا فهو فاتح فاتحان فاتحون فتحة فتاح فتح فتح فتحاء
فتحان فتاح فتوح فویتح فاتحة فاتحتان فاتحات فواتح فتح فویتحة وفتح
یفتح فتحا فذاک مفتوح مفتوحان مفتوحون مفتوحة مفتوحتان مفتوحات
مفاتیح مفیتیح مفیتیحة لم یفتح لم یفتح لایفتح لایفتح لن یفتح لن یفتح الامر منه
افتح لتفتح لیفتح لیفتح والنهی عنه لاتفتح لاتفتح لایفتح لایفتح الظرف منه مفتح
مفتحان مفاتح مفیتح والآلة منه مفتح مفتحان مفاتح مفیتح مفتحة مفتحتان
مفاتح مفیتحة مفتاح مفتاحان مفاتیح مفیتیح افعل التفضیل منه افتح افتحان
افتحون افاتح افیتح والمونث منه فتحی فتحیان فتحیات فتح فتیحی **باب**

حَسِبَ يَحْسَبُ الحِسْبُ وَالمَحْسَبَةُ وَالحِسْبانُ پنداشتن و شمردن و بطن شدن عیب يَحْسِبُ

حَسْباً ومَحْسَبَةً وحِسْباناً فهو حاسِبٌ حاسِبانِ حاسِبُونَ حَسَبَةٌ حُسّابٌ

حُسَّبٌ حُسُبٌ حُسَباءُ حُسْبانٌ حِسابٌ حُسُوبٌ حُوَيْسِبٌ حاسِبَةٌ حاسِبَتانِ حاسِباتٌ

حَواسِبُ حُسَّبٌ حُوَيْسِبَةٌ وحُسِبَ يُحْسَبُ حَسْباً ومَحْسَبَةً وحِساباً وحُسْباناً فذاك مَحْسُوبٌ

مَحْسُوبانِ مَحْسُوبُونَ مَحْسُوبَةٌ مَحْسُوبَتانِ مَحْسُوباتٌ مَحاسِيبُ مُحَيْسِيبٌ مُحَيْسِيبَةٌ

لَمْ يَحْسَبْ لَمْ يُحْسَبْ لا يَحْسَبُ لا يُحْسَبُ لَنْ يَحْسَبَ لَنْ يُحْسَبَ الامر منه اِحْسَبْ

لِتُحْسَبْ لِيَحْسَبْ لِيُحْسَبْ والنهي عنه لا تَحْسَبْ لا تُحْسَبْ لا يَحْسَبْ لا يُحْسَبْ الظرف منه

مَحْسَبٌ مَحْسَبانِ مَحاسِبُ مُحَيْسِبٌ والآلة منه مِحْسَبٌ مِحْسَبانِ مَحاسِبُ مُحَيْسِبٌ

مِحْسَبَةٌ مِحْسَبَتانِ مَحاسِبُ مُحَيْسِبَةٌ مِحْسابٌ مِحْسابانِ مَحاسِيبُ مُحَيْسِيبٌ

افعل التفضيل منه اَحْسَبُ اَحْسَبانِ اَحْسَبُونَ اَحاسِبُ اُحَيْسِبُ والمؤنث منه

حُسْبَى حُسْبَيانِ حُسْبَياتٌ حُسَبٌ حُسَيْبَى ضَرَبَ دراصل ضَرْباً بود ضَرْباً مصدر

بود چون خواستند که مصدر را فعل ماضی معلوم سازند حرف اول مفتوح بود وثانی وثالث را

فتح دادند وتنوین تمکن را حذف کردند برای علامت فعلیت تا از ضَرْباً ضَرَبَ شد

يَضْرِبُ دراصل ضَرَبَ بود وضَرَبَ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم

را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از حروف اَتَیْنَ مفتوح دراولش آورده فا

کلمه را سکون وعین کلمه را کسره دادند ودر آخرش اعراب رفعی درآوردند تا از ضَرَبَ يَضْرِبُ

شد ضارِبٌ دراصل یضرب بود حرف مضارع را حذف کردند وفا کلمه را مفتوح کرده بعد از الف

الف علامت اسم فاعل را آوردند و در آخرش تنوین تمکن در آوردند ضاربٌ شد ضاربان
در اصل ضاربٌ بود در آخرش الف علامت رفع یا یاء ماقبل مفتوح علامت نصب و جر
و نونِ مکسوره عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو علی اختلاف الاقوال در آوردند
ضاربانِ شد فی حالة الرفع و ضاربَینِ شد فی حالتی النصب و الجر ضاربُونَ در اصل
ضاربٌ بود در آخرش واو علامت رفع یا یاء ماقبل مکسور علامت نصب و جر و نون مفتوحه
عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو در آوردند ضاربُونَ شد فی حالة الرفع
و ضاربِینَ شد فی حالتی النصب و الجر ضَرَبَة جمع تکسیر از ان ضاربٌ است ضاربٌ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثالث را
نیز فتح دادند الف وحدان را حذف کرده عوض آن تا متحرک در آخرش آوردند ضَرَبَة
شد ضُرّابٌ جمع تکسیر از ان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند بعد
از مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدان را حذف کردند ضُرّابٌ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر
از ان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند ضُرَّبٌ
شد ضُرْبَانٌ جمع تکسیر از ان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساخته الف وحدان را حذف کردند
ضُرْبٌ شد ضُرَباءُ جمع تکسیر از ان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم

وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث و رابع را فتح داده الف ممدوده در آخرش
درآوردند والف وحدان را حذف کردند ضُرَبَاءُ شد ضُرْبَانٌ جمع تکسیر ازان ضارِبٌ ست
ضارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند
ثالث را ساکن ساختند در آخرش الف و نون مزیدتان درآورده الف وحدان را حذف کردند
ضُرْبَانٌ شد ضِرَابٌ جمع تکسیر ازان ضارِبٌ است ضارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتحه بعد ازان الف جمع
تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند ضِرَابٌ شد ضُرُوبٌ جمع تکسیر ازان ضارِبٌ است
ضارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را
ضم دادند بعد حرف ثالث واو مسکونه درآورده الف وحدان را حذف کردند ضُرُوبٌ شد
ضُوَيْرِبٌ تصغیر ازان ضارِبٌ ست ضارِبٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا
یای تصغیر درآوردند ضُوَيْرِبٌ شد ضارِبَةٌ ضارِبَتَانِ ضارِبَاتٌ ضَوَارِبُ جمع
تکسیر ازان ضارِبَةٌ ست ضارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع
تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند تا وحدان را حذف کردند ضَوَارِبُ شد
و تنوین تمکن را برای منع صرف نیز حذف کردند ضَوَارِبُ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر ازان
ضارِبَةٌ است ضارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند

حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند حرکت فتحه دادند بعده الف و تاء وحدت
را حذف کردند ضُرَیِّبٌ شد ضُوَیْرِبَةٌ تصغیر از آن ضَارِبَةٌ است ضَارِبَةٌ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند ضُوَیْرِبَةٌ شد مَضْرُوْبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُوْ
مَضْرُوْبٌ در اصل يُضْرَبُ بود يُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل
مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض او میم مفتوحه
بضم عین کلمه در آوردند و ضمه را دراز کردند تا از وی واو ظاهر شود و در آخرش تنوین
تمکن در آوردند برای علامت اسمیت مضروب شد مَضَارِیْبُ جمع تکسیر از آن مَضْرُوْبٌ و
مَضْرُوْبَةٌ است مَضْرُوْبٌ و مَضْرُوْبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آنرا
بیا بدل کردند و تاء وحدت را حذف کردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف
کردند مَضَارِیْبُ شد مُضَیْرِیْبٌ و مُضَیْرِیْبَةٌ تصغیر از آن مَضْرُوْبٌ و مَضْرُوْبَةٌ است
مَضْرُوْبٌ و مَضْرُوْبَةٌ اسم مکبر بودند چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُضَیْرِیْبٌ و مُضَیْرِیْبَةٌ
شد لَمْ يَضْرِبْ الخ در اصل يَضْرِبُ الخ بود چون لم جازمه در اولش در آوردند آخرش

راجزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد
در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرانکه مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ
بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ و همچنین است جحد مجهول لَمْ یُضْرَبْ در اصل یُضْرَبُ بود چون لَا نفی در
اولش در آوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را نفی ساخت لَا یَضْرِبُ شد لَنْ یَضْرِبَ
لَنْ یَضْرِبَا الی آخره در اصل یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ الخ بود چون لَن ناصبه در اولش در آوردند آخرش
را نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت
صیغه و سقوط هیچ نشد در دو صیغه زیرا که مبنی ست وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِاخْتِلَافِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ
لَنْ یَضْرِبَ شد الخ اِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوا الخ در اصل تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ الخ بود تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزه
وصل مکسوره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکة شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد
در یک صیغه زیرانکه مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ با نون ثقیله اِضْرِبَنَّ
اِضْرِبَانِّ اِضْرِبُنَّ اِضْرِبِنَّ اِضْرِبَانِّ اِضْرِبْنَانِّ با نون خفیفه اِضْرِبَنْ اِضْرِبُنْ اِضْرِبِنْ
اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ در اصل اِضْرِبْ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد ما قبل نون
مبنی بر فتح گشت اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ شد اِضْرِبَانِّ در اصل اِضْرِبَا بود چون نون ثقیله بدو
متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه اِضْرِبَانِّ شد اِضْرِبْنَانِّ
در اصل یَضْرِبْنَ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلث نونات شد و اجتماع

ثلث نونات را در کلام عرب مستکره میداشتند بنا بران الف فاصله میان نون جمع
و نون ثقیله در آوردند تا اجتماع ثلث نونات نشود و نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت
بنون تثنیه اضربنانّ شد اضربُنّ و اضربُن در اصل اضربُوا بود چون نون ثقیله
خفیفه بدو متصل شد التقای ساکنین شد میان واو و نون واو را حذف کردند و ضمه را
باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اضربِنّ اضربِن شد اضربِنّ و اضربِن در
اصل اضربی بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقای ساکنین شد میان
و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر یاء محذوفه اضربِنّ و
اضربِن شد لتضرب لتضربا لتضربوا لتضربی لتضربا لتضربن لیضرب لیضربا لیضربوا
لتضرب لتضربا لیضربن لاضرب لنضرب لیضرب در اصل یضربُ بود چون لام امر در
اولش در آوردند آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط
نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است با نون
ثقیله لتضربنّ لتضربانّ لتضربُنّ لتضربِنّ لتضربانّ لتضربنانّ با نون خفیفه لتضربَن
لتضربُن لتضربِن امر غائب معلوم با نون ثقیله لیضربنّ لیضربانّ لیضربُنّ لتضربنّ
لتضربانّ لیضربنانّ لاضربنّ لنضربنّ با نون خفیفه لیضربَن لیضربُن لتضربن لاضربن
لنضربن امر غائب مجهول با نون ثقیله لیُضربنّ لیُضربانّ لیُضربُنّ لتُضربنّ لتُضربانّ
لیُضربنانّ لاُضربنّ لنُضربنّ با نون خفیفه لیُضربَن لیُضربُن لتُضربن لاُضربن
لنُضربن و تعلیلهای با نون تاکید ثقیله و خفیفه بر امر بی لام قیاس باید کرد نهی مخاطب معلوم

لا تَضرِبْ لا تَضرِبا لا تَضرِبُوا لا تَضرِبي لا تَضرِبا لا تَضرِبْنَ نهی غائب معلوم لا یُضرَبْ
لا یُضرَبا لا یُضرَبُوا لا تُضرَبْ لا تُضرَبا لا یُضرَبْنَ لا اُضرَبْ لا نُضرَبْ نهی مجهول بضم حرف
مضارع و فتح ماقبل آخر لا یُضرَبْ در اصل یُضرَبُ بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی
شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است و تعلیلهای نهی
مجهول بر قیاس نهی معلوم و تعلیلهای با نون ثقیله و خفیفه بر قیاس امر حاضر الظرف
منه مَضرِبٌ مَضرِبانِ مَضارِبُ مُضَیرِبٌ مَضارِبُ جمع تکسیر از آن مَضرِبٌ است
مَضرِبٌ اسم وحدانی بود چون خواستند که اسم وحدانی را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست ثانی
را فتح دادند سوم جا را الف جمع تکسیر در آوردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند
مَضارِبُ شد مُضَیرِبٌ تصغیر از آن مَضرِبٌ است مَضرِبٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند مُضَیرِبٌ
شد و الآلة منه مِضرَبٌ مِضرَبانِ مَضارِبُ مُضَیرِبٌ مَضارِبُ جمع تکسیر از آن
مِضرَبٌ است مِضرَبٌ اسم وحدانی بود چون خواستند که اسم وحدانی را جمع تکسیر کنند حرف اول
و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مَضارِبُ شد مُضَیرِبٌ تصغیر از آن مِضرَبٌ
است مِضرَبٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُضَیرِبٌ شد

مَضْرَبَةٌ مَضْرَبَتَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبَةٌ مَضَارِبُ جمع تکسیر آن مَضْرَبَةٌ ست مَضْرَبَةٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند
سوم جای الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تای وحدانرا
حذف کردند و تنوین را نیز بواسطهٔ منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبَةٌ تصغیر آن
مَضْرَبَةٌ ست مَضْرَبَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جای یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
مُضَيْرِبَةٌ شد مِضْرَابٌ مِضْرَابَانِ مَضَارِيبُ مُضَيْرِيبٌ مَضَارِيبُ جمع تکسیر آن
مِضْرَابٌ ست مِضْرَابٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
حرف اول ثانی را فتحه دادند سوم جای الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند یای
تمکن را نیز برای منع صرف حذف کردند مَضَارِيبُ شد مُضَيْرِيبٌ تصغیر آن مِضْرَابٌ ست
مِضْرَابٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه
سوم جای یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور بود آن الف را بیا بدل کردند مُضَيْرِيبٌ شد **فعل التفضیل منه**
أَضْرَبُ أَضْرَبَانِ أَضْرَبُونَ أَضَارِبُ أُضَيْرِبُ أَضَارِبُ جمع تکسیر آن أَضْرَبُ ست
أَضْرَبُ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جای الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف

جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اضاریب شد اُضَیرِب تصغیر ازان اَضْرُب ست
اَضْرُب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُضَیْرِب شد
المؤنث منه ضُرْبیٰ ضُرْبَیَانِ ضُرْبَیَاتٌ ضُرَبٌ ضُرَیْبیٰ ضُرَبٌ جمع تکسیر ازان ضُرْبیٰ
ست ضُرْبیٰ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح دادند الف وحدانرا حذف کردند ضُرَبٌ شد ضُرَیْبیٰ تصغیر
ازان ضُرْبیٰ ست ضُرْبیٰ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند ضُرَیْبیٰ شد **باب فَعُلَ یَفْعُلُ**
الشَّرَفُ بزرگ شدن شَرُفَ یَشْرُفُ شَرَفاً و شَرَافَةً فهو شَرِیفٌ شَرِیفَانِ شَرِیفُونَ
شُرَفَاءُ شِرَافٌ شُرُفٌ شُرْفَانٌ اَشْرَافٌ اَشْرِفَاءُ اَشْرِفَةٌ شُرُوفٌ شُرَیِّفٌ شَرِیفَةٌ
شَرِیفَتَانِ شَرِیفَاتٌ شَرَائِفُ شُرَّفٌ شُرَیِّفَةٌ شُرِفَ به یُشْرَفُ به شَرَفاً و شَرَافَةً به
فذاک مَشْرُوفٌ به مَشْرُوفٌ بهما مَشْرُوفٌ بهم مَشْرُوفٌ بها مَشْرُوفٌ بهما مَشْرُوفٌ بهنّ
لَمْ یَشْرُفْ لَمْ یُشْرَفْ به لَا یَشْرُفُ لَا یُشْرَفُ به لَنْ یَشْرُفَ لَنْ یُشْرَفَ به الامر منه اُشْرُفْ
لِیُشْرَفْ بک لِیَشْرُفْ لِیُشْرَفْ به والنهی عنه لَا تَشْرُفْ لَا تُشْرَفْ بک لَا یَشْرُفْ
لَا یُشْرَفْ به الظرف منه مَشْرَفٌ مَشْرَفَانِ مَشَارِفُ مُشَیْرِفٌ والآلة منه مِشْرَفٌ
مِشْرَفَانِ مَشَارِفُ مُشَیْرِفٌ مِشْرَفَةٌ مِشْرَفَتَانِ مَشَارِفُ مُشَیْرِفَةٌ مِشْرَافٌ مِشْرَافَانِ
مَشَارِیفُ مُشَیْرِیفٌ افعل التفضیل منه اَشْرَفُ اَشْرَفَانِ اَشْرَفُونَ اَشَارِفُ

۱۳ شرف مع بقیه صراح وقاموس ومنتخب وغیاث منتهی الارب فی لغات العرب ۱۲

اَلشَّرِیفُ هو المؤنث منه شَرُفَ یَشْرُفُ شَرَافَۃً فهو شَرِیفٌ شَرِیفٌ در اصل
یَشْرُفُ بود یَشْرُفُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که از فعل مضارع صفت
مشبّه سازند حرف مضارع را حذف کردند بفتح فا کلمه و عین کلمه را حرکت کسره دادند و یا
آخر یا را علامت صفت مشبّه آوردند و در آخرش تنوین تمکّن در آوردند برای علامت
اسمیت شَرِیفٌ شد شُرَفَاءُ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و در
آخرش الف ممدوده در آورده یا را حذف کردند شُرَفَاءُ شد شِرَافٌ جمع تکسیر از آن
شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول را کسره دادند ثانی را فتح و سوم جا الف جمع تکسیر در آورده یا را حذف کردند
شِرَافٌ شد شُرُفٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را ضم دادند و یا را واحدا حذف کردند
شُرُفٌ شد شُرْفَانٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساختند در
آخرش الف و نون مزیدتان در آوردند و یا را واحدا حذف کردند شُرْفَانٌ شد
شِرْفَانٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساختند و در آخرش الف
و نون مزیدتان در آورده یا را حذف کردند شِرْفَانٌ شد اَشْرَافٌ جمع تکسیر از آن

شَرِیْفٌ است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
در اول الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن ساختند وثالث را فتح داده بعد از ان
الف مزیده در آورده یا وحدان را حذف کردند اَشْرَافٌ شد اَشْرِفَاءُ جمع تکسیر از ان شریف
ست شَرِیْفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آورده ثانی را سکون ساختند در آخرش الف ممدوده در آورده یا را
حذف کردند اَشْرِفَاءُ شد اَشْرِفَةٌ جمع تکسیر از ان شَرِیْفٌ است شریف اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده ثانی را سکون
ساخته در آخرش تا در آورده یا وحدان را حذف کردند اَشْرِفَةٌ شد شُرُوْفٌ جمع تکسیر از ان
شَرِیْفٌ است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را ضم دادند سوم جا واو مسکون در آورده یا وحدان را حذف کردند شُرُوْفٌ
شد شُرَیِّفٌ تصغیر از ان شَرِیْفٌ است شریف اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی
که ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِّفٌ شد شَرَائِفُ جمع تکسیر از ان شَرِیْفَةٌ
است شریفة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح ساختند ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا وحدان را حذف کردند شَرَائِفُ شد بعده یا واقع
شد بعد الف زائده آنرا بهمزه بدل کردند شَرَائِفُ شد شُرَّفٌ جمع تکسیر از ان شَرِیْفَةٌ

است شریفۃ اسم وحدان بود وچون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند دوم را مشدد ساختہ مفتوح کردند یا و تا را وحدان را حذف کردند شُرّف شد شُرَیْفَۃٌ تصغیر از ان شَرِیفَۃٌ است شَرِیفَۃٌ اسم مکبر بود وچون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکہ مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسرہ دادند شُرَیِّفَۃٌ شد بعدہ دو حرف از یک جنس ہم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفَۃٌ شد۔ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح **باب اَفْعَلَ یُفْعِلُ الاِکْرَامُ** بزرگ داشتن وبخشش کردن وخواستن اَکْرَمَ یُکْرِمُ اِکْرَامًا فھو مُکْرِمٌ واُکْرِمَ یُکْرَمُ اِکْرَامًا فذاک مُکْرَمٌ لَمْ یُکْرِمْ لَمْ یُکْرَمْ لَایُکْرِمُ لَایُکْرَمُ لَنْ یُکْرِمَ لَنْ یُکْرَمَ الامر منہ اَکْرِمْ لِتُکْرَمْ لِیُکْرِمْ لِیُکْرَمْ والنھی عنہ لَاتُکْرِمْ لَاتُکْرَمْ لَایُکْرِمْ لَایُکْرَمْ الظرف منہ مُکْرَمٌ مُکْرَمَانِ مُکْرَمَاتٌ **باب تفعیل التَّفْرِیْحُ** خوشنود کردن فَرَّحَ یُفَرِّحُ تَفْرِیْحًا فھو مُفَرِّحٌ وفُرِّحَ یُفَرَّحُ تَفْرِیْحًا فذاک مُفَرَّحٌ لَمْ یُفَرِّحْ لَمْ یُفَرَّحْ لَایُفَرِّحُ لَایُفَرَّحُ لَنْ یُفَرِّحَ لَنْ یُفَرَّحَ الامر منہ فَرِّحْ لِتُفَرَّحْ لِیُفَرِّحْ لِیُفَرَّحْ والنھی عنہ لَاتُفَرِّحْ لَاتُفَرَّحْ لَایُفَرِّحْ لَایُفَرَّحْ الظرف منہ مُفَرَّحٌ مُفَرَّحَانِ مُفَرَّحَاتٌ **باب مفاعلۃ المُضَارَبَۃُ** بایکدیگر زدن ضَارَبَ یُضَارِبُ مُضَارَبَۃً فھو مُضَارِبٌ وضُوْرِبَ یُضَارَبُ مُضَارَبَۃً فذاک مُضَارَبٌ لَمْ یُضَارِبْ لَمْ یُضَارَبْ لَایُضَارِبُ لَایُضَارَبُ لَنْ یُضَارِبَ لَنْ یُضَارَبَ الامر منہ ضَارِبْ لِتُضَارَبْ

لِیُضَارِبْ لِیُضَارَبْ والنہی عنہ لَاتُضَارِبْ لَاتُضَارَبْ لَایُضَارِبْ لَایُضَارَبْ

الظرف منہ مُضَارَبٌ مُضَارَبَانِ مُضَارَبَاتٌ **باب افتعال** الاکتتاب نبشتن وگرد آوردن

اِکْتَتَبَ یَکْتَتِبُ اِکْتِتَابًا فَهُوَ مُکْتَتِبٌ وَاُکْتُتِبَ یُکْتَتَبُ اِکْتِتَابًا فَذَاکَ مُکْتَتَبٌ لَمْ

یَکْتَتِبْ لَمْ یُکْتَتَبْ لَایَکْتَتِبُ لَایُکْتَتَبُ لَنْ یَکْتَتِبَ لَنْ یُکْتَتَبَ الامر منہ اِکْتَتِبْ لِتُکْتَتَبْ

لِیَکْتَتِبْ لِیُکْتَتَبْ والنہی عنہ لَاتَکْتَتِبْ لَاتُکْتَتَبْ لَایَکْتَتِبْ لَایُکْتَتَبْ الظرف منہ

مُکْتَتَبٌ مُکْتَتَبَانِ مُکْتَتَبَاتٌ **باب انفعال** الانصراف بازگشتن اِنْصَرَفَ

یَنْصَرِفُ اِنْصِرَافًا فَهُوَ مُنْصَرِفٌ وَاُنْصُرِفَ یُنْصَرَفُ اِنْصِرَافًا فَذَاکَ مُنْصَرَفٌ لَمْ

یَنْصَرِفْ لَمْ یُنْصَرَفْ لَایَنْصَرِفُ لَایُنْصَرَفُ لَنْ یَنْصَرِفَ لَنْ یُنْصَرَفَ الامر منہ

اِنْصَرِفْ لِتُنْصَرَفْ لِیَنْصَرِفْ لِیُنْصَرَفْ والنہی عنہ لَاتَنْصَرِفْ لَاتُنْصَرَفْ لَا

یَنْصَرِفْ لَایُنْصَرَفْ الظرف منہ مُنْصَرَفٌ مُنْصَرَفَانِ مُنْصَرَفَاتٌ **باب**

تفعّل التصرّف دست در کاری کردن تَصَرَّفَ یَتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا فَهُوَ مُتَصَرِّفٌ وَتُصُرِّفَ

یُتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا فَذَاکَ مُتَصَرَّفٌ لَمْ یَتَصَرَّفْ لَمْ یُتَصَرَّفْ لَایَتَصَرَّفُ لَایُتَصَرَّفُ لَنْ

یَتَصَرَّفَ لَنْ یُتَصَرَّفَ الامر منہ تَصَرَّفْ لِتُتَصَرَّفْ لِیَتَصَرَّفْ لِیُتَصَرَّفْ والنہی عنہ

لَاتَتَصَرَّفْ لَاتُتَصَرَّفْ لَایَتَصَرَّفْ لَایُتَصَرَّفْ الظرف منہ مُتَصَرَّفٌ مُتَصَرَّفَانِ مُتَصَرَّفَاتٌ

باب تفاعل التضارب باہم خصومت کردن وجنگ نمودن تَضَارَبَ یَتَضَارَبُ

تَضَارُبًا فَهُوَ مُتَضَارِبٌ وَتُضُورِبَ یُتَضَارَبُ تَضَارُبًا فَذَاکَ مُتَضَارَبٌ لَمْ یَتَضَارَبْ

لَمْ یُتَضَارَبْ لَایَتَضَارَبُ لَایُتَضَارَبُ لَنْ یَتَضَارَبَ لَنْ یُتَضَارَبَ الامر منہ

تضارب لتتضارب ليتضارب ليتضارب والنهی عنه لاتتضارب لاتتضارب
لايتضارب لايتضارب الظرف منه متضارب متضارب متضاربان متضاربات

باب فعلال الاحمرار سرخ شدن احمرّ يحمرّ احمرارا فهو محمرّ واحمرّ يحمرّ
احمرارا فذاک محمرّ لم يحمرّ لم يحمرَ لم يحمرِ لم يحمرْ لم يحمرّ لم يحمرْ لم يحمرّ لايحمرّ
لايحمرّ لن يحمرّ لن يحمرّ الامر منه احمرّ احمرِ احمرْ لتحمرّ لتحمرّ ليحمرّ ليحمرّ
ليحمرّ ليحمرّ ليحمرّ ليحمرْ والنهی عنه لاتحمرّ لاتحمرّ لاتحمرْ لاتحمرّ لاتحمرّ
لاتحمرّ لاتحمرّ لايحمرْ لايحمرّ لايحمرّ لايحمرْ الظرف منه محمرّ محمرّان محمرّات

باب استفعال الاستخراج طلب خروج کردن استخرج يستخرج استخراجا فهو مستخرج
واستخرج يستخرج استخراجا فذاک مستخرج لم يستخرج لم يستخرج لايستخرج لايستخرج
لن يستخرج لن يستخرج الامر منه استخرج لتستخرج ليستخرج ليستخرج والنهی عنه
لاتستخرج لاتستخرج لايستخرج لايستخرج الظرف منه مستخرج مستخرجان مستخرجات

باب افعيلال الاحميرار سرخ شدن احمارّ يحمارّ احميرارا فهو محمارّ
واحمور يحمارّ احميرارا فذاک محمارّ لم يحمارّ لم يحمارّ لم يحمارر لم يحمارّ
لم يحمارّ لم يحمارر لايحمارّ لايحمارّ لايحمارّ لن يحمارّ لن يحمارّ الامر منه احمارّ احمارّ
احمارر لتحمارّ لتحمارّ لتحمارّ ليحمارّ ليحمارّ ليحمارر ليحمارّ ليحمارّ ليحمارر والنهی عنه
لاتحمارّ لاتحمارّ لاتحمارر لاتحمارّ لاتحمارّ لاتحمارّ لاتحمارر لايحمارّ لايحمارر لايحمارّ لايحمارر
لايحمارّ لايحمارّ لايحمارر الظرف منه محمارّ محماران محمارات قاعده است

که در تمام ابواب ثلاثی مزید عین کلمه در مضارع مضموم نیست بنابران در تعلیل
بعد از حذف حرف مضارع در بنای امر نظر بعین کلمه نمیکنند و همزهٔ مکسوره می آید

باب افعال لَم یُکرِم در اصل یُکرِمُ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکة شد لم یُکرِم شد لم یُکرِما در اصل یُکرِمانِ
بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
نون اعرابی شد لم یُکرِما شد بر این قیاس اند صیغهائی باقی لَم یُکرِمنَ در اصل
یُکرِمنَ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
وَالمَبنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ العَوامِلِ عَلَیهِ لَم یُکرِمنَ شد و بر قیاس معلوم است
مجهول لَن یُکرَمَ در اصل یُکرَمُ بود چون لَن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش
را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لَن یُکرَمَ شد لَن یُکرَما در اصل
یُکرَمانِ بود چون لَن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد
علامت نصبی سقوط نون اعرابی گشت لَن یُکرَما شد برین قیاس اند صیغهای
دیگر لَن یُکرَمنَ در اصل یُکرَمنَ بود چون لَن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد
آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالمَبنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ العَوامِلِ
عَلَیهِ لَن یُکرَمنَ شد و بر همین قیاس ست مجهول الامر منه أَکرِم أَکرِما أَکرِموا
أَکرِمی أَکرِما أَکرِمنَ أَکرِم را از تُکرِمُ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردیم

امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اکرِمْ شد اکرِما را از تکرِمانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اکرِما شد برین قیاس اند دیگر صیغها اکرِمْنَ را از تکرِمْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا نکه مبنی است والمبنیّ ما لا یتغیّر آخره بدخول العوامل علیه اکرِمْنَ شد لِتُکرَمْ لِتُکرَما لِتُکرَمُوا لِتُکرَمِی لِتُکرَما لِتُکرَمْنَ لِتُکرَمْ در اصل تُکرَمُ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُکرَمْ شد لِتُکرَما در اصل تُکرَمانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُکرَما شد برین قیاس اند صیغهای باقی لِتُکرَمْنَ در اصل تُکرَمْنَ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا نکه مبنی است والمبنیّ ما لا یتغیّر آخره بدخول العوامل علیه لِتُکرَمْنَ شد لِیُکرَمْ لِیُکرَما لِیُکرَمُوا لِتُکرَمْ لِتُکرَما لِیُکرَمْنَ لِأُکرَمْ لِنُکرَمْ لِیُکرَمْ در اصل یُکرَمُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِیُکرَمْ شد لِیُکرَما در اصل یُکرَمانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِیُکرَما شد برین قیاس اند صیغها

۴۰

دیگر لِتُکْرِمْنَ در اصل تُکْرِمْنَ بود چون لامِ امر در اولش در آمد آخرش را چیزی نکرد
زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لِأُکْرِمْ در اصل أُکْرِمُ
بود چون لامِ امر بر اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد
لِأُکْرِمْ شد لِنُکْرِمْ در اصل نُکْرِمُ بود چون لامِ امر بر اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لِنُکْرِمْ شد برین قیاس است هشت صیغه مجهول لَا تُکْرَمْ
لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمُوا لَا تُکْرَمِی لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمْنَ لَا أُکْرَمْ لَا نُکْرَمْ لَا تُکْرَمْ در اصل تُکْرَمُ بود چون لای
نهی در اول فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لَا تُکْرَمْ
شد لَا تُکْرَمَا در اصل تُکْرَمَانِ بود چون لای نهی در اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَا تُکْرَمَا شد برین قیاس اند صیغهای دیگر
لَا تُکْرَمْنَ در اصل تُکْرَمْنَ بود چون لای نهی در اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد
زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لَا تُکْرَمْنَ شد برین قیاس
است مجهول نهی لَا یُکْرَمْ لَا یُکْرَمَا لَا یُکْرَمُوا لَا تُکْرَمْ لَا تُکْرَمَا لَا یُکْرَمْنَ لَا أُکْرَمْ لَا نُکْرَمْ لَا یُکْرَمْ
در اصل یُکْرَمُ بود چون لای نهی در اولِ فعلِ مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی
سقوطِ حرکت شد لَا یُکْرَمْ شد لَا یُکْرَمَا در اصل یُکْرَمَانِ بود چون لای نهی در اولِ فعلِ
مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَا یُکْرَمَا شد
برین قیاس اند صیغهای باقی لَا یُکْرَمْنَ در اصل یُکْرَمْنَ بود چون لای نهی در اول
فعلِ مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ

العوامل علیه لا تغیر من شد وبرین قیاس است نهی مجهول باب التفعیل لم یُفَرَّحْ در اصل
یُفَرَّحُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
حرکت شد لم یُفَرَّحْ شد لم یُفَرَّحا در اصل یُفَرَّحانِ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یُفَرَّحا شد برین قیاس اند
صیغهای باقی لم یُفَرَّحْنَ در اصل یُفَرَّحْنَ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد
آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است لم یُفَرَّحْنَ شد وبرین قیاس اند صیغهای مجهول لَن
یُفَرَّحَ در اصل یُفَرَّحُ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد
علامت نصبی ظهور فتح گشت لن یُفَرَّحَ شد لن یُفَرَّحا در اصل یُفَرَّحانِ بود چون لن
ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد
لن یُفَرَّحا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لن یُفَرَّحْنَ در اصل یُفَرَّحْنَ بود چون لن
ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره
بدخول العوامل علیه لن یُفَرَّحْنَ شد وبرقیاس معلوم مجهول است الامر فَرِّحْ فَرِّحا فَرِّحُوا
فَرِّحِی فَرِّحا فَرِّحْنَ فَرِّحْ را از تُفَرِّحُ بنا کرد تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد فَرِّحْ شد فَرِّحا را از تُفَرِّحانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط نون اعرابی شد فَرِّحا شد برین قیاس اند صیغهای باقی فَرِّحْنَ را از تُفَرِّحْنَ

بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر بجان باشد
بسکون آخر آخرش را جزمی نکردند زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه
فَرِحْنَ شد لِتُفْرَحْ لِتُفْرَحَا لِتُفْرَحُوا لِتُفْرَحِي لِتُفْرَحَا لِتُفْرَحْنَ لِتُفْرَحْ در اصل تُفْرَحُ بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُفْرَحْ
شد لِتُفْرَحَا در اصل تُفْرَحَانِ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُفْرَحَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لِتُفْرَحْنَ
در اصل تُفْرَحْنَ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزمی نکرد زیرا که
مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لِتُفْرَحْنَ شد امر غائب لِيُفْرَحْ
لِيُفْرَحَا لِيُفْرَحُوا لِتُفْرَحْ لِتُفْرَحَا لِيُفْرَحْنَ لِأُفْرَحْ لِنُفْرَحْ لِيُفْرَحْ در اصل يُفْرَحُ بود چون
لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لِيُفْرَحْ شد لِيُفْرَحَا در اصل يُفْرَحَانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِيُفْرَحَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لِيُفْرَحْنَ
اصل يُفْرَحْنَ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزمی نکرد زیرا که مبنی است
والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لِيُفْرَحْنَ شد و برقیاس معلوم است مجهول نهی
لَا تُفْرَحْ لَا تُفْرَحَا لَا تُفْرَحُوا لَا تُفْرَحِي لَا تُفْرَحَا لَا تُفْرَحْنَ لَا تُفْرَحْ در اصل تُفْرَحُ بود
چون لاء نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لَا تُفْرَحْ شد لَا تُفْرَحَا در اصل تُفْرَحَانِ بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش

راجزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لا تُفرِحا شد برین قیاس اند صیغهای
دیگر لا تُفرِحْنَ در اصل تُفرِحْنَ بود چون لاء نہی در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را چیزی
نکرد زیرا نچه مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لا تُفرِحْنَ شد و برین
قیاس است نہی مجهول لا یُفرَحْ لا یُفرَحَا لا یُفرَحُوا لا تُفرَحْ لا تُفرَحَا لا یُفرَحْنَ لا
اُفرَحْ لا نُفرَحْ لا یُفرَحْ در اصل یُفرَحُ بود چون لاء نہی در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لا یُفرَحْ شد لا یُفرَحَا در اصل یُفرَحَانِ بود
چون لاء نہی در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی
شد لا یُفرَحَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لا یُفرَحْنَ در اصل یُفرَحْنَ بود چون
لاء نہی در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را هیچ نکرد زیرا نچه مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ
آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لا یُفرَحْنَ شد بر قیاس معلوم است مجهول **باب مفاعله**
لَمْ یُضَارِبْ در اصل یُضَارِبُ بود چون لم جازمه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لَمْ یُضَارِبْ شد لَمْ یُضَارِبَا در اصل یُضَارِبَانِ
بود چون لم جازمه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ
نونِ اعرابی شد لَمْ یُضَارِبَا شد صیغهای دیگر برین قیاس اند لَمْ یُضَارِبْنَ
در اصل یُضَارِبْنَ بود چون لم جازمه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را چیزی
نکرد زیرا نچه مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لَمْ
یُضَارِبْنَ شد برین قیاس است مجهول لَنْ یُضَارَبَ در اصل یُضَارَبُ

بود چون لن ناصبه دراول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لن تضارب شد و دیگر جمیع صیغها چنانچه بالا مرقوم شد بر همان

قیاس اند الامر ضارب ضارب ضاربا ضاربو اضاربی ضاربا ضاربن ضارب را از تضارب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضارب شد ضاربا را از تضاربان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ضاربا شد بر این قیاس اند صیغهای دیگر ضاربن را از تضاربن بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ ضاربن شد لِتُضَارَبْ لِتُضَارَبَا لِتُضَارَبُوا لِتُضَارَبِی لِتُضَارَبَا لِتُضَارَبْنَ لِتُضَارَبْ در اصل تُضَارَبُ بود چون لام امر دراول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُضَارَبْ شد لِتُضَارَبَا در اصل تُضَارَبَانِ بود چون لام امر دراول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُضَارَبَا شد بر این قیاس اند صیغهای دیگر لِتُضَارَبْنَ در اصل تُضَارَبْنَ بود چون لام امر دراول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ بر همین قیاس است امر غائب متکلم معلوم

ومجهول نهی لَا تُضَارَبْ لَا تُضَارَبَا لَا تُضَارَبُوا لَا تُضَارَبِي لَا تُضَارَبَا لَا تُضَارَبْنَ
لَا تُضَارَبْ در اصل تُضَارَبُ بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا تُضَارَبْ شد لَا تُضَارَبَا در اصل تُضَارَبَانِ
بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لَا تُضَارَبَا شد لَا تُضَارَبْنَ در اصل تُضَارَبْنَ بود چون لاء نهی در اول
فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ
الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ وبرهمین قیاس مجهول است **باب افتعال** لَمْ يَكْتَتِبْ وَلَنْ يَكْتَتِبَ بر
قیاس صیغهای که مذکور شد امر اِكْتَتِبْ اِكْتَتِبَا اِكْتَتِبُوا اِكْتَتِبِي اِكْتَتِبَا اِكْتَتِبْنَ
اِكْتَتِبْ را از تَكْتَتِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف
ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِكْتَتِبْ شد اِكْتَتِبَا را از تَكْتَتِبَانِ بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در
اولش در آوردند آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِكْتَتِبَا شد اِكْتَتِبْنَ را
از تَكْتَتِبْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل
بکسر در اولش در آوردند آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ
الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ اِكْتَتِبْنَ شد و صیغهای باقی همان قیاس است که در بابهای بالا مذکور
شد **باب انفعال** بر قیاس ابواب گذشته است اِنْصَرَفَ اِنْصَرَفَا اِنْصَرَفُوا

۲۶

اِنْصَرِفِيْ اِنْصَرِفَا اِنْصَرِفْنَ اِنْصَرِفْ را از تَنْصَرِفُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسور در اولش درآوردند هم همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوطِ حرکت شد اِنْصَرِفْ شد و دیگر صیغهای بر قیاس بابهای بالا اند باب تفعّل و باب تفاعل بقیاس بابِ تفعیل و بابِ مفاعله اند که در امر حاضر بعد از حذف تا متحرک می ماند و صیغهای دیگر مانند صیغهای همان باب ست باب افعلال اِحْمَرَّ در اصل اِحْمَرَرَ بود دو حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اِحْمَرَّ شد یَحْمَرُّ در اصل یَحْمَرِرُ بود دو حرف از یک جنس هم برآمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند یَحْمَرُّ شد مُحْمَرٌّ در اصل مُحْمَرِرٌ بود دو حرف از یکجنس هم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُحْمَرٌّ شد اُحْمُرَّ در اصل اُحْمُرِرَ بود دو حرف از یکجنس هم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اُحْمُرَّ شد یُحْمَرُّ در اصل یُحْمَرَرُ بود دو حرف از یکجنس هم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند یُحْمَرُّ شد مُحْمَرٌّ در اصل مُحْمَرَرٌ بود دو حرف از یکجنس هم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُحْمَرٌّ شد لَمْ یَحْمَرَّ در اصل یَحْمَرِرُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء، راء اول که ساکن شده بود برای ادغام و راء ثانی که ساکن شد بعلامت جزمی بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَکَاتِ بعده اول ساکن

حاشیه: چون دو حرف ... [illegible] ... متحرک ... ادغام ... دو حرف از

متحرکِ اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَحْمَرَّ شد و بعضی راءِ ثانی را حرکتِ کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعده اولِ ساکن ثانیِ متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَحْمَرِّ خوانند و بعضی ترکِ اِدّغام کردند لَمْ یَحْمَرِرْ خوانند لَمْ یَحْمَرَّا در اصل یَحْمَرَّانِ بود چون لم جازمه بر اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَمْ یَحْمَرَّا شد و در صیغهای واحد مثله و جمع میخوانند و در تثنیه و جمع نون دور میشود امرِ اِحْمَرَّ را از تَحْمَرُّ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند مابعدِ حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد التقاءِ ساکنین شد میان هر دو راءِ اول که برای ادغام ساکن شده بود و راءِ ثانی که بعلامتِ وقفی ساکن شده بعضی راءِ ثانی را حرکتِ فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَکَاتِ بعده اولِ ساکن ثانیِ متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْمَرَّ خوانند و بعضی راءِ ثانی را حرکتِ کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعده اولِ ساکن ثانیِ متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْمَرِّ خوانند و بعضی ترکِ اِدّغام کردند اِحْمَرِرْ خوانند اِحْمَرَّا را از تَحْمَرَّانِ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند مابعدِ حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نونِ اعرابی شد اِحْمَرَّا شد و برین قیاس است اِحْمَرُّوا و اِحْمَرِّي و اِحْمَرَّا اِحْمَرِرْنَ را از تَحْمَرِرْنَ بنا کردند تا که علامت

حرف اول هست ساکنه تبدیل از همزه والف و مدغم فیه نباشد و دوم برای الحاق بود و با متحرک اول مدغم است در نحو دون و [illegible]

استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن باز همزهٔ وصل بکسره اولش در آوردند
امر بمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیراکه مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ
بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ اِحْمَرَّ رَن شد لِیَحْمَرَّ در اصل لِتَحْمَرِرْ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان
هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت جزمی ساکن شده
بعضے راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِیَحْمَرَّ خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند
لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند لِیَحْمَرِّ خواندند و بعضی ترک ادغام کردند لِیَحْمَرِرْ خواندند لِیُحْمَرَّ در اصل لِیُحْمَرُ بود
چون لام امر با اول فعل مضارع غائب معلوم درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده
بود و راء ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ
الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِیَحْمَرَّ
خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِیَحْمَرِّ خواندند و بعضی ترک ادغام
لِیَحْمَرِرْ خواندند و همبرین قیاس متکلم واحد و متکلم مع الغیر است لِیُحْمَرَّ در اصل یُحْمَرُ بود چون
لام امر با اول فعل مضارع مجهول درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت

۹

شد التقاءِ ساکنین شد میان ہر دو راء راء اول کہ برای ادغام ساکن شدہ بود و راءِ
ثانی کہ بعلامتِ جزمی ساکن گشت بعضی راءِ ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ اَلْفَتْحَۃَ اَخَفُّ
الْحَرَکَاتِ بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَیُحْمَرَّ خوانند و بعضی راءِ
ثانی را حرکت کسرہ دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعدہ اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَیُحْمَرِّ خوانند و بعضی بترکِ ادغام لَیُحْمَرِرْ خوانند
لَاتَحْمَرَّ در اصل تَحْمَرُّ بود چون لاءِ نہی بر اول فعل مضارع مخاطب معلوم در آمد آخرش را
جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد التقای ساکنین شد میان ہر دو راء راء اول کہ
برای ادغام ساکن شدہ بود راءِ دوم کہ برای علامت جزمی ساکن گشت بعضے راءِ ثانی
را حرکت فتح دادند لِاَنَّ اَلْفَتْحَۃَ اَخَفُّ الْحَرَکَاتِ بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لَاتَحْمَرَّ خوانند و بعضی راءِ ثانی را حرکت کسرہ دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ
اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَاتَحْمَرِّ
خوانند و بعضی بترکِ ادغام لَاتَحْمَرِرْ خوانند و ہمین نہج لَایُحْمَرَّ لَااَحْمَرَّ لَانَحْمَرَّ
وجہ دادند لَاتُحْمَرَّ در اصل تُحْمَرُّ بود چون لاءِ نہی بر اول فعل مضارع مجہول در آمد آخرش را
جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد التقائی ساکنین شد میان ہر دو را الی آخر
ہمین نہج درست لَایُحْمَرُّ و لَااُحْمَرُّ و لَانُحْمَرُّ باب افعیلال اِحْمَارٌ در اصل اِحْمَارَرٌ بود دو
حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند اِحْمَارٌ
شد یَحْمَارُّ در اصل یَحْمَارِرُ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ

در دوم ادغام کردند یَحْمَارُّ شد الامر منه اِحْمَارَّ اِحْمَارِّ اِحْمَارَّا اِحْمَارُّوا اِحْمَارِّی اِحْمَارَّا اِحْمَارِرْنَ

اِحْمَارَّ را از یَحْمَارُّ بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف

ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف

کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که

برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت

فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَکَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام

کردند اِحْمَارَّ خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ

حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْمَارِّ خواندند و بعضی

بترک ادغام اِحْمَارِرْ خواندند و برین قیاس اند باقی صیغهای نیز **باب دوم بیان**

رباعی مجرد و مزید فیه باب فَعْلَلَة اَلدَّحْرَجَةُ وَالدِّحْرَاجُ گرد گردانیدن چیزی را

دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً وَدِحْرَاجًا فَهُوَ مُدَحْرِجٌ وَدُحْرِجَ یُدَحْرَجُ دَحْرَجَةً وَدِحْرَاجًا فَذَاکَ

مُدَحْرَجٌ لَمْ یُدَحْرِجْ لَمْ یُدَحْرَجْ لَا یُدَحْرِجُ لَا یُدَحْرَجُ لَنْ یُدَحْرِجَ لَنْ یُدَحْرَجَ الامر منه

دَحْرِجْ لِتُدَحْرَجْ لِیُدَحْرِجْ لِیُدَحْرَجْ والنهی عنه لَا تُدَحْرِجْ لَا تُدَحْرَجْ لَا یُدَحْرِجْ لَا یُدَحْرَجْ

الظرف منه مُدَحْرَجٌ مُدَحْرَجَانِ مُدَحْرَجَاتٌ **باب تَفَعْلُل** اَلتَّدَحْرُجُ گردیدن تَدَحْرَجَ

یَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجًا فَهُوَ مُتَدَحْرِجٌ وَتُدُحْرِجَ یُتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجًا فَذَاکَ مُتَدَحْرَجٌ لَمْ یَتَدَحْرَجْ

لَمْ یُتَدَحْرَجْ لَا یَتَدَحْرَجُ لَا یُتَدَحْرَجُ لَنْ یَتَدَحْرَجَ لَنْ یُتَدَحْرَجَ الامر منه تَدَحْرَجْ لِتُتَدَحْرَجْ

لِیَتَدَحْرَجْ لِیُتَدَحْرَجْ والنهی عنه لَا تَتَدَحْرَجْ لَا تُتَدَحْرَجْ لَا یَتَدَحْرَجْ لَا یُتَدَحْرَجْ الظرف منه

بالضم گو بک سرگین جعل ۱۲ منتخب و صراح و قاموس و تاج

تدحرج گردیدن ۱۲ منتخب اللغات و قاموس تاج

مُتَدَحْرِجٌ مُتَدَحْرِجَانِ مُتَدَحْرِجَاتٌ بابِ افعنلال الاحرنجام انبوهی کردن و بر یکدیگر افتادن شتر در بازگشتن احرنجم یحرنجم احرنجاما فهو محرنجم و احرنجم یحرنجم احرنجاما فذاک محرنجم لم یحرنجم لم یحرنجم لا یحرنجم لا یحرنجم لن یحرنجم لن یحرنجم الامر منه احرنجم لتحرنجم لیحرنجم لیحرنجم والنهی عنه لا تحرنجم لا تحرنجم لا یحرنجم لا یحرنجم الظرف منه محرنجم محرنجم محرنجمان محرنجمات باب افعلال الاقشعرار موی براندام برخاستن و اِنها بر پوست اعضا برآمدن از سرما یا از لرزه یا از ترس اقشعر یقشعر اقشعرارا فهو مقشعر و اقشعر یقشعر اقشعرارا فذاک مقشعر لم یقشعر لم یقشعر لم یقشعر لم یقشعر لم یقشعر لم یقشعر لا یقشعر لا یقشعر لن یقشعر لن یقشعر الامر منه اقشعر اقشعر اقشعر لتقشعر لتقشعر لتقشعر لیقشعر لیقشعر لیقشعر لیقشعر لیقشعر والنهی عنه لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر لا یقشعر الظرف منه مقشعر مقشعر مقشعران مقشعرات امر از باب فعللة دَحْرِجْ دَحْرِجَا دَحْرِجُوا دَحْرِجِی دَحْرِجَا دَحْرِجْنَ دَحْرِجْ را از تُدَحْرِجُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند هم چنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد دَحْرِجْ شد تا آخر تُدَحْرِجُ را از تَتَدَحْرَجُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند هم چنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد تَدَحْرَجْ شد تا آخر و از باب افعنلال اِحْرَنْجِمْ اِحْرَنْجِمَا اِحْرَنْجِمُوا اِحْرَنْجِمِی اِحْرَنْجِمَا اِحْرَنْجِمْنَ اِحْرَنْجِمْ را از تَحْرَنْجِمُ بنا کردند تا که علامت

افتادن در بازگشتن شتر در بازگشتن احرنجم انبوهی کردن و بر یکدیگر

۵۲ ۵۳ ۳۲

استقبال بود آنرا حذف کردند بعده حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند
امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
آخر شد تحرنجم لیتحرنجم لیتحرنجا لیتحرنجموا لتحرنجمی لیتحرنجما لیتحرنجمن و همچنین امر غائب
معلوم و مجهول باب افعلال اقشعر در اصل اقشعرر بود دو حرف از یک جنس در یک
کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند اقشعر شد یقشعر در اصل یقشعرر بود دو حرف از یکجنس در یک
کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند یقشعر شد مقشعر در اصل مقشعرر بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مقشعر شد مقشعر در اصل مقشعرر بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک بعد از نقل حرکت اول بما قبل اول را در دوم ادغام کردند مقشعر شد
لم یقشعر در اصل یقشعر بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را جزم
کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء را اول که برائے
ادغام ساکن شده بود و راء دوم که بعلامت جزمی ساکن شد بعضے راء ثانی را حرکت
فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لم یقشعر خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک
حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم یقشعر خواندند و

بعضی بترک ادغام لم يَقْشَعِرَّ خوانند الامر اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرَّا اِقْشَعِرُّوا اِقْشَعِرِّي اِقْشَعِرَّا اِقْشَعْرِرْنَ اِقْشَعِرَّ را از تَقْشَعِرُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن یافتند نظر کردند بسوی عین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعِرَّ خوانند وبعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعِرِّ خوانند وبعضی ترک ادغام اِقْشَعْرِرْ خوانند اِقْشَعِرَّ را از تَقْشَعِرَّانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن یافتند نظر کردند بسوی عین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِقْشَعِرَّا شد لِتُقْشَعَرَّ در اصل تُقْشَعَرُّ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِتُقْشَعَرَّ خوانند بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ

متحرک بالکسر یعنی اول ساکن ثانی متحرک عل را در دوم ادغام کردند تَقَشْعَرُّ خوانند و در
بعضے بترک ادغام تَقْشَعْرِرْ خوانند مثال اوی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الوَعْدُ نوید دادن
وَعَدَ یَعِدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمَوْعِدًا وَمِیْعَادًا فَهُوَ وَاعِدٌ وَاعِدَانِ وَاعِدُوْنَ وَعَدَةٌ وَعَّادٌ
وُعَّدٌ وَعَدٌ وُعَدَاءُ وُعْدَانٌ وِعَادٌ وُعُوْدٌ وَاعِدَةٌ وَاعِدَتَانِ وَاعِدَاتٌ اَوَاعِدُ
وُعَّدٌ اَوْ یُعِدُهٗ وَوُعِدَ یُوْعَدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمَوْعِدًا وَمِیْعَادًا فَذَاکَ مَوْعُوْدٌ مَوْعُوْدَانِ
مَوْعُوْدُوْنَ مَوْعُوْدَةٌ مَوْعُوْدَتَانِ مَوْعُوْدَاتٌ مَوَاعِیْدُ وَعِیْدٌ مُوَیْعِیْدٌ مُوَیْعِیْدَةٌ لَمْ یَعِدْ لَمْ
یُوْعَدْ لَا یَعِدُ لَا یُوْعَدُ لَنْ یَعِدَ لَنْ یُوْعَدَ الامر منه عِدْ لِتُوْعَدْ لِیَعِدْ لِیُوْعَدْ النهی عنه لَا تَعِدْ
لَا تُوْعَدْ لَا یَعِدْ لَا یُوْعَدْ الظرف منه مَوْعِدٌ مَوْعِدَانِ مَوَاعِدُ مُوَیْعِدٌ الآلة مِیْعَدٌ مِیْعَدَانِ
مَوَاعِدُ مُوَیْعِدٌ مِیْعَدَةٌ مِیْعَدَتَانِ مَوَاعِدُ مُوَیْعِدَةٌ مِیْعَادٌ مِیْعَادَانِ مَوَاعِیْدُ مُوَیْعِیْدٌ
افعل التفضیل منه اَوْعَدُ اَوْعَدَانِ اَوْعَدُوْنَ اَوَاعِدُ اَوَیْعِدُ والمؤنث منه وُعْدٰی وُعْدَیَانِ
وُعْدَیَاتٌ وُعَدٌ وُعَیْدٰی ماضی معلوم وَعَدْتَا وَعَدْنَ بر اصل خود ست وَعَدْتُ عَدْ
وَعَدْتُمْ وَعَدْتِ وَعَدْتُمَا وَعَدْتُنَّ وَعَدْتُ وَعَدْنَا در اصل وَعَدْتُ الخ بود دال و تا هم آمدند
هر دو قریب المخرج دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند وَعَدْتَ الخ شد ماضی مجهول
قیاس صحیح معلوم مضارع معلوم یَعِدُ یَعِدَانِ یَعِدُوْنَ تا یَعِدْنَ در اصل یَوْعِدُ یَوْعِدَانِ تا
یَوْعِدْنَ بودند واو واقع شد میان یا مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یَعِدُ الخ
شد تَعِدُ تَعِدَانِ الخ در اصل تَوْعِدُ تَوْعِدَانِ الخ بودند واو واقع شد میان اخت یا مفتوحه
و کسره لازمی برای موافقت یا انداختند تَعِدُ تَعِدَانِ الخ شد مضارع مجهول التعلیل سالم

ست اسم فاعل جمع تکسیر بر یک عِدَةٌ وَعَادٌ وَعُدٌ بر قیاس ضَرَبَةٌ ضُرَّابٌ ضُرَّبٌ ست
اُوَيْعِدٌ تصغیر ازان وَاعِدٌ ست وَاعِدٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
درآوردند وُوَيْعِدٌ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَيْعِدٌ
شد اَوَاعِدُ جمع تکسیر ازان وَاعِدَةٌ ست وَاعِدَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل
کردند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند تاء وحدان را حذف کردند و تنوین را نیز حذف
کردند برای منع صرف وَوَاعِدُ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل
کردند اَوَاعِدُ شد ظرف مَوَاعِدُ جمع تکسیر ازان مَوْعِدٌ ست مَوْعِدٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند مَوَاعِدُ شد مُوَيْعِدٌ تصغیر ازان مَوْعِدٌ ست مَوْعِدٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر
درآوردند مُوَيْعِدٌ شد اسم آله مَوَاعِدُ جمع تکسیر ازان مِيعَدٌ ست مِيعَدٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْعَدٌ ست حرف
اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مَوَاعِدُ شد مُوَيْعِدٌ تصغیر ازان مِيعَدٌ ست مِيعَدٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل کلمه او مِوْعَدٌ ست حرف اول

راضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُوَیْعِدٌ شد مَوَاعِیْدُ جمع تکسیر ازان مِیْعَادٌ ست مِیْعَادٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْعَادٌ ست حرف اول وثانی را
فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند وتنوین تمکن را حذف کردند برای
منع صرف مَوَاعِیْدُ شد مُوَیْعِیْدٌ تصغیر ازان مِیْعَادٌ ست مِیْعَادٌ اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْعَادٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را
فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
۳۷ ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُوَیْعِیْدٌ شد اسم تفضیل اَوْعَدُ جمع تکسیر
ازان اَوْعَدُ ست اَوْعَدُ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح بود وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَوَاعِدُ شد اُوَیْعِدٌ تصغیر ازان اَوْعَدُ ست اَوْعَدُ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای
تصغیر در آوردند وحرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُوَیْعِدٌ شد وُعَدٌ جمع تکسیر
ازان وُعْدیٰ ست وُعْدیٰ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
حرف اول مضموم بود وثانی را فتح دادند والف وحدانرا حذف کردند وُعَدٌ شد وُعَیْدیٰ
تصغیر ازان وُعْدیٰ ست وُعْدیٰ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح داوند و سوم جا یای تصغیر در آورند عُیَیدی شد
مثال یائی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الیُسْر فرودستی و درویشی والیسار توانگری شدن و دست چپ والمیسرة سوئی
یُسْراً و یَساراً و مَیْسَرَةً فهو یاسِرٌ یاسِران یاسِرون یَسَرَةٌ یِسارٌ یُسَّرٌ یُسُرٌ یُسّارٌ
یُسْرانٌ یَسارٌ یُسُورٌ یُوَیْسِرٌ یاسِرَةٌ یاسِرَتان یاسِرات یَواسِرُ یُسَّرٌ یُوَیْسِرَةٌ و
یُسِرَ یُوسَرُ یُسْراً و یَساراً و مَیْسَرَةً فذاک مَیْسُورٌ لم یَیْسَرْ لم یُوسَرْ لا یَیْسَرُ لا یُوسَرُ لن
یَیْسَرَ لن یُوسَرَ الامر منه ایسَرْ لِتُوسَرْ لِیَیْسَرْ لِیُوسَرْ والنهی عنه لا تَیْسَرْ لا تُوسَرْ لا یَیْسَرْ
لا یُوسَرْ الظرف منه مَیْسَرٌ مَیْسَران مَیاسِرُ مُیَیْسِرٌ والآلة منه مِیْسَرٌ مِیْسَران مَیاسِرُ
مُیَیْسِرٌ مِیْسَرَةٌ مِیْسَرَتان مَیاسِرُ مُیَیْسِرَةٌ مِیسارٌ مِیساران مَیاسِیرُ مُیَیْسِیرٌ افعل التفضیل
منه اَیْسَرُ اَیْسَران اَیْسَرُون اَیاسِرُ اُیَیْسِرٌ والمؤنث منه یُسْرَی یُسْرَیان یُسْرَیات
یُسَرٌ یُسَیْری مثال واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الوَجَلُ والمَوْجِلُ ترسیدن وَجِلَ
یَوْجَلُ وَجَلاً و مَوْجَلاً فهو واجِلٌ واجِلان واجِلُون وَجِلَةٌ وُجّالٌ وُجَّلٌ وُجُلٌ
وُجَلاءُ وُجْلانٌ وِجالٌ وُجُولٌ اُوَیْجِلٌ واجِلَةٌ واجِلَتان واجِلاتٌ اَواجِلُ وَجِلٌ
اُوَیْجِلَةٌ وُجِلَ یُوجَلُ وَجَلاً و مَوْجَلاً فذاک مَوْجُولٌ مَوْجُولان مَوْجُولُون مَوْجُولَةٌ
مَوْجُولَتان مَوْجُولاتٌ مَواجِیلُ مُوَیْجِیلٌ مُوَیْجِیلَةٌ لم یَوْجَلْ لم یُوجَلْ لا یَوْجَلُ
لا یُوجَلُ لن یَوْجَلَ لن یُوجَلَ الامر منه اِیجَلْ لِتُوجَلْ لِیَوْجَلْ لِیُوجَلْ والنهی عنه
لا تَوْجَلْ لا تُوجَلْ لا یَوْجَلْ لا یُوجَلْ الظرف منه مَوْجَلٌ مَوْجِلان مَواجِلُ مُوَیْجِلٌ
والآلة منه مِیجَلٌ مِیجَلان مَواجِلُ مُوَیْجِلٌ مِیجَلَةٌ مِیجَلَتان مَواجِلُ مُوَیْجِلَةٌ مِیجالٌ

مِيجَالَانِ مَوَاجِيلُ مُوَيْجِيلٌ افعل التفضيل منه اَوْجَلُ اَوْجَلَانِ اَوْجَلُونَ اَوَاجِلُ
اُوَيْجِلُ والمؤنث منه وُجْلَى وُجْلَيَانِ وُجْلَيَاتٌ وُجَلٌ وُجَيْلَى اِيْجَلْ اَصْلِ او تَوْجَلُ بُود تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند ما بعد حذف ساكن ماند نظر كردند بعين كلمه
عين كلمهٔ او مفتوح بود همزهٔ وصل بكسر در اولش آوردند امر همان باشد بسكون آخر
آخرش را وقف كردند علامت وقفي سقوط حركت شد اِوْجَلْ شد بعده واو ساكن ماقبل
او مكسور آن واو را بيا بدل كردند اِيْجَلْ شد مَوَاجِلُ جمع تكسير از آن مِيجَلٌ ست مِيجَلٌ
اسم وحدان بود چون خواستند كه اسم وحدانرا جمع تكسير كنند رد كردند بسوي اصلش كه
اصل او مِوْجَلٌ بود بعده حرف اول و ثاني را فتح دادند و سوم جا الف جمع تكسير در آوردند
حرفيكه ما بعد الف جمع تكسير بود آنرا كسره دادند مَوَاجِلُ شد مُوَيْجِلٌ تصغير از آن مِيجَلٌ
ست مِيجَلٌ اسم مكبر بود چون خواستند كه اسم مكبر را مصغر كنند رد كردند بسوي اصلش كه
اصل او مِوْجَلٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثاني را فتح و سوم جا ياي تصغير در آوردند و حرفيكه
ما بعد ياي تصغير بود آنرا كسره دادند مُوَيْجِلٌ شد صرف صغير فعل ثلاثي مجرد مثال واوي از باب
فَعَلَ يَفْعَلُ الوَضْعُ نهادن وَضَعَ يَضَعُ وَضْعًا وَمَوْضُوعًا وَمَوْضَعًا فهو وَاضِعٌ وَاضِعَانِ
وَاضِعُونَ وَضَعَةٌ وُضَّاعٌ وُضَّعٌ وُضَّعٌ وُضَعَاءُ وُضْعَانٌ وِضَاعٌ وُضُوعٌ اَوْ وَاضِعَةٌ وَاضِعَتَانِ
وَاضِعَتَانِ وَاضِعَاتٌ اَوْ اَوَاضِعُ وُضَّعٌ اَوْ وُضَيْعَةٌ وَ وُضِعَ يُوضَعُ وَضْعًا وَمَوْضُوعًا وَمَوْضَعًا
فذاك مَوْضُوعٌ مَوْضُوعَانِ مَوْضُوعُونَ مَوْضُوعَةٌ مَوْضُوعَتَانِ مَوْضُوعَاتٌ مَوَاضِيعُ
مُوَيْضِيعٌ مُوَيْضِيعَةٌ لم يَضَعْ لم يُوضَعْ لا يَضَعُ لا يُوضَعُ لن يَضَعَ لن يُوضَعَ الامر منه ضَعْ

لتوضع لیضع لیوضع والنهی عنه لا تضع لا توضع لا یضع لا یوضع الظرف منه موضع

موضعان مواضع مویضع والآلة منه میضع میضعان مواضع مویضع میضعة

میضعتان مواضع مویضعة میضاع میضاعان مواضیع مویضیع افعل التفضیل منه

اوضع اوضعان اوضعون اواضع اویضع والمؤنث منه وضعی وضعیان وضعیات

وضع وضیعی یضع در اصل یوضع بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه وکسرهٔ لازمی ثقیل

بود انداختند یضع شد بعده کسرهٔ ضاد را بفتح بدل کردند از جهت عائت حرف حلق

یضع شد یوضع در اصل یضع بود یضع فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل

مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول کنند حرف اول را ضم دادند و ما قبل آخر را فتح واو محذوفه

را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها یوضع شد امر ضع ضعا ضعوا ضعی ضعا

ضعن ضع را از تضع بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف

متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد

ضع شد ضعا را از تضعان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد

حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد

ضعا صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مثال واوی از باب فعل یفعل الورم آماس و داغ کردن ورم یرم

ورما فهو وارم وارمان وارمون وارمة وارمتان ورم ورما ورمان وارم

ورمّ اویرم وارمة وارمتان وارمات اوارم ورم اویرمة وورم یورم ورما

فذاک موروم موروماں موروموں موروم‍ة مورومتان مورومات

مُوَارِيمُ مُوَيْرِيمٌ مُوَيْرِيمَةٌ لَمْ يَرِمْ لَمْ يُرَمْ لَا يَرِمُ لَا يُورَمُ لَنْ يَرِمَ لَنْ يُورَمَ الأمر منه رِمْ لِتُورَمْ لِيَرِمْ لِيُورَمْ والنهي عنه لَا تَرِمْ لَا تُورَمْ لَا يَرِمْ لَا يُورَمْ الظرف منه مَوْرِمٌ مَوْرِمَانِ مَوَارِمُ مُوَيْرِمٌ والآلة منه مِيرَمٌ مِيرَمَانِ مَوَارِمُ مُوَيْرِمٌ مِيرَمَةٌ مِيرَمَتَانِ مَوَارِمُ مُوَيْرِمَةٌ مِيرَامٌ مِيرَامَانِ مَوَارِيمُ مُوَيْرِيمٌ افعل التفضيل منه أَوْرَمُ أَوْرَمَانِ أَوْرَمُونَ أَوَارِمُ أُوَيْرِمٌ والمؤنث منه وُرْمَى وُرْمَيَانِ وُرْمَيَاتٌ وُرَمٌ وُرَيْمَى يَرِمُ در اصل يَوْرِمُ بود واو واقع شد ميانِ يا مفتوحه وكسرهٔ لازمی ثقيل بود انداختند يَرِمُ شد يُورَمُ در اصل يَرِمُ بود يُرَمُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند كه فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول كنند حرفِ اول را ضم دادند و ما قبلِ آخر را فتح واو محذوفه را باز آوردند لعدمِ قاعدةِ الحذفِ عليها يُورَمُ شد أُوَيْرِمٌ تصغير از آن وَارِمٌ است وَارِمٌ اسم مكبر بود چون خواستند كه اسمِ مكبر را مصغر كنند حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را كه الف حركت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل كردند و سوم جا ياء تصغير در آوردند وُوَيْرِمٌ شد بعده دو واو در اول كلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل كردند أُوَيْرِمٌ شد مَوَارِيمُ جمع تكسير از آن مَوْرُومٌ است مَوْرُومٌ اسم وحدان بود چون خواستند كه اسم وحدان را جمع تكسير كنند حرفِ اول مفتوح بود و ثانی را نيز فتح دادند و سوم جا الفِ جمع تكسير در آوردند حرفيكه ما بعد الفِ جمع تكسير بود آنرا كسره دادند بعده واوِ ساكن ما قبل او مكسور آن واو را بيا بدل كردند مَوَارِيمُ شد امر رِمْ رِمَا رِمُوا رِمِي رِمَا رِمْنَ رِمْ را از تَرِمُ بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند ما بعد حرف متحرك ماند امر همان باشد بسكونِ آخر آخرش را

فاف قيل بكسره پس ابدال در حرف علت و همزه در حرف صحيح يافته شود ۱۲

وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد مِیْزَمْ شد مِیْزَمٌ در اصل مِوْزَمٌ بود واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیْزَمٌ شد مَوَازِمُ جمع تکسیر از ان مِیْزَمٌ ست
مِیْزَمٌ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِوْزَمٌ بود حرفِ اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الفِ جمعِ تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَازِمُ شد مُوَیْزِمٌ تصغیر از ان
مِیْزَمٌ ست مِیْزَمٌ اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِوْزَمٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْزِمٌ جمع تکسیر از ان مِیْرَامٌ ست
مِیْرَامٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِوْرَامٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الفِ جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او
مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَوَارِیْمُ شد مُوَیْرِیْمٌ تصغیر از ان مِیْرَامٌ ست مِیْرَامٌ
اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل
او مِوْرَامٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الفِ ساکن ماقبل او مکسور آن
الف را بیا بدل کردند مُوَیْرِیْمٌ شد **مثال واوی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ** اَلْوَسْمُ
وَالسِّمَةُ نشان کردن و داغ نهادن وَسَامَةٌ نیکو رو شدن وَسَمَ یَوْسِمُ وَسْمًا وَسِمَةً وَوَسَامَةً فَهُوَ

وَسِيمٌ وَسِيمَانِ وَسِيمُونَ وَسَمَاءٌ وَسَامٌ وَسُمٌ وَسُمَانٌ وَسُمَانٌ اَوْسَامٌ اَوْسِمَاءُ اَوْ
وَسُومٌ وَسِيمٌ وَسِيمَةٌ وَسِيمَتَانِ وَسِيَاتٌ وَسَائِمُ وَسُمٌ وَسِيمَةٌ وَسِمَ بِهٖ يُوْسَمُ بِهٖ وَسْمًا
وَسِمَةً وَوَسَامَةً بِهٖ فَذَاكَ مَوْسُومٌ بِهٖ مَوْسُومٌ بِهِمَا مَوْسُومٌ بِهِمْ مَوْسُومٌ بِهَا مَوْسُومٌ
بِهِمَا مَوْسُومٌ بِهِنَّ لَمْ يُوْسَمْ لَمْ يُوْسَمْ بِهٖ لَا يُوْسَمُ لَا يُوْسَمُ بِهٖ لَنْ يُوْسَمَ
لَنْ يُوْسَمَ بِهٖ الامر منه اَوْسِمْ لِيُوْسَمْ بِكَ لِيُوْسَمْ لِيُوْسَمْ بِهٖ والنهي عنه لَا تُوْسِمْ لَا يُوْسَمْ
بِكَ لَا يُوْسَمْ لَا يُوْسَمْ بِهٖ الظرف منه مَوْسِمٌ مَوْسِمَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمٌ والآلة منه مِيْسَمٌ
مِيْسَمَانِ مَيَاسِمُ مُوَيْسِمٌ مِيْسَمَةٌ مِيْسَمَتَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمَةٌ مِيْسَامٌ مِيْسَامَانِ مَوَاسِيمُ
مُوَيْسِيمٌ افعل التفضيل منه اَوْسَمُ اَوْسَمَانِ اَوْسَمُونَ اَوَاسِمُ اُوَيْسِمٌ والمؤنث منه
وُسْمٰى وُسْمَيَانِ وُسْمَيَاتٌ وُسَمٌ وُسَيْمٰى - امر اَوْسِمْ اَوْسِمَا اَوْسِمُوا اَوْسِمِي اَوْسِمَا اَوْسِمْنَ
اَوْسِمْ را از تُوْسِمُ بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند
نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بضم دراولش در آوردند امر حاضر شد
بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اَوْسِمْ شد مَوَاسِمُ جمع تکسیر
از اَن مَيْسَمُ است مَيْسَمٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم را جمع تکسیر کنند دگر دند
بسوی اصلش که اصل ومَوْسِمٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر آوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاسِمُ شد علی هذا القیاس دیگرانرا نیز بسوی
اصل وسیکنند اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعُلُ اَلْقَوْلُ وَالْقَوْلَةُ وَالْمَقَالُ
وَالْمَقَالَةُ وَالْقَالَةُ گفتن قَالَ يَقُوْلُ قَوْلًا وَقَوْلَةً وَمَقَالًا وَمَقَالَةً وَقَالَةً فَهُوَ قَائِلٌ

قَائِلاَنِ قَائِلُونَ قَالَةٌ قُوَّالٌ قُوَّلٌ قُوَّلٌ قُوَلاَءُ قُوَلاَنٌ قِوَالٌ قُوَوَّالٌ قُوَيِّلٌ قَائِلَةٌ
قَائِلَتَانِ قَائِلاَتٌ قَوَائِلُ قُوَّلٌ قُوَيْلَةٌ وَقِيلَ يُقَالُ قَوْلاً وَقَوْلَةً وَمَقَالاً وَمَقَالَةً وَ
قَالَةً فَذَاكَ مَقُولٌ مَقُولاَنِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولاَتٌ مَقَاوِيلُ مُقَيِّلٌ
مُقَيِّلَةٌ لَمْ يَقُلْ لَمْ يُقَلْ لاَ يَقُولُ لاَ يُقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ يُقَالَ الامر منه قُلْ لِتُقَلْ لِيَقُلْ
لِيُقَلْ والنهي عنه لاَ تَقُلْ لاَ تُقَلْ لاَ يَقُلْ لاَ يُقَلْ الظرف منه مَقَالٌ مَقَالاَنِ مَقَاوِلُ
مُقَيِّلٌ والآلة منه مِقْوَلٌ مِقْوَلاَنِ مَقَاوِلُ مُقَيِّلٌ مِقْوَلَةٌ مِقْوَلَتَانِ مَقَاوِلُ مُقَيِّلَةٌ
مِقْوَالٌ مِقْوَالاَنِ مَقَاوِيلُ مُقَيِّلٌ افعل التفضيل منه أَقْوَلُ أَقْوَلاَنِ أَقْوَلُونَ أَقَاوِلُ
أُقَيِّلٌ والمؤنث منه قُولَى قُولَيَانِ قُولَيَاتٌ قُوَلٌ قُوَيْلَى قَالَ در اصل قَوَلَ بود واو
متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند قَالَ شد برین قیاس است تا قَالَتَا قُلْنَ در اصل
قَوَلْنَ بود واو متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف ولام الف را حذف کردند قَلْنَ شد بعده فتح قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت کند
بر حذف واو قُلْنَ شد تا قُلْنَا تعلیل ثانی قُلْنَ در اصل قَوُلْنَ بود نقل کرده از قَوَلْنَ
بِقَوُلْنَ آوردند ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده
التقای ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا قِيلَ در اصل
قُوِلَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِيلَ شد تا قِيلْتَا قُلْنَ در اصل قُوِلْنَ بود کسره بر واو ثقیل
بود انداختند التقای ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا

یَقُولُ در اصل یَقْوُلُ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند یَقُولُ شد یَقُلْنَ
در اصل یَقْوُلْنَ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند التقاء ساکنین شد میان
واو و لام واو را حذف کردند یَقُلْنَ شد یُقَالُ در اصل یُقْوَلُ بود واو متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او دادند بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او
مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند یُقَالُ شد تا یُقَالَانِ یُقَلْنَ در اصل یُقْوَلْنَ بود واو
متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او دادند بعده واو در اصل متحرک
بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
و لام الف را حذف کردند یُقَلْنَ شد برین قیاس ست تُقَلْنَ اسم فاعل قَائِلٌ قَائِلَانِ
قَائِلُونَ قَائِلٌ در اصل قَاوِلٌ بود واو واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت بود
نمانده است آن واو را بهمزه بدل کردند قَائِلٌ شد قَالَةٌ جمع تکسیر از ان قَائِلٌ ست قَائِلٌ اسم وحدان
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلٌ بود حرف اول
مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند و تا در آخرش در آوردند و الف وحدان را حذف کردند
قَوَلَةٌ شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند قَالَةٌ شد قُوَّالٌ جمع
تکسیر از ان قَائِلٌ ست قَائِلٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که قَاوِلٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند
و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند قُوَّالٌ شد قَوْلٌ قُوَلٌ قُوَلَاءُ
قُوْلَانٌ قِوَالٌ قُوُوْلٌ تمامی را بسوی اصل رد میکنند قُوَیْلٌ تصغیر از ان قَائِلٌ ست قَائِلٌ

اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که قاوِلٌ بود حرف
اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر
در آوردند قُوَیوِلٌ شد بعده واو و یاء در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند قُوَیِّلٌ شد قَائِلَةٌ قَائِلَتَانِ قَائِلَاتٌ قَوَائِلُ قُوَّلٌ
قُوَیِّلَةٌ قَوَائِلُ جمع تکسیر از ان قَائِلَةٌ ست قَائِلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا
الف جمع تکسیر آوردند تاء وحدان را حذف کردند قَوَائِلُ شد قُوَّلٌ جمع تکسیر از ان قَائِلَةٌ ست
قَائِلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلَةٌ
بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند الف و تاء وحدان را حذف کردند
قُوَّلٌ شد قُوَیِّلَةٌ تصغیر از ان قَائِلَةٌ ست قَائِلَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند قُوَیوِلَةٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند
نخستین حرف از یشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند قُوَیِّلَةٌ شد مَقُولٌ مَقُولَانِ
مَقُولُونَ مَقَاوِیلُ مُقَیِّلٌ مَقُولٌ در اصل مَقْوُوْلٌ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند التقای ساکنین شد میان هر دو واو نزد بعضی واو اول که عین کلمه ست افتاد
لِاَنَّ الثَّانِیَ عَلَامَةٌ وَالْعَلَامَةُ لَا تُحْذَفُ پس مَقُولٌ شد بر وزن مَفُولٌ و نزد بعضی واو
ثانی افتاد لِاَنَّ الثَّانِیَ زَائِدَةٌ وَالزَّائِدَةُ اَحَقُّ بِالْحَذْفِ پس مَقُولٌ شد بر وزن مَفْعُلٌ

برین قیاس ست در ہر شش صیغہ اسم مفعول مَقاوِیْل جمع تکسیر از ان مَقُوْل ست مَقُوْل
اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مَقْوُوْل
بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکہ مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسرہ دادند بعدہ واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَقَاوِیْل
شد مُقَیِّل تصغیر از ان مَقُوْل ست مَقُوْل اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش کہ مَقْوُوْل بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکہ
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسرہ دادند مُقَیْوِیْل شد بعدہ واو ساکن ماقبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مُقَیْوِیْل شد بعدہ واو و یا در یک کلمہ ہم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند بعدہ اجتماع ثلاث یارات شد و اجتماع یارات در
کلام عرب مستکرہ پنداشتند بنابران یای ثالث را نیز حذف کردند مُقَیِّل شد مَقُوْلَۃٌ
مَقُوْلَتَانِ مَقُوْلَاتٌ مَقَاوِیْلُ مُقَیِّلَۃٌ مَقَاوِیْل جمع تکسیر از ان مَقُوْلَۃٌ ست مَقُوْلَۃٌ
اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ
مَقْوُوْلَۃٌ بود حرف اول مفتوح ست و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکہ مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسرہ دادند مَقَاوِوْلَۃٌ شد بعدہ واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند تا ر وحدان را حذف کردند مَقَاوِیْل شد مُقَیِّلَۃٌ
تصغیر از ان مَقُوْلَۃٌ ست مَقُوْلَۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش کہ مَقْوُوْلَۃٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند

و در فیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیْوِ وَلَةٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مُقَیْوِیَلَةٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیَّیْلَةٌ شد بعده اجتماع ثلث یاآت شد و اجتماع یاآت در کلام
عرب مکروه و مستثقل است بنابران یای ثالث را نسیاً منسیاً حذف کردند مُقَیِّلَةٌ شد جحد معلوم
لَمْ یَقُلْ در اصل یَقُولُ بود چون لَمْ جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزم
سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند لَمْ یَقُلْ شد
لَمْ یَقُولَا در اصل یَقُولَانِ بود چون لَمْ جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یَقُولَا شد الی آخره و در مضارع مجهول التقای ساکنین شد
میان الف و لام الف را حذف کردند لَنْ یَقُولَ در اصل یَقُولُ بود چون لَنْ ناصبه بر اول فعل
مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی فتح ظاهر گشت لَنْ یَقُولَ شد الخ امر حاضر قُلْ
قُولَا قُولُوا قُولِی قُولَا قُلْنَ قُلْ را از تَقُولُ تا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلْ شد تعلیل
دوم اینست قُلْ در اصل اُقْوُلْ بود ماخوذ از تَقُولُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل
بضم در اول او در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اُقْوُلْ شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل

و القاب حرکات و سکون بنائیه ضم است و فتح و کسر و وقف و این القاب حرکات بنا را در معربات نیز استعمال کنند لیکن القاب

٤٨

کرده بما قبل واو دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اُقل شد
بعده بحرکت قاف از همزه وصل مستغنی شد ندهمزه را نیز حذف کردند قُل شد قُولا را از
تَقُولَانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد
قُولَا شد تعلیل دوم قولا در اصل اُقْوُلَا بود ماخوذ از تَقُولَانِ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش
در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
شد اُقْوُلَا شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقلکرده بما قبل واو دادند اُقُولَا شد بعده بحرکت قاف
استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قُولَا شد قُولِي را از تَقُولِينَ بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قُولِي شد تعلیل دوم
قُولِي در اصل اُقْوُلِي بود ماخوذ از تَقُولِينَ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در
اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
نون اعرابی شد اُقْوُلِي شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقلکرده بما قبل واو دادند اُقُولِي شد
بعده بحرکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را حذف کردند قُولِي شد قُلْنَ را
از تَقُلْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک

ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا کہ مبنی ست وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ
آخِرُهٗ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ قُلْنَ شد تعلیل دوم قُلْنَ در اصل اُقْوُلْنَ بود ماخوذ از
تَقُوْلْنَ تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بسوی
عین کلمہ کہ مضموم بود ہمزۂ وصل مضموم در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش
را چیزی نکردند زیرا کہ مبنی ست وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهٗ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ اُقْوُلْنَ
شد بعدہ ضمہ بر واو ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند التقائی ساکنین شد میان واو و لام
واو را حذف کردند اُقُلْنَ شد بحرکت قاف استغنا از ہمزۂ وصل حاصل شد ہمزہ را نیز حذف
کردند قُلْنَ شد الظرف منہ مَقَالٌ مَقَالَانِ مَقَاوِلُ مُقَیِّلٌ مَقَالٌ در اصل مَقْوَلٌ بود واو
متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کردہ بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود کنون
ما قبلش مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند مَقَالٌ شد مَقَاوِلُ جمع تکسیر از ان مَقَالٌ
ست مَقَالٌ اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش کہ مَقْوَلٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکہ ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسرہ دادند مَقَاوِلُ شد مُقَیِّلٌ
تصغیر از ان مَقَالٌ ست مَقَالٌ اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش کہ مَقْوَلٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکہ ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسرہ دادند مُقَیْوِلٌ شد بعدہ واو و یا در یک کلمہ
بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مُقَیِّلٌ شد

والآلة منه مِقْوَلٌ مِقْوَلانِ مَقَاوِلُ مُقَيْوِلٌ مَقَاوِلُ جمع تکسیر ازان مِقْوَلٌ ست مِقْوَلٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَقَاوِلُ شد مُقَيْوِلٌ
تصغیر ازان مِقْوَلٌ ست مِقْوَلٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُقَيْوِلٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه جمع آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مُقَيِّلٌ شد مِقْوَلَةٌ مِقْوَلَتَانِ مَقَاوِلُ مُقَيِّلَةٌ مَقَاوِلُ جمع تکسیر
ازان مِقْوَلَةٌ ست مِقْوَلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند تا وحدان را حذف کردند مَقَاوِلُ شد مُقَيِّلَةٌ تصغیر ازان مِقْوَلَةٌ ست
مِقْوَلَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَيْوِلَةٌ شد بعده
واو و یا در یک کلمه جمع آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مُقَيِّلَةٌ شد مِقْوَالٌ مِقْوَالانِ مَقَاوِيلُ مُقَيِّيلٌ مَقَاوِيلُ جمع تکسیر ازان مِقْوَالٌ
ست مِقْوَالٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَقَاوِيلُ شد مُقَيِّيلٌ

تصغیر ازان مقوال ست مقوال اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُقَیوِیل
بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّیل شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مُقَیِّل شد فعل التفضیل
منه اَقوَلُ اَقوَلانِ اَقوَلُونَ اَقَاوِلُ اُقَیوِلُ اَقَاوِلُ جمع تکسیر ازان اَقوَلُ ست
اَقوَلُ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند اَقَاوِلُ شد اُقَیوِلُ تصغیر ازان اَقوَلُ ست اَقوَلُ اسم مکبر بود
بروزن افاعل ۱۲
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُقَیوِلُ شد و جائز ست
که واو را بیا بدل کرده یا را در یا ادغام نمایند و اُقَیِّلُ خوانند و المؤنث منه قُولیٰ
قُولَیانِ قُولَیاتٌ قُوَلٌ قُوَیلیٰ قُوَلٌ جمع تکسیر ازان قُولیٰ ست قُولیٰ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم ست ثانی را فتح داده الف
وحدان را حذف کردند قُوَلٌ شد قُوَیلیٰ تصغیر ازان قُولیٰ ست قُولیٰ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم ست ثانی را فتح داده و سوم جا یای تصغیر
در آوردند قُوَیلیٰ شد نون ثقیله قُولَنَّ در اصل قُل بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد

۵۲

ماقبلِ نونِ تاکیدِ ثقیله مبنی بر فتح گشت واوِ محذوف را باز آوردند بعدم قاعدهٔ الحذف
علیها قُولُنَّ شد قُولَانِّ در اصل قُولَا بود چون نونِ تاکیدِ ثقیله بدو متصل شد قُولَانِّ
شد قُولُنَّ در اصلِ قُولُوا بود چون نونِ تاکیدِ ثقیله بدو متصل شد التقاءِ ساکنین
شد میانِ واو و نونِ مدغم واو را حذف کردند و ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر
حذفِ واو قُولِنَّ شد قُولِنَّ در اصل قُولِي بود چون نونِ تاکیدِ ثقیله بدو متصل شد
التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و نونِ مدغم یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا
دلالت کند بر حذفِ یا قُولِنَّ شد قُلْنَانِّ در اصلِ قُلْنَ بود چون نونِ تاکیدِ ثقیله
بدو متصل شد اجتماعِ ثلاثِ نونات گردید و اجتماعِ ثلاثِ نونات را در کلامِ عرب مکروه پنداشتند
بنا بران الفِ فاصله درمیانِ نونِ جمع و نونِ تاکیدِ ثقیله در آوردند قُلْنَانِّ شد

صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثی مجرد اجوفِ یائی از بابِ فَعَلَ یَفْعِلُ البَیْعُ فروختن

وخریدن بَاعَ یَبِیعُ بَیْعًا فهو بَائِعٌ بَائِعَانِ بَائِعُونَ بَائِعَةٌ بَیَّاعٌ مُبِیعٌ بَیْعٌ بَیَّاعٌ
بَیْعَانٌ بُیَّاعٌ بُیُوعٌ بُوَیِّعٌ بَائِعَةٌ بَائِعَتَانِ بَائِعَاتٌ بَوَائِعُ بُیَّعٌ بُوَیِّعَةٌ وبِیعَ یُبَاعُ بَیْعًا
فذاک مَبِیعٌ مَبِیعَانِ مَبِیعُونَ مَبِیعَةٌ مَبِیعَتَانِ مَبِیعَاتٌ مَبَایِعُ مُبَیِّعٌ مُبَیْعَةٌ لَمْ یَبِعْ لَمْ یُبَعْ
لَا یَبِیعُ لَا یُبَاعُ لَنْ یَبِیعَ لَنْ یُبَاعَ الامر منه بِعْ لِتُبَعْ لِیَبِعْ لِیُبَعْ والنهی عنه لَا تَبِعْ لَا تُبَعْ لَا یَبِعْ
لَا یُبَعْ الظرف منه مَبِیعٌ مَبِیعَانِ مَبَایِعُ مُبَیِّعٌ والآلة منه مِبْیَعٌ مِبْیَعَانِ مَبَایِعُ مُبَیِّعٌ مِبْیَعَةٌ مِبْیَعَتَانِ
مَبَایِعُ مُبَیِّعَةٌ مِبْیَاعٌ مِبْیَاعَانِ مَبَایِیعُ مُبَیِّیعٌ افعل التفضیل منه اَبْیَعُ اَبْیَعَانِ اَبْیَعُونَ
اَبَایِعُ اُبَیِّعٌ والمؤنث منه بُیْعَی بُیْعَیَانِ بُیْعَیَاتٌ بُیَعٌ بُیَیْعَی بَاعَ در اصل بَیَعَ

بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند باعَ شد برین قیاس است تا باعنا
یَبَعْنَ در اصل یَبْیَعْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای
ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند بَعْنَ شد بعده فتح با را بکسره بدل
کردند تا دلالت کند بر حذف یا بِعْنَ شد تعلیل دوم بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود نقل کرده
از بَیَعْنَ به بَیِعْنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت
ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بِعْنَ شد بهمین دو وجه است
تعلیل تا بِعنا یَبِیعُ در اصل یَبْیِعُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند یَبِیعُ
شد یَبِعْنَ در اصل یَبْیِعْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده التقای
ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند یَبِعْنَ شد بِیعَ در اصل بُیِعَ بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد
میان یا و عین یا را حذف کردند بِعْنَ شد یُباعُ در اصل یُبْیَعُ بود یا متحرک ماقبل
او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود
اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند یُباعُ شد تا تُباعان
یُبَعْنَ و تُبَعْنَ در اصل یُبْیَعْنَ و تُبْیَعْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و
عین الف را حذف کردند یُبَعْنَ و تُبَعْنَ شد اسم فاعل بائِعٌ در اصل بایِعٌ بود با

و واقع شد بعد الف اسم فاعل در اصل بسلامت نمانده ست آن یارا بهمزه بدل کردند
بَائِعٌ شد بَاعَةٌ جمع تکسیر ازان بَائِعٌ ست بَائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل و بَایِعٌ بود حرف اول
مفتوح ست ثالث را نیز فتح دادند تا در آخرش در آورده الف وحدانرا حذف کردند
بَیَعَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا با الف بدل کردند بَاعَةٌ شد بُیَّاعٌ
جمع تکسیر ازان بَائِعٌ ست بَائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بَایِعٌ ست حرف اول را ضم دادند ثالث
را مشدد ساخته فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند
بُیَّاعٌ شد بُیَّعٌ بِیَعٌ بِیَاعٌ بِیْعَانٌ بِیَاعٌ بَیُوْعٌ بُوَیْعٌ تمامی را بسوی اصل رد میکنند
بُیَّعٌ جمع تکسیر ازان بَائِعٌ است بَائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بَایِعٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را
سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند بُیْعٌ شد بعده ضمه با را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا بِیْعٌ شد همچنین بِیْعَانٌ ست بُوَیْعٌ تصغیر ازان بَائِعٌ ست
بَائِعٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوے
اصلش که اصل او بَایِعٌ ست حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوح بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند بُوَیْیِعٌ شد بعده دو
حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند

اے ثانی معلوم ۱۲

۵۵

بُوَیِّعٌ ست بَایِعَۃٌ بَایِعَتَانِ بَایِعَاتٌ بَوَایِعُ بُیَّعٌ بُوَیِّعَۃٌ بَوَایِعُ جمع تکسیر ازان بَایِعَۃٌ
ست بَایِعَۃٌ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدانرا جمع تکسیر کنند حرفِ اوّل
مفتوح ست ثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند وسوم جا الفِ جمع تکسیر
درآوردند تاءِ وُحدانرا حذف کردند بَوَایِعُ شد بُوَیِّعَۃٌ تصغیر ازان بَایِعَۃٌ ست بَایِعَۃٌ
اسمِ مُکبّر بود چون خواستند که اسمِ مُکبّر را مُصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلِ او
بَایِعَۃٌ بود حرفِ اوّل را ضم دادند و ثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند
وسوم جا یای تصغیر درآوردند بُوَیْیِعَۃٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم اِدغام کردند بُوَیِّعَۃٌ شد اسمِ مفعول مَبِیْعٌ مَبِیْعَانِ
مَبِیْعُوْنَ مَبَایِعُ مُبَیِّعٌ مُبَیِّعٌ در اصل مَبْیُوْعٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند
التقاءِ ساکنین شد میانِ واو و یاء نزدِ بعضی حرفِ اوّل افتاد لِاَنَّ الثَّانِیَ عَلَامَۃٌ
وَالْعَلَامَۃُ لَا تُحْذَفُ مَبُوْعٌ شد بر وزنِ مَفُوْلٌ بعده ضمه با را بکسره بدل کردند تا دلالت
کند بر حذفِ یا بعده واوِ ساکن ما قبل مکسور آنواو را بیا بدل کردند مَبِیْعٌ شد بر وزنِ
مَفِیْلٌ و نزدِ بعضی حرفِ ثانی افتاد لِاَنَّہٗ زَائِدَۃٌ وَالزَّائِدَۃُ اَحَقُّ بِالْحَذْفِ مَبُیْعٌ شد
بعده ضمه با را بکسره بدل کردند برای مُناسبتِ یا مَبِیْعٌ شد بر وزنِ مَفْعِلٌ مَبَایِعُ جمع
تکسیر ازان مَبِیْعٌ ست مَبِیْعٌ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدانرا جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که اصلِ و مَبْیُوْعٌ بود حرفِ اوّل مفتوح ست و ثانی
را نیز فتح دادند وسوم جا الفِ جمع تکسیر درآوردند و حرفیکه ما بعدِ الفِ جمع تکسیر بود

آنرا کسره دادند مَبایِوعٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مَبایِعٌ
شد مُبَیِّعٌ تصغیر ازان مَبِیعٌ ست مَبِیعٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوعٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را
فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مُبَیْیِعٌ شد بعده دو حرف از یک جنس یکجا
بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیعٌ شد بعده یای ثالث
را حذف کردند مُبَیِّعٌ شد مُبَیِّعَةٌ مَبِیعَتَان مَبِیعَاتٌ مَبَایِعُ مُبَیِّعٌ مَبِیعَةٌ مَبَایِعُ جمع تکسیر
ازان مَبِیعَةٌ ست مَبِیعَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوعَةٌ ست حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح
دادند الی آخره مُبَیِّعَةٌ تصغیر ازان مَبِیعَةٌ ست مَبِیعَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوعَةٌ بود حرف اول را
ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند مُبَیْیِوعَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند
مُبَیْیِیعَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس یکجا بهم آمدند نخستین ازیشان حرف ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیعَةٌ شد بعده یای ثالث را حذف کردند مُبَیِّعَةٌ شد
الامر منه بِعْ بِیعَا بِیعُوا بِیعِی بِیعَا بِعْنَ بِعْ را از تَبِیعُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر حاصل باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند

۵۷

۳

اجتماع سه یا و دو ثائث را در کلام عرب مستکره پندارند

علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد التقای ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند
بِعْ شد تعلیل دوم بِعْ در اصل اِبْیِعْ بود ماخوذ از تَبِیعُ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل بکسر
در اولش در آوردند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوط
حرکت شد اِبْیِعْ گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقای ساکنین
شد میان یا و عین یا را حذف کردند اِبِعْ شد بعده بحرکت با از همزهٔ وصل استغنا گردید
همزه را نیز حذف کردند بِعْ شد بِیعَا را از تَبِیعَانِ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعدِ حذفِ متحرک ماند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند
علامتِ وقفی سقوطِ نون اعرابی شد بِیعَا شد تعلیل دوم بِیعَا در اصل اِبْیِعَا بود ماخوذ
از تَبْیِعَانِ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند
بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نون اعرابی شد اِبْیِعَا شد
بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اِبِیعَا شد بعده بحرکت با از همزهٔ وصل
استغنا حاصل گشت همزه را نیز حذف کردند بِیعَا شد بِیعُوا در اصل اِبْیِعُوا بود ماخوذ
از تَبْیِعُونَ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند تا آخرِ تعلیل بِیعِی در اصل
اِبْیِعِی بود ماخوذ از تَبْیِعِینَ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند الی آخرِ تعلیل
بِعْنَ در اصل اِبْیِعْنَ بود ماخوذ از تَبْیِعْنَ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد

شد ابیعوا شد بعده سقوط نون اعرابی کردند علامت وقفی آخر آخرش را وقف امر همان باشد بسکون کسره او لش در آوردند او مکسور بود همزهٔ وصل عین کلمه عین کلمه ماند نظر کردند بسوی ما بعد حذف ساکن و آخر تعلیل بعینه ۵۷

کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند ابیعوا شد بعده احتیاج نماند همزهٔ وصل همزه را نیز حذف کردند بیعوا شد ۱۲
۵۲
و آخر تعلیل بعینه ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بسوی عین کلمه عین کلمه
۵۸

حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمهٔ عین کلمهٔ او مکسور بود همزهٔ وصل بکسره در اولش آوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکرد زیرا که مبنی ست وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ
بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ اِبْیِعْنَ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقای
ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند اِبِعْنَ شد بعده بحرکت با از همزهٔ وصل
استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند بِعْنَ شد بِیْعَنَّ در اصل بِعْ بود چون نون تاکید
ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون ثقیله مبنی بر فتح گشت یای محذوفه باز آمد لعدم قاعدة
الحذف علیها بِیْعَنَّ شد لِتُبَاعَنَّ در اصل لِتُبَعْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد
ما قبل نون ثقیله مبنی بر فتح گشت الف محذوفه باز آمد لعدم قاعدة الحذف علیها
لِتُبَاعَنَّ شد بر همین قیاس در اول کلمهٔ غائب معلوم و مجهول یا و الف محذوفه را باز می آرند
همچنین در متکلم این هر دو خواه ثقیله خواه خفیفه بر همین قیاس ست در نهی الظرف منه مَبِیْعٌ
مَبِیْعَانِ مَبَائِعُ مُبَیِّعٌ مَبِیْعٌ در اصل مَبْیِعٌ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
مَبِیْعٌ شد مَبَائِعُ جمع تکسیر از ان مَبِیْعٌ ست مَبِیْعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَبْیِعٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را
نیز فتح دادند و سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند مَبَایِعُ شد مُبَیِّعٌ تصغیر از ان مَبِیْعٌ
ست مَبِیْعٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَبْیِعٌ
بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند مُبَیْیِعٌ شد بعده دو حرف
یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّعٌ

شد والآلة منه مِبیَع مِبیَعان مَبایِع مُبَیِّع مَبایِعُ جمع تکسیر از ان مِبیَع ست مِبیَع اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَبایِع شد مُبَیِّع
تصغیر از ان مِبیَع ست مِبیَع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند مُبَیْیِع شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّع شد مِبیَعة مِبیَعتان مَبایِع مُبَیِّعة و در مَبایِع که جمع تکسیر
مِبیَعة ست حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند و تاء وحدان را حذف کردند مَبایِع شد و باقی صیغهای بر این
قیاس اند مُبَیِّعة تصغیر از ان مِبیَعة ست مِبیَعة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مُبَیْیِعة شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین از ایشان
ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّعة شد مِبیاع مِبیاعان مَبابیع مُبَیِّیع
مَبابیع جمع تکسیر از ان مِبیاع ست مِبیاع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَبابیع شد
مُبَیِّیع تصغیر از ان مِبیاع ست مِبیاع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را

٦٠

ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند بُيَيْيِع شد بعده دو حرف از
یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
بُيَيِّع شد بعده یای ثالث را حذف کردند بُيَيْع شد افعل التفضیل منه أَبْيَعُ أَبْيَعَانِ أَبْيَعُونَ
أَبَايِعُ أُبَيِّعُ أَبَايِعُ جمع تکسیر از ان أَبْيَعُ ست أَبْيَعُ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست وثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند أَبَايِعُ شد أُبَيِّعُ تصغیر از ان أَبْيَعُ ست أَبْيَعُ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا
٦١ یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند أُبَيْيِعُ شد بعده دو حرف
از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند أُبَيِّعُ شد
والمؤنث منه بُيْعَى بُيْعَيَانِ بُيْعَيَاتٌ بُيَعٌ بُيَيْعَى بِيعَى در اصل بُيْعَى بود ضمه با را بکسره بدل
کردند از جهت مناسبت یا بِيعَى شد ودر باقی دو نیز همبرین قیاس ست بُيَعٌ جمع تکسیر از ان
بُيْعَيَان وبُيْعَيَات ١٢
بُيْعَى ست بُيْعَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که بُيْعَى بود حرف اول مضموم ست وثانی را فتح داده الف وحدان را حذف کردند بُيَعٌ شد بُيَيْعَى
تصغیر از ان بُيْعَى ست بُيْعَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که بُيْعَى بود حرف اول مضموم بود وثانی را فتح داده سوم جا یای تصغیر درآوردند
بُيَيْعَى شد **صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعُلُ**

الخوف والخيفة والمخافة ترسيدن خاف يخاف خوفا وخيفة و
مخافة فهو خائف خائفان خائفون خائفة خواف وخوف خوف خوف خوفاء خوفان
خواف خووف خويف خائفة خائفتان خائفات خوائف خوف خويفة وخيفا
يخاف خوفا وخيفة ومخافة فذاك مخوف مخوفان مخوفون مخوفة مخوفتان مخوفات
مخاويف مخيف مخيفة لم يخف لم يخف لا يخاف لا يخاف لن يخاف لن يخاف
الامر منه خف لتخف ليخف ليخف والنهي عنه لا تخف لا تخف لا يخف لا يخف الظرف منه
مخاف مخافان مخاوف مخيف والآلة منه مخوف مخوفان مخاوف مخيف مخوفة
مخوفتان مخاوف مخيفة مخواف مخوافان مخاويف مخيف افعل التفضيل منه اخوف
اخوفان اخوفون اخاوف اخيف والمونث منه خوفى خوفيان خوفيات خوف ٦٣
خويفى خاف در اصل خوف بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آنواو را بالف بدل کردند
خاف شد برین قیاس ست تا خافتا خفن در اصل خوفن بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند التقای
ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خفن شد و برین قیاس ست تا خفنا خیف در
اصل خوف بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند خیف شد همین قیاس ست تا خیفتا خفن در
اصل خوفن بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند التقای ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف

کرد ند خفن شد و همچنین ست تا خفنا مضارع معلوم یخاف یخافان الخ یخاف در اصل
یخوف بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل داد ند
واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با لف بدل کرد ند یخاف
شد و برین قیاس اند صیغهای دیگر یخفن در اصل یخوفن بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقلکرده بما قبل داد ند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن واو را با لف بدل کرد ند التقای ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف
کرد ند یخفن شد و بر قیاس مضارع معلوم ست مضارع مجهول لم یخف در اصل یخاف
بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
حرکت شد التقای ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کرد ند لم یخف شد
لم یخافا در اصل یخافان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لم یخافا گردید اسم فاعل
خائف در اصل خاوف بود واو واقع شد بعد الف اسم فاعل آن واو را بهمزه بدل کرد ند
خائف شد الخ خافة جمع تکسیر از ان خائف ست خائف اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کرد ند بسوی اصلش که خاوف بود حرف اول مفتوح بود
ثانی را نیز فتح داد ند و الف وحدان را حذف کرد ند و عوض او تا در آخرش در آورد ند خوفة شد
بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با لف بدل کرد ند خافة شد مخوف در اصل مخووف
بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل داد ند التقای ساکنین شد میان هر دو واو

نزد بعضی واو اول حذف کردند لانّ الثانی علامۃٌ والعلامۃ لا تُحذف مَخُوْفٌ
شد بر وزن مَفُوْلٌ و نزد بعضی واو ثانی را حذف کردند لانہ زائدۃٌ والزائدۃ
اَحَقُّ بالحذف مَخُوْفٌ شد بر وزن مَفْعُلٌ بر ہمین قیاس صیغہای باقی لَنْ یَّخَافَ
در اصل یَخَافُ بود چون لَنْ ناصبہ بر اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد
علامت نصبی ظہور فتح گشت لَنْ یَّخَافَ شد لَنْ یَّخَافَا در اصل یَخَافَانِ بود چون لَنْ
ناصبہ در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کردند علامت نصبی سقوط نون اعرابی
شد لَنْ یَّخَافَا گردید خَفْ را از تَخَافُ بنا کرد تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد التقای ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند خَفْ شد خَافَا
را از تَخَافَانِ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند
امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد خَافَا
شد تعلیل دوم خَفْ در اصل اِخْوَفْ بود ماخوذ از تَخْوَفُ تا کہ علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمہ عین کلمہ او مفتوح بود
ہمزۂ وصل بکسر در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اِخْوَفْ گشت بعدہ واو متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کردہ بما قبل او دادند واو در اصل متحرک بود اکنون
ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان

Margin notes: شکل اول ۱۲ — صغری ۱۲ — کبری ۱۲ — صغری — شکل اول — کبری ۱۲ — بر وزن فَل ۱۲

۴ نباشد چون قلن وبعن کہ ثانی ادغام نیست ہشتم آنکہ شرط اول وثالث معدوم بود چون بیع وقول کہ اول مدہ است ودر کلمہ واحد است اگرچہ ثانی ادغام است ۱۲ نفرزکی

الِف وفا الِف را حذف کردند اخف شد بعده بحرکتِ خا استغنا از ہمزۂ وصل حاصل شد ہمزۂ وصل را نیز حذف کردند خف شد خافا در اصل اخوفا بود ماخوذ از تخوفان تا کہ علامتِ استقبال بود الحٰق خافِی در اصل اخوفِی بود ماخوذ از تخوفین الیٰ آخرہ خفن در اصل اخوفن بود ماخوذ تخوفن تا کہ علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمۂ او مفتوح بود ہمزۂ وصل بکسر دراول او در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا آنچه مبنی ست والمبنی ما لا یتغیر آخرہ بدخول العوامل علیہ بعدہ واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کردہ بماقبل او دادند واو در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الِف وفا الِف را حذف کردند اخفن شد بعدہ بحرکتِ خا از ہمزۂ وصل مستغنی شدند ہمزہ را نیز حذف کردند خفن شد بنونِ تاکید ثقیلہ خافنّ خافانِّ خافُنّ خافِنّ خافانِّ خفنانِّ خافنّ در اصل خف بود چون نونِ تاکیدِ ثقیلہ بدو متصل شد ماقبل نونِ تاکیدِ ثقیلہ مبنی بر فتح گشت الِف محذوفہ را باز آوردند لعدمِ قاعدۃِ الحذف علیہا خافنّ شد با نونِ تاکید خفیفہ خافن خافُن خافِن تثنیہ وجمعِ مؤنث با نونِ تاکید خفیفہ نیامدہ (و آن تا بودنِ التقای ساکنین ۱۲) وتعلیلِ نونِ تاکید خفیفہ بر قیاسِ نونِ تاکید ثقیلہ ست الظرف منہ مخافٌ مخافانِ مخاوفُ مُخَیِّفٌ مخافٌ در اصل مخوفٌ بود واو متحرک ماقبل او حرفِ صحیح ساکن (بنا بران ذکر آن نشد ۱۲) حرکتِ واو را نقل کردہ بماقبل او دادند بعدہ واو در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را با الِف بدل کردند مخافٌ شد والاٰلۃ منہ

٦٥

حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کردہ بماقبل او دادند واو در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند خافا شد بر وزن فعلا ۱۲

مخوفٌ مخوفان مخاوف مخیفٌ مخوفةٌ مخوفتان مخاوف مُخَیفةٌ مخوافٌ الخ

ناقص واوی از باب فَعَلَ یَفعُلُ الدعاء خواستن

حاجت از خدا تعالی والدعوة بطعام خواندن وبپسری خواندن ودعوی نسب کردن

ودعوی خواندن وطلبیدن دعا یدعو دعاءً ودعوةً ودعوی فهو داعٍ داعیان

داعون دُعاة دُعاءٌ دُعًی دُعِیّ دُعواءُ دُعوانٌ دِعاءٌ دُعِیٌّ دُوَیعٍ داعیةٌ داعیتان

داعیاتٌ دواعٍ دُعًّی دُوَیعِیةٌ ودُعِیَ یُدعی دعاءً ودعوةً ودعوی فذاک مدعوٌّ

مدعوّان مدعوّون مدعوّةٌ مدعوّتان مدعوّاتٌ مداعیّ مُدَیعیٌّ مُدَیعیّةٌ لم یدعُ لم

یُدعَ لا یدعو لا یُدعی لن یدعوَ لن یُدعی الامر منه اُدعُ لِتُدعَ لیدعُ لیُدعَ والنهی عنه

لا تدعُ لا تُدعَ لا یدعُ لا یُدعَ الظرف منه مَدعًی مدعیان مداعٍ مُدَیعٍ والآلة منه مِدعًی

مِدعیان مداعٍ مُدَیعٍ مِدعاةٌ مِدعاتان مداعٍ مُدَیعیةٌ مِدعاءٌ مِدعاءان مداعیّ مُدَیعیٌّ

افعل التفضیل منه اَدعی اَدعیان اَدعون اَداعٍ اُدَیعٍ والمونث منه دُعوی دُعویان

دُعویاتٌ دُعًی دُعًی ماضی معلوم دعا دعوا دعوا دعت دعتا دعونَ دعوتَ دعوتما

دعوتم دعوتِ دعوتما دعوتنّ دعوتُ دعونا ماضی مجهول دُعِیَ دُعِیا دُعُوا دُعِیَت

دُعِیَتا دُعِینَ دُعِیتَ دُعِیتما دُعِیتم دُعِیتِ دُعِیتما دُعِیتنّ دُعِیتُ دُعِینا مضارع

معلوم یدعو یدعوان یدعون تدعو تدعوان یدعونَ تدعو تدعوان تدعون تدعین تدعوان

تدعوان تدعونَ ادعو ندعو مضارع مجهول یُدعی یُدعیان یُدعون تُدعی تُدعیان

یُدعین تُدعی تُدعیان تُدعون تُدعین تُدعیان تُدعین اُدعی نُدعی دعا در اصل

٦٦

دَعَوَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند دَعَا شد دَعَوَا در اصل
دَعَوَا بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند دَعَوْا شد دَعَتْ در اصل دَعَوَتْ بود واو متحرک
ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تا الف
را حذف کردند دَعَتْ شد دَعَتَا در اصل دَعَوَتَا بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را
با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً ساکن الف را
حذف کردند دَعَتَا شد از دَعَوْنَ تا دَعَوْنَا بر اصل خود اند دُعِيَ در اصل دُعِوَ بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را با یا بدل کردند دُعِيَ شد دُعِيَا در اصل دُعِوَا بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را با یا بدل کردند دُعِيُوا شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده به ما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند دُعُوا
شد دُعِيَتْ در اصل دُعِوَتْ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را با یا بدل کردند دُعِيَتْ
شد دُعِيَتَا در اصل دُعِوَتَا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را با یا بدل کردند دُعِيَتَا
شد دُعِينَ در اصل دُعِوْنَ بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را با یا بدل کردند دُعِينَ شد
تا دُعِينَا همین تعلیل ست مضارع معلوم یَدْعُو در اصل یَدْعُوُ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند
یَدْعُو شد یَدْعُوَانِ بر اصل خود ست یَدْعُونَ در اصل یَدْعُوُونَ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان هر دو واو واو اول را حذف کردند یَدْعُونَ شد تَدْعُو در اصل تَدْعُوُ
بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند تَدْعُو شد تَدْعُوَانِ و یَدْعُونَ بر اصل خود اند تعلیل تَدْعُو

وتَدْعُوْنَ یکی ست تَدْعِیْنَ در اصل تَدْعُوِیْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو دادند بعد سلب حرکت ما قبل واو ساکن ما قبلِ او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقای ساکنین شد میان هر دو یا یای اولی را حذف کردند تَدْعِیْنَ شد تَدْعُوَانِ تَدْعُوْنَ بر اصل خود اند تعلیل اُدْعُوا وَتَدْعُوا مانند تعلیل یَدْعُو وتَدْعُو ست مضارع مجهول یُدْعیٰ در اصل یُدْعَوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند بعده یا متحرک ما قبلِ او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یُدْعیٰ شد یُدْعَیَانِ در اصل یُدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُدْعَیَانِ شد یُدْعَوْنَ در اصل یُدْعَوُوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُدْعَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ما قبلِ او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف وواو الف را حذف کردند یُدْعَوْنَ شد تعلیل تُدْعیٰ وتُدْعیٰ یکیست وتعلیل یُدْعَیَانِ تُدْعَیَانِ یکیست یُدْعَیْنَ در اصل یُدْعَوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُدْعَیْنَ شد تعلیل تُدْعَوْنَ ویُدْعَوْنَ یکیست تُدْعَیْنَ در اصل تُدْعَوِیْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تُدْعَیِیْنَ شد بعده یا متحرک ما قبلِ او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف ویا الف را حذف کردند تُدْعَیْنَ شد تعلیل تُدْعَیْنَ ویُدْعَیْنَ یکیست وتعلیل اُدْعیٰ ونُدْعیٰ یکیست اسم فاعل داعٍ در اصل داعِوٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعِیٌ شد بعده ضمه

بر یا ثقیل بود اند خفتند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند داعٍ شد
داعیانِ در اصل داعوانِ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیان
شد داعُونَ در اصل داعِوُونَ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعیُون
شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقای ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند داعُونَ شد دُعاةٌ جمع تکسیر از ان داعٍ ست داعٍ اسم
بر وزن فاعُون ۱۲
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود
حرف اول مفتوح بود و ثالث را فتح دادند و الف وحدان را حذف کرده عوض او تا در آخرش
در آوردند دَعَوَةٌ شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دعاةٌ شد
بعده فتح دال را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصَلوٰةٌ و قناةٌ که ایشان مفرداند دعاة جمع
دُعاةٌ شد دُعّاءٌ جمع تکسیر از ان داعٍ ست داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را
ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر آورده
الف وحدان را حذف کردند دُعّاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از و ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند دُعّایٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف پیش از و الف اسم فاعل
بود آن یا را بهمزه بدل کردند دُعّاءٌ شد دُعًی جمع تکسیر از ان داعٍ ست داعٍ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند و

الف وحدانرا حذف کردند دُعُوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن برطرف پیش از و
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُعٍی شد دُعٍ جمع تکسیر از ان داعِ ست
داعِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدانرا جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که داعِوٌ بود حرفِ اول را ضم دادند ثالث را سکون ساخته الفِ وحدان را حذف کردند
دُعْوٌ شد بعده واو واقع شد برطرف در اسمِ متمکن پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
دُعْیٌ شد دُعوا جمع تکسیر از ان داعِ ست داعِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان
را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرفِ اول را ضم دادند ثالث را
فتح و در آخرش الفِ ممدوده در آورده الفِ وحدان را حذف کردند دُعَوا شد دُعَوان
جمع تکسیر از ان داعِ ست داعِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدانرا جمعِ تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرفِ اول را ضم دادند ثالث را سکون
و رابع را مفتوح ساخته در آخرش الف و نونِ مزیدتان در آورده و الفِ وحدان و
تنوینِ تمکن را حذف کردند دُعوانُ شد دِعاءٌ جمعِ تکسیر از ان داعِ ست داعِ اسمِ وحدان
بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ
بود حرفِ اول را کسره دادند ثالث را فتح بعد از حرفِ ثالث الفِ جمع تکسیر در آورده
الف وحدانرا حذف کردند دِعاوٌ شد بعده واو واقع شد برطرف پیش از و الفِ زائده
آن واو را بهمزه بدل کردند دِعاءٌ شد دُعیٌ جمع تکسیر از ان داعِ ست داعِ اسمِ وحدان

٧٠

بود چون خواستند که اسمِ وعدان راجمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَعْوٌ

بود حرفِ اول وثالث راضم دادند وبعد ثالث واوِ ساکن زائد آوردند الف وعدان

را حذف کردند دُعُوْوٌ شد بعده واو واقع شد در اسمِ متمکن بر طرف پیش از وضمه بود

آن واو را بیا بدل کردند دُعُوْيٌ شد بعده واو ویا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان

ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند دُعُيٌّ شد بعده ضمهٔ عین را بکسره بدل

کردند ازجهت مناسبتِ یا دُعِيٌّ شد ونزدِ بعضی ضمهٔ دال را نیز بکسره بدل کردند ازجهت

مُناسبت مابعد دِعِيٌّ شد دُوَيْعٍ تصغیر ازان دَاعٍ ست دَاعٍ اسم مکبر بود چون خواستند که

اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرفِ اول را ضم دادند وثانی

قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا یای تصغیر در آوردند دُوَيْعِوٌ شد

بعده واو واقع شد بر طرف پیش از وکسره نبود آن واو را بیا بدل کردند دُوَيْعِيٌ شد بعده ضمه

یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میانِ یا وتنوین یا را حذف کردند دُوَيْعٍ شد

دَاعِيَةٌ دَاعِيَتَانِ دَاعِيَاتٌ دَوَاعٍ دُعَّيٌ دُوَيْعِيَةٌ دَاعِيَةٌ در اصل دَاعِوَةٌ بود واو واقع

بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَةٌ شد دَاعِيَتَانِ در اصل دَاعِوَتَانِ بود واو واقع

شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَتَانِ شد دَاعِيَاتٌ در اصل دَاعِوَاتٌ بود واو

واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَاتٌ شد دَوَاعٍ جمع تکسیر ازان دَاعِيَةٌ

ست دَاعِيَةٌ اسم وعدان بود چون خواستند که اسم وعدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی

اصلش که دَاعِوَةٌ بود حرفِ اول مفتوح بود وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه

بدل کردند وسوم جا الف جمع تکسیر در آورده تا و وحدان را حذف کردند دعاء شد
بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دواعی شد ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دواع شد
دعی جمع تکسیر ازان داعیة است داعیة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعوة بود حرف اول ضم دادند و ثالث را مشدد
ساخته فتح دادند الف و تای وحدان را حذف کردند دعوة شد بعده واو واقع شد بر طرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دعیی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح یا را با الف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند دعی شد
دویعیة تصغیر ازان داعیة است داعیة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که داعوة بود حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر
بود آنرا حرکت کسره دادند دویعوة شد بعده واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل
کردند دویعیة شد اسم مفعول مدعو مدعوان مدعوون مداعی مدیعی مدعو در اصل مدعوو
بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مدعو شد تا مدعوات مداعی جمع تکسیر ازان مدعو است مدعو اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مدعوو بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را
فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره

دادند مَدَاعِوُ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مَدَاعِيُو شد
واوی بود در کلمهٔ ثالث چون فصاعد گشت پیش از و ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند
مَدَاعِيُ شد دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند مَدَاعِيٌّ شد مُدَيْعِيٌّ تصغیر از ان مَدْعُوٌّ ست مَدْعُوٌّ اسم مکبّر بود چون
بروزن مُفَيْعِل
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف اول را ضم
دادند و ثانی را فتح و سوم جا یائی تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد یائی تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُدَيْعِوْوٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مُدَيْعِيْوٌ شد
بعده واوی بود در موضع ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمه نبود آنواو را
بیا بدل کردند مُدَيْعِيْيٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَيْعِيٌّ شد مَدْعُوَّةٌ مَدْعُوَّتَانِ مَدْعُوَّاتٌ
مَدَاعِيُّ مُدَيْعِيَّةٌ مَدْعُوَّةٌ در اصل مَدْعُوْوَةٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدْعُوَّةٌ شد همچنین تا مَدْعُوَّاتٌ مَدَاعِيُّ
جمع تکسیر از ان مَدْعُوَّةٌ ست مَدْعُوَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوَةٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند
و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوْوَةٌ شد
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مَدَاعِيْوَةٌ شد بعده واوی در موضع
ثالث واقع شد چون در موضع ششم گشت ما قبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند مَدَاعِيَّةٌ

شد دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُدَاعِيَةٌ شد تا و صدان و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَدَاعٍ شد مُدَيْعِيَةٌ تصغیر
از ان مَدْعَوَةٌ ست مَدْعَوَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَدْعُوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر درآوردند فیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَيْعِوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آنوا را بیا
بدل کردند مُدَيْعِيَةٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آنوا را بیا بدل
کردند مُدَيْعِيَةٌ شد دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مُدَيْعِيَّةٌ شد لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُوَا لَمْ يَدْعُوا لَمْ يَدْعُ در اصل يَدْعُو بود چون لم
جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرف علت شد
لَمْ يَدْعُ گردید لَنْ يَدْعُوَ در اصل يَدْعُو بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را
نصب کرد علامت نصبی فتح تقدیری گشت لَنْ يَدْعُوَ شد و در تثنیه و جمع نون اعرابی دور
میشود اُدْعُ را از تَدْعُو بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن
ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش درآوردند امر حاضر با
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اُدْعُ گشت با نون ثقیله
اُدْعُوَنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُنَّ اُدْعِنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُونَانِّ اُدْعُوَنَّ در اصل اُدْعُ بود چون نون
تاکید ثقیله بدو متصل شد واو محذوف را باز آوردند التقای ساکنین شد میان واو و نون
مُدْغم واو را حرکت فتح دادند زیرا که ماقبل نون ثقیله مبنی بر فتح میباشد اُدْعُوَنَّ شد

۷۶

لِتُدْعَیْنَ لِتُدْعَیَانِّ لِتُدْعَوُنَّ لِتُدْعَیِنَّ لِتُدْعَیَانِّ لِتُدْعَیْنَانِّ لِتُدْعَوُنَّ در اصل
لِتُدْعَوُوْنَ بود چون نونِ تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط شد التقای ساکنین
شد میانِ واو و نونِ مدغم واو را حرکتِ ضمه دادند لعدم ضمتہ ما قبلہا لِتُدْعَوُنَّ شد
لِتُدْعَیِنَّ در اصل لِتُدْعَیِیْنَ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط شد
التقای ساکنین شد میانِ یا و نونِ مدغم یا را حرکتِ کسره دادند لعدم کسرةِ ما قبلہا لِتُدْعَیِنَّ
شد و برین قیاس ست در مجهولهای صیغ دیگر الظرف منه مَدْعًی مَدْعَیَانِ مَدَاعٍ مُدَیْعٍ مُدَیْعًی
در اصل مَدْعَوٌ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت پیش از وضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مَدْعَیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین
شد میانِ الف و تنوین الف را حذف کردند مَدْعًی شد مَدْعَیَان در اصل مَدْعَوَانِ بود واو
بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدْعَیَانِ شد
مَدَاعٍ جمع تکسیر از ان مَدْعًی ست مَدْعًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رو کردند بسوی اصلش که مَدْعَوٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم
جا الفِ جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوُ شد بعده
واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیُ شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد
مُدَیْعٍ تصغیر از ان مَدْعًی ست مَدْعًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رو
کردند بسوی اصلش که اصل و مَدْعَوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جای یای

٧٥

تصغیر در آوردند چه فیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُدَیْعٍ شد و الآلة منه مِدْعًی مِدْعَیَانِ مَدَاعٍ مُدَیْعٍ مِدْعًی در اصل مِدْعَوٌ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِدْعًی شد مِدْعَیَانِ در اصل مِدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَیَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر از آن مِدْعًی ست مِدْعًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَوٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند چه فیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَیْعٍ تصغیر از آن مِدْعًی ست مِدْعًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند چه فیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف

کردند مُدَّعٍ شد بروزنِ مُفَعٍّ مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ مَدَاعٍ مُدَيْعِيَةٌ مَدْعَاةٌ در اصل مَدْعَوَةٌ بود
واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدْعَيَةٌ
شد بعده یا متحرک ماقبلِ او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مَدْعَاةٌ شد مَدْعَاتَانِ در
اصل مَدْعَوَتَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبلِ او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مَدْعَيَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبلِ او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
مَدْعَاتَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر از ان مَدْعَاةٌ ست مَدْعَاةٌ اسمِ وحدان بود چون خواستند که
اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعَوَةٌ بود حرفِ اول وثانی را فتحه
دادند وسوم جا الفِ جمعِ تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الفِ جمعِ تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
واو واقع شد در موضع چهارم ماقبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيَةٌ شد تارِ
وحدان را حذف کردند مَدَاعِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَيْعِيَةٌ تصغیر از ان مَدْعَاةٌ ست مَدْعَاةٌ
اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعَوَةٌ بود
حرفِ اوّل را ضمه دادند وثانی را فتح وسوم جا یاءِ تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاءِ تصغیر
بود آنرا کسره دادند مُدَيْعِوَةٌ گردید بعده واو واقع بود در کلمهٔ ثالث چون چهارم گشت
ماقبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَيْعِيَةٌ شد بروزنِ مُفَيْعِلَةٌ مِدْعَاءٌ مِدْعَاءَانِ
مَدَاعِيُّ مُدَيْعِيٌّ مِدْعَاءٌ در اصل مِدْعَاوٌ بود واو واقع شد بطرف ماقبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مِدْعَايٌ شد بعده یا واقع شد بعد از الفِ زائده آن یا را بهمزه بدل کردند

مِدْعَاءٌ شد بروزن مِفْعَالٌ مِدْعَاءَانِ در اصل مِدْعَاوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَایَانِ گشت بعده یا واقع شد
بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِدْعَاءَانِ شد مَدَاعِیُّ جمع تکسیر از ان مِدْعَاءٌ ست
مِدْعَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مِدْعَاوٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مَدَاعِیْوٌ شد بعده واو و یا دریک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک واو را یا کردند و یا
در یا ادغام کردند مَدَاعِیٌّ مُدَیْعِیٌّ تصغیر از ان مِدْعَاءٌ ست مِدْعَاءٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَاوٌ بود حرف اول را ۷۸
ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌّ شد دو
حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُدَیْعِیٌّ شد افعل التفضیل منه اَدْعیٰ اَدْعَیَانِ اَدْعَوْنَ اَدَاعٍ اُدَیْعٍ اَدْعیٰ در اصل اَدْعَوُ
بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
اَدْعَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اَدْعیٰ شد اَدْعَیَانِ
در اصل اَدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند اَدْعَیَانِ شد اَدْعَوْنَ در اصل اَدْعُوُوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث

چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُدعیون شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اُدعون شد اَداعِ جمع تکسیر از ان اُدعی ست اُدعی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اُدعو بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند چه فیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَداعِو شد بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَداعِی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اَداعٍ شد اُدَیعٍ تصغیر از ان اُدعی ست اُدعی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اُدعو بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند چه فیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُدَیعِو شد واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُدَیعِی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اُدَیعٍ شد دُعوی دُعوَیان دُعوَیاتٌ دُعًی دُعَیًّ دُعًی جمع تکسیر از ان دُعوی ست دُعوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند دُعَو شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دُعًا شد دُعَیَّ تصغیر از ان دُعوی ست دُعوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح دادند و سوم یای

تصغیر در آورند دُعَیْوِی شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند دُعَیِّی شد بر وزن فُعَیْلی **ناقص یائی**

از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الرَّمْیُ والرِّمَایَةُ انداختن و تیر انداختن و فروشدن و دشنام دادن بفاحشه و تهمت نمودن رَمٰی یَرْمِیْ رَمْیًا و رِمَایَةً فَهُوَ رَامٍ رَامِیَانِ رَامُوْنَ رُمَاةٌ رُمَّاءٌ رُمّیٌّ رُمًّی رُمْیَاءُ رُمْیَانٌ رِمَاءٌ رُمِیٌّ رُوَیْمٍ رَامِیَةٌ رَامِیَتَانِ رَامِیَاتٌ رَوَامٍ رُمَّیٌ رُوَیْمِیَةٌ وَرُمِیَ یُرْمٰی رَمْیًا و رِمَایَةً فَذَاکَ مَرْمِیٌّ مَرْمِیَّانِ مَرْمِیُّوْنَ مَرْمِیَّةٌ مَرْمِیَّتَانِ مَرْمِیَّاتٌ مَرَامِیُّ مُرَیْمِیٌّ مُرَیْمِیَّةٌ لَمْ یَرْمِ لَمْ یُرْمَ لَا یَرْمِیْ لَا یُرْمٰی لَنْ یَرْمِیَ لَنْ یُرْمٰی الْاَمْرُ مِنْهُ اِرْمِ لِتُرْمَ لِیَرْمِ لِیُرْمَ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا تَرْمِ لَا تُرْمَ لَا یَرْمِ لَا یُرْمَ الظَّرْفُ مِنْهُ مَرْمًی مَرْمَیَانِ مَرَامٍ مُرَیْمٍ وَالْاٰلَةُ مِنْهُ مِرْمًی مِرْمَیَانِ مَرَامٍ مُرَیْمٍ مِرْمَاةٌ مِرْمَاتَانِ مَرَامٍ مُرَیْمِیَةٌ مِرْمَاءٌ مِرْمَاءَانِ مَرَامِیُّ مُرَیْمِیٌّ اَفْعَلُ التَّفْضِیْلِ مِنْهُ اَرْمٰی اَرْمَیَانِ اَرْمَوْنَ اَرَامٍ اُرَیْمٍ وَالْمُؤَنَّثُ رُمْیٰی رُمْیَیَانِ رُمْیَیَاتٌ رُمًی رُمَیٌّ ماضی معلوم رَمٰی رَمَیَا رَمَوْا رَمَتْ رَمَتَا رَمَیْنَ رَمَیْتَ رَمَیْتُمَا رَمَیْتُمْ رَمَیْتِ رَمَیْتُمَا رَمَیْتُنَّ رَمَیْتُ رَمَیْنَا ماضی مجهول رُمِیَ رُمِیَا رُمُوْا رُمِیَتْ رُمِیَتَا رُمِیْنَ رُمِیْتَ رُمِیْتُمَا رُمِیْتُمْ رُمِیْتِ رُمِیْتُمَا رُمِیْتُنَّ رُمِیْتُ رُمِیْنَا مضارع معلوم یَرْمِیْ یَرْمِیَانِ یَرْمُوْنَ تَرْمِیْ تَرْمِیَانِ یَرْمِیْنَ تَرْمِیْ تَرْمِیَانِ تَرْمُوْنَ تَرْمِیْنَ تَرْمِیَانِ تَرْمِیْنَ اَرْمِیْ نَرْمِیْ رَمَوْا در اصل رَمَیُوْا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند رَمَوْا شد رَمَتْ در اصل رَمَیَتْ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای

بر وزن فَعَوْا ۱۲

۱۸۱

ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند رمت شد رمتا در اصل رمیتا بود
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند بعده التقای ساکنین شد میان
الف و تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند رمتا شد باقی بر اصل
بروزن فعتا ۱۲
خود اند ماضی مجهول رُمِیَ رُمِیا رُمُوا الخ رُمُوا در اصل رُمِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود
برائے یا فتن شرط تعلیل و آن تحرک یا ست ۱۲
نقلکرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند رُمُوا شد باقی بر اصل خود اند یَرْمِی در اصل یَرْمِیُ بود ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند یَرْمِی شد یَرْمِیانِ بر اصل خود ست یَرْمُونَ در اصل یَرْمِیُونَ بود
ضمه بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکتِ ما قبل بعده التقای ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَرْمُونَ شد تَرْمِی مانند یَرْمِی ست در حذف ضمه یا ۱۲ تَرْمُونَ مانند
یَرْمُونَ ست تَرْمِینَ در اصل تَرْمِیِینَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقای
در نقل حرکت ما قبل و حذف یا والتقای ساکنین میان یا و واو و واو علامت ست و علامت حذف کرده نمیشود ۱۲
ساکنین شد میان هر دو یا، یاء اول را حذف کردند تَرْمِینَ شد تعلیل وجه تَرْمِینَ در
بروزن تفعلین ۱۲
اصل تَرْمِیِینَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء
ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند تَرْمِینَ شد اَرْمِی نَرْمِی مانند یَرْمِی ست
بروزن تفعلین ۱۲
مضارع مجهول یُرْمٰی در اصل یُرْمَیُ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند
یُرْمٰی شد تُرْمٰی اُرْمٰی نُرْمٰی مانند یُرْمٰی ست یُرْمَیانِ و تُرْمَیان بر اصل خود اند یُرْمَوْنَ
در حذف ضمه یا ۱۲
در اصل یُرْمَیُونَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند التقای ساکنین
در نقل ضمه یا تا نیست و حذف یا التقای ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُرْمَوْنَ شد تُرْمَوْنَ مانند یُرْمَوْنَ ست

یُرْمِیْنَ وَتُرْمِیْنَ بر اصل خود اند صیغه واحده مؤنث مخاطبه تُرْمِیْنَ در اصل تُرْمِیِیْنَ بود
یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا
الف را حذف کردند تُرْمِیْنَ شد اسم فاعل رامٍ در اصل رامِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رامٍ شد رامِیَانِ بر اصل خود است
رامُوْنَ در اصل رامِیُوْنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت
ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند رامُوْنَ شد باقی بر اصل
خود اند رُمَاةٌ جمع تکسیر از آن رامٍ است رامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامِیٌ بود حرف اول مفتوح بود ثالث و رابع
ما تغیر فتح دادند الف وحدان را حذف کرده و عوض او تا در آخرش در آوردند رَمِیَةٌ
شد بعده یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رَمَاةٌ شد بعده فتحه را
بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که ایشان مفرد اند رُمَاةٌ شد بعضی حرف
اول را ضم دادند ثالث را فتح و تا متحرکه در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند
رُمْیَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رُمَاةٌ شد رُمَّاءٌ
جمع تکسیر از آن رامٍ است رامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رامِیٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته
فتح دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدان را حذف کردند رُمَّایٌ شد
بعده یا واقع شد بطرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رُمَّاءٌ شد رُمِیٌّ جمع

تکسیر از آن رَامٍ اسم ست رَامٍ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رَامِیٌ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثالث را مُشدد ساخته فتح
دادند و الف وحدان را حذف کردند رُمَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میانِ الف و تنوین الف را حذف کردند رُمًّی شد رُمًی جمع
تکسیر از آن رَامٍ اسم ست رَامٍ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رَامِیٌ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته الفِ
وحدان را حذف کردند رُمْیٌ شد رُمْیَاءُ و رُمْیَانٌ مانند ضُرَبَاءُ و ضُرْبَانٌ اند لیکن اینها را
بسوی اصل رد میکنند رِمَاءٌ جمع تکسیر از آن رَامٍ اسم ست رَامٍ اسمِ وحدان بود چون خواستند
که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِیٌ بود حرفِ اول را کسره دادند
و ثالث را فتح و بعد ثالث الفِ جمع تکسیر در آورده الفِ وحدان را حذف کردند رِمَایٌ شد
بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الفِ زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رِمَاءٌ شد رُمِیٌّ
جمع تکسیر از آن رَامٍ اسم ست رَامٍ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که رَامِیٌ بود حرفِ اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو
سکون در آورده الفِ وحدان را حذف کردند رُمُوْیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند رُمِیٌّ شد بعده
ضمهٔ میم را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا و نزد بعضی ضمه راء را نیز بکسره بدل کردند
از جهتِ مناسبتِ ما بعد رِمِیٌّ شد رُوَیْم تصغیر از آن رَامٍ اسم مکبر بود چون

خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ رامی بود حرف اول را ضم
دادند وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحہ بدل کردند وسوم جا یای تصغیر در آوردند
رُوَیمِیٌ شد بعدہ ضمہ بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند رُوَیمٍ شد رَوامٍ جمع تکسیر ازان رامِیَۃٌ ست رامِیَۃٌ اسم وحدان بود
چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا بحال خود داشتند
وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحہ بدل کردند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
تاء وحدان را حذف کردند رَوامِیُ شد بعدہ ضمہ بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیمٍ شد رُمًّی جمع تکسیر ازان رامِیَۃٌ
ست رامِیَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
را ضم دادند وثالث را مشدد ساختہ فتح دادند الف و تاء وحدان را حذف کردند رُمَّیٌ
شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف و تنوین الف را حذف کردند رُمًّی شد رُوَیمِیَۃٌ تصغیر ازان رامِیَۃٌ ست رامِیَۃٌ
اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند وثانی قابل
حرکت نبود آنرا بواو مفتوحہ بدل کردند وسوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکہ بعد یای
تصغیر آنرا حرکت کسرہ دادند رُوَیمِیَۃٌ شد اسم مفعول مَرمِیٌّ مَرمِیّانِ مَرمِیُّونَ مَرامِیُّ
مُرَیمِیٌّ مَرمِیٌّ در اصل مَرمُوْیٌ بود واو و یا یکجا آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرمُیٌّ شد بعدہ ضمہ میم را بکسرہ بدل کردند

از جهتِ مناسبتِ یا مَرْمِیٌّ شد الی آخره مَرَامِیُّ جمع تکسیر ازان مَرْمِیٌّ ست مَرْمِیٌّ
اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَرْمُوْیٌ بود حرفِ اوّل مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الفِ جمع
تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعدِ الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَامِیْ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه هم آمدند اوّل ساکن
ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مَرَامِیُّ شد مُرَیْمِیٌّ تصغیر ازان مَرْمِیٌّ ست مَرْمِیٌّ
اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند (بروزن مَفَاعِیْل ۱۲) رد کردند بسوی اصلش که مَرْمُوْیٌ بود
حرفِ اوّل را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یایِ تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد یایِ تصغیر
بود آنرا کسره دادند مُرَیْمِوْیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُرَیْمِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه هم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام
کردند مُرَیْمِیٌّ شد مَرْمِیَةٌ مَرْمِیَّتَانِ مَرْمِیَّاتٌ مَرَامِیُّ مُرَیْمِیَةٌ مَرَامِیُّ جمع تکسیر ازان
مَرْمِیَةٌ ست مَرْمِیَةٌ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مَرْمُوْیَةٌ بود حرفِ اوّل مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم
جا الفِ جمع تکسیر درآوردند حرفیکه ما بعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو
ساکن ماقبل و مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَامِیْیَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه هم آمدند
نخستین ازیشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مَرَامِیَّةٌ شد تاءِ وحدانرا نیز حذف
کردند و تنوین تمکن را نیز حذف کردند برای منع صرف مَرَامِیُّ گردید مُرَیْمِیَةٌ تصغیر ازان

۸۵

مُرَیْمِیَةٌ ست مُرْمِیَةٌ اسمِ مکبّر بود چون خواستند که اسمِ مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مُرْمُوِیَةٌ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُرَیْیِمَةٌ شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود اول را در دوم
ادغام کردند مُرَیْمِیَةٌ شد اِرْمِ را از تَرْمِی بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعینِ کلمه عینِ کلمهٔ او مکسور بود همزهٔ وصل مکسور
در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوط
حرفِ علة شد اِرْمِ گردید الظرف منه مَرْمیً مَرْمَیانِ مَرامٍ مُرَیْمٍ مَرْمیً در اصل مَرْمَیٌ
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و
تنوین الف را حذف کردند مَرْمیً شد مَرْمَیانِ بر اصلِ خود ست مَرامٍ جمع تکسیر از ان مَرْمیً ست
مَرْمیً اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَرْمَیٌ بود حرفِ اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الفِ جمعِ تکسیر در آوردند
و حرفیکه مابعد الفِ جمعِ تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرامِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرامٍ شد مُرَیْمٍ تصغیر از ان
مَرْمیً ست مَرْمیً اسمِ مکبّر بود چون خواستند که اسمِ مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرْمَیٌ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیْمِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرَیْمٍ شد و اِلّا الیه منه مَرْمِیٌّ مَرْمِیان
مَرَامٍ مُرَیْمٍ مَرْمِیٌّ در اصل مَرْمَیٌ بود یا متحرک ماقبل و مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَرْمًی شد الی آخره مَرْمَاةٌ
مَرْمَاتَانِ مَرَامٍ مُرَیْمِیَةٌ مَرْمَاةٌ در اصل مَرْمَیَةٌ بود یا متحرک ماقبل و مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند مَرْمَاةٌ شد مَرْمَاتَانِ در اصل مَرْمَیَتَانِ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند مَرْمَاتَانِ شد مَرَامٍ جمع تکسیر از ان مَرْمَاةٌ ست مَرْمَاةٌ اسمِ وحدان بود چو
خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند حرفِ اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الفِ جمع
تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الفِ ساکن ماقبل او
مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرَامِیَةٌ شد بعده تای وحدان را حذف کردند مَرَامِیٌ گشت
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَامٍ
شد مُرَیْمِیَةٌ تصغیر از ان مَرْمَاةٌ ست مَرْمَاةٌ اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند
حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند بعده الفِ ساکن ماقبل و مکسور آن الفِ را بیا بدل کردند مُرَیْمِیَةٌ شد
مَرْمَآءٌ مَرْمَاءَانِ مَرَامِیٌّ مُرَیْمِیٌّ مَرْمَآءٌ در اصل مَرْمَایٌ بود یا واقع شد بعده الفِ زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند مَرْمَآءٌ شد مَرْمَاءَانِ در اصل مَرْمَایَانِ بود یا واقع شد بعد از الف
زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مَرْمَاءَانِ شد مَرَامِیٌّ جمع تکسیر از ان مَرْمَآءٌ ست مَرْمَآءٌ
اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش

که مَرْمَایٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا اَلِف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه
مابعد اَلِف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده اَلِف ساکن ماقبل او مکسور آن اَلِف را
بیا بدل کردند مَرَامِیْیُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَرَامِیُّ شد مُرَیْمِیٌّ
تصغیر از آن مَرْمَاءٌ ست مَرْمَاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مَرْمَایٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر
درآوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن
الف را بیا بدل کردند مُرَیْمِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْمِیٌّ شد افعل التفضیل منه اَرْمَی اَرْمَیَان اَرْمَوْن
اَرَامٍ اُرَیْمٍ اَرْمَی در اصل اَرْمَیُ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
اَرْمَی شد اَرْمَیَانِ بر اصل خود ست اَرْمَوْنَ در اصل اَرْمَیُوْنَ بود یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند اَرْمَوْنَ شد اَرَامٍ جمع تکسیر از آن اَرْمَی ست اَرْمَی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَرْمَیُ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی
را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
اَرَامِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و عوض او تنوین آخرش درآوردند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اَرَامٍ شد اُرَیْمٍ تصغیر از آن اَرْمَی ست

اُرَیمِی اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اُرَیمِی بود حرف اوّل را ضمّ دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه بعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُرَیمِیٌ شد ضمّه بر یا ثقیل بود انداختند و عوض او
تنوین در آخرش در آوردند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اُرَیم
شد رُمِیٌ رُمَیّانِ رُمَیّاتٌ رُمَیٌّ رُمَیّی رُمِیَ برای اصل خود ست رُمَیّانِ در اصل
رُمَیْیانِ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اوّل را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم اِدّغام کردند معاً رُمَیّانِ شد رُمَیّاتٌ
مانند رُمَیّانِ ست رُمًی جمع تکسیر از آن رُمِیَ ست رُمَیٌ اسم وُحدان بود چون خواستند
که اسم وُحدان را جمع تکسیر کنند حرف اوّل مضموم بود و ثانی را فتح دادند الف وُحدان را حذف کردند
رُمَیٌ شد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رُمًی شد رُمَیّ تصغیر از آن رُمَیٌّ ست
رُمَیْیٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف اوّل مضموم بود و ثانی را فتح
دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی
متحرک اوّل را در دوم اِدّغام کردند معاً رُمَیٌّ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد ناقص واوی یائی از
باب فَعِلَ یَفْعَلُ الرِّضٰی والرِّضاء و الرِّضْوانُ الرِّضْوَة والمَرْضاة خوشنودی و پسندیدن
رَضِیَ یَرْضٰی رِضًی و رِضاءً و رِضْواناً و رِضْوَةً و مَرْضاةً فهو راضٍ راضِیانِ راضُونَ
رُضاةٌ رِضاءٌ رُضًّی رُضِیٌّ رُضْواءُ رُضْوانٌ رِضاءٌ رُضِیٌّ رُوَیْضٍ راضِیَةٌ راضِیَتانِ
راضِیاتٌ رَواضٍ رُضًّی رُوَیْضِیَةٌ و رُضِیَ یُرْضٰی رِضًی و رِضاءً و رِضْواناً

و رِضْوَةٌ و مَرْضَاةٌ فذاك مَرْضِيٌّ مَرْضِيَّانِ مَرْضِيُّونَ مَرْضِيَّةٌ مَرْضِيَّتَانِ مَرْضِيَّاتٌ
مُرَيْضِيٌّ مُرَيْضِيٌّ مُرَيْضِيَّةٌ لم يَرْضَ لم يُرْضَ لا يَرْضَى لا يُرْضَى لن يَرْضَى لن يُرْضَى
الامر منه اِرْضَ لِتَرْضَ لِيَرْضَ لِيُرْضَ و النهى عنه لا تَرْضَ لا تُرْضَ لا يَرْضَ لا يُرْضَ
الظرف منه مَرْضًى مَرْضَيَانِ مَرَاضٍ مُرَيْضٍ و الآلة منه مِرْضًى مِرْضَيَانِ مَرَاضٍ مُرَيْضٍ
مِرْضَاةٌ مِرْضَاتَانِ مَرَاضٍ مُرَيْضِيَةٌ مِرْضَاءٌ مِرْضَاآنِ مَرَاضِيُّ مُرَيْضِيٌّ افعل التفضيل منه
اَرْضَى اَرْضَيَانِ اَرْضَوْنَ اَرَاضٍ اُرَيْضٍ و المؤنث منه رُضْيَى رُضْيَيَانِ رُضْيَيَاتٌ
رُضًى رُضْيَى ماضی معلوم رَضِيَ رَضِيَا رَضُوْا رَضِيَتْ رَضِيَتَا رَضِيْنَ رَضِيْتَ
رَضِيْتُمَا رَضِيْتُمْ رَضِيْتِ رَضِيْتُمَا رَضِيْتُنَّ رَضِيْتُ رَضِيْنَا ماضی مجهول رُضِيَ رُضِيَا
رُضُوْا رُضِيَتْ رُضِيَتَا رُضِيْنَ رُضِيْتَ رُضِيْتُمَا رُضِيْتُمْ رُضِيْتِ رُضِيْتُمَا رُضِيْتُنَّ
رُضِيْتُ رُضِيْنَا مضارع معلوم يَرْضَى يَرْضَيَانِ يَرْضَوْنَ تَرْضَى تَرْضَيَانِ
يَرْضَيْنَ تَرْضَى تَرْضَيَانِ تَرْضَوْنَ تَرْضَيْنَ تَرْضَيَانِ تَرْضَيْنَ اَرْضَى نَرْضَى
مضارع مجهول يُرْضَى يُرْضَيَانِ يُرْضَوْنَ تُرْضَى تُرْضَيَانِ يُرْضَيْنَ تُرْضَى تُرْضَيَا
تُرْضَوْنَ تُرْضَيْنَ تُرْضَيَانِ تُرْضَيْنَ اُرْضَى نُرْضَى رَضِيَ در اصل رَضِوَ بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رَضِيَ شد رَضِيَا در اصل رَضِوَا
بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رَضِيَا شد رَضُوْا در اصل رَضِوُوْا
بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رَضِيُوْا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقای ساکنین شد میان یا و واو

یارا حذف کردند رَضُوا شد رَضِیتَ در اصل رَضِوتَ بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند رَضِیتَ شد رَضِیتَا در اصل رَضِوتَا بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند رَضِیتَا شد رَضِینَ در اصل رَضِوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند رَضِینَ شد و تا آخر همین قیاس ست رُضِیَ در اصل رُضِوَ بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند رُضِیَ شد و برین قیاس ست تا رُضِیتَا رُضِینَ در اصل رُضِوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند رُضِینَ شد و برین قیاس ست تا آخر یَرْضَیٰ در اصل یَرْضَوُ بود واو بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یَرْضَیٰ شد یَرْضَیَانِ در اصل یَرْضَوَانِ بود واو که بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیَانِ شد یَرْضَوْنَ در اصل یَرْضَوُوْنَ بود واو که بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یَرْضَوْنَ شد تَرْضَیٰ مانند یَرْضَیٰ ست تَرْضَیَانِ مانند یَرْضَیَانِ ست یَرْضَیْنَ در اصل یَرْضَوْنَ بود واو که بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیْنَ شد تَرْضَیٰ مانند یَرْضَیٰ ست تَرْضَیَانِ مانند یَرْضَیَانِ ست و تَرْضَوْنَ مانند یَرْضَوْنَ ست تَرْضَیْنَ در اصل تَرْضَوِیْنَ بود واو که بود در کلمهٔ

91

ثالثه چون رابع گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضَیین شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را
حذف کردند ترضَین شد تعلیل ترضَیان مثل یرضَیان یکیست ترضَیین مانند یرضَیین
یعنی واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ۱۲
ترضَی ترضَی مانند یرضَی ست مضارع مجهول یرضَی در اصل یرضَو بود واوی بود در
یعنی ضمه بر یا ثقیل بود انداختند ۱۲
کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضَیُ شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یرضَی شد یرضَیان در اصل یرضَوان بود واو
بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضَیان شد
یرضَون در اصل یرضَوُون بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل وضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند یرضَیُون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یرضَون شد ترضَی مانند
یعنی ضمه بر یا ثقیل بود انداختند ۱۲
یرضَی ست و ترضَیان مانند یرضَیان ست یرضَین در اصل یرضَوْن بود واوی بود در
کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضَیْن شد ترضَون
در اصل ترضَوُون بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند ترضَیُون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ترضَون شد ترضَین در اصل ترضَوِین بود
واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضَیِین
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف

و یا الف را حذف کردند تَرضَین شد تَرضَین جمع مؤنث در اصل تَرضَوْن بود و او که
بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تَرضَین شد
اُرضِيَ تُرضِيَ مانند یُرضِيَ ست اسم فاعل راضٍ راضِیانِ راضُونَ راضٍ در اصل راضِوٌ بود
واو و تعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند راضٍ شد راضِیانِ در اصل راضِوانِ
بود واو و تعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیانِ شد راضُونَ در اصل
راضِوُونَ بود واو و تعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیُونَ شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
یا و واو یا را حذف کردند راضُونَ شد رُضاةٌ جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش راضِوٌ بود حرف اول
مفتوح بود و ثالث را فتح دادند و در آخرش هٔ آورده الف وحدان را حذف کردند رُضَوَةٌ
شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند رُضاةٌ شد بعده فتح
راء را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که مفرد اند رُضاةٌ شد رُضّاءٌ جمع
تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که راضِوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته
فتح دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر آورده الف وحدان را حذف کردند رُضّاوٌ شد
بعده واو که بود در کلمهٔ ثالثه چون و ساعد گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را

یا بدل کردند رضائی شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل
کردند رضاءٌ شد رُضًّی جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را
مشدد ساخته فتح دادند الف وحدان را حذف کردند رُضَّوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضَّيٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُضًّی شد
رُضًّی جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضوٌ بود حرف اول را ضم داده و ثالث را سکون ساختند و
الف وحدان را حذف کردند رُضْوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم متمکن ما قبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند رُضْيٌ شد رُضَواءُ جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضوٌ بود حرف اول را ضم داد و
ثالث را فتح و در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند و تنوین تمکن را
نیز حذف کردند برای منع صرف رُضَواءُ شد رُضْوانٌ جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضوٌ
بود حرف اول را ضم داد و ثالث را سکون ساخته و در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده الف
وحدان را حذف کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف رُضْوان شد رِضاءٌ جمع تکسیر از ان
راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش

۹۳

لہ رَاضِوٌ بود حرفِ اوّل اکسره واو ند و ثالث را فتح و بعدِ ثالث الف جمع تکسیر درآورده الف
وَحدانرا حذف کردند رِضَاوٌ شد بعده واو بود در کلمۂ ثالث چون قصاعد گشت ما قبلِ او ضمّه نبود
آن واو را بیا بدل کردند رِضَایٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الفِ زائده آن یا را بہمزه
بدل کردند رِضَاءٌ شد رُضِیٌّ جمع تکسیر از ان رَاضٍ ست رَاضٍ اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم
وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرفِ اوّل و ثالث را ضمّ دادند و بعد ثالث
واو مسکون درآورده الف وحدانرا حذف کردند رُضُوْوٌ شد بعده واو واقع شد در اسمِ متمکن
بر طرف پیش از و ضمّه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضُوْیٌ شد بعده واو و یا در کلمه بہم آمدند نخستین
حرف از یشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند رُضُیٌّ شد بعده ضمّه ضاد را بکسره
بدل کردند از جہتِ مناسبتِ یا رُضِیٌّ شد و نزدِ بعضی ضمّۂ را را نیز بکسره بدل کردند از جہت مناسبت
یا بعده رِضِیٌّ شد رُوَیْضٍ تصغیر از ان رَاضٍ ست رَاضٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرفِ اوّل را ضمّ دادند و ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند و سوم جا یائی تصغیر درآوردند رُوَیْضِوٌ شد بعده واو واقع
شد بر طرف ما قبلِ او ضمّه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُوَیْضِیٌ شد بعده ضمّه بر یا ثقیل
بود انداختند التقاء ساکنین شد میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیْضٍ شد رَاضِیَةٌ
رَاضِیَتَانِ رَاضِیَاتٌ رَوَاضٍ رُضًی رُوَیْضِیَةٌ رَوَاضٍ جمع تکسیر از ان رَاضِیَةٌ ست رَاضِیَةٌ
اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوَةٌ
بود حرفِ اوّل مفتوح بود و ثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا

الف جمع تکسیر در آورده تاء وحدانرا حذف کردند رَوَاضِوُ شد بعده ضمه جر یا ثقیل انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رَوَاضٍ شد رُضًّی جمع تکسیر ازان
رَاضِیَةٌ ست رَاضِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که رَاضِوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند
و الف و تاء وحدانرا حذف کردند رُضَّوٌ شد بعده واو واقعشد بر طرف ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند رُضَّیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُضًّی شد رُوَیْضِیَةٌ
تصغیر ازان رَاضِیَةٌ ست رَاضِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جای یاء تصغیر در آوردند رُوَیْضِوَةٌ شد بعده واو
واقعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رُوَیْضِیَةٌ شد مَرْضِیٌّ مَرْضِیَّانِ مَرْضِیُّوْنَ
مَرَاضِیُّ مُرَیْضِیٌّ مَرْضِیٌّ در اصل مَرْضُوْوٌ بود واو دوم را بیا بدل کردند طرداً للباب
مَرْضُوْیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مَرْضُیٌّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرْضِیٌّ شد
مَرْضِیَّانِ اصل مَرْضُوْوَانِ بود واو دوم را بیا بدل کردند طرداً للباب مَرْضُوْیَانِ شد بعده واو و یا در
کلمه بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرْضُیَّانِ شد
بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مَرْضِیَّانِ شد و برین قیاس صیغهای

باقی مَراضِیّ جمع تکسیر از ان مَرضِیٌّ ست مَرضِیٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرضُوٌ بود حرف اول مفتوح بود
وثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه بابعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مَراضِوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل ومکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَراضِیُوٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث چون فصاعد گشت ماقبل وضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مَراضِیيٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وتنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَراضِیّ
شد مُرَیضِیٌّ تصغیر از ان مَرضِیٌّ ست مَرضِیٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرضُوٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جای یای
تصغیر در آوردند وحرفیکه بابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیضِوٌ شد بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضِیُوٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث
چون فصاعد گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضِیيٌ شد بعده دو
حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُرَیضِیٌّ شد مَرضِیَّةٌ مَرضِیَّتانِ مَرضِیّاتٌ مَراضِیُّ مُرَیضِیَّةٌ مَرضِیَّةٌ در اصل مَرضُوَةٌ
بود واو را بیا بدل کردند نظر دا لمباب مَرضُوِیَةٌ شد بعده واو و یا بهم در یک کلمه آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرضُیَّةٌ شد بعده ضمه ضاد را
بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرضِیَّةٌ شد مَراضِیّ جمع تکسیر از ان مَرضِیَّةٌ ست مَرضِیَّةٌ

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مرضووة بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضوة شد بعده واو ساکن
ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مراضیوة شد بعده واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضیة شد بعده دو حرف
از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مراضیّة
شد تاء وحدان حذف کردند و تنوین تمکن را نیز حذف کردند برای منع صرف مراضیّ شد
مریضیّة تصغیر از آن مرضیّة ست مرضیّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مرضووة بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای
تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضووة شد بعده واو
ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مریضیوة شد بعده واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مریضییة شد بعده دو حرف از یک
جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مریضیّة شد لن
یرضی در اصل یرضی بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد و علامت نصبه
فتح تقدیری گشت لن یرضی شد و برین قیاس مضارع مجهول و در تثنیه و جمع نون اعرابی ساقط
(جمع مؤنث غائب و مخاطب ۱۲)
میشود مگر دو نون که سلامت میماند الامر منه ارض ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین
(زیرا که مبنی هستند و مبنی آنرا گویند که آخرش بتغیر عوامل متغیر نشود ۱۲)
الظرف منه مرضی مرضیان مراض مریض مرضی در اصل مرضو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث

۹۸

چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضی شد مرضیان در اصل مرضوان بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد مراض جمع تکسیر است از مرضی مرضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضو شد بعده واوی بود در کلمهٔ ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مریض تصغیر از آن مرضی ست مرضی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضو شد بعده واوی بود در کلمهٔ ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مریضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مریض شد والآلة منه مرضی مرضیان مراض مریض مرضی در اصل مرضو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضی

99

بحرکت ما قبل او فتح

عند اصلها ان الآلة ... مراضین ... مغفران وجوه دیگر هم ذکر کرده اند و هم چنین در ...

شد مَرْضَیَانِ در اصل مَرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرْضَیَانِ شد مَرَاضٍ جمع تکسیر از آن مَرْضًى ست مَرْضًى اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضَوٌ بود حرف اول
وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند مَرَاضِوٌ شد بعده واوی در کلمهٔ ثالث چون ضاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مَرَاضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مَرَاضٍ شد مُرَیْضٍ تصغیر از آن مَرْضًى ست مَرْضًى اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضَوٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را
فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیْضِوٌ
شد بعده واوی بود در موضع ثالث چون ضاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مُرَیْضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مُرَیْضٍ شد مَرْضَاةٌ مَرْضَاتَانِ مَرَاضٍ مُرَیْضِیَةٌ مَرْضَاةٌ در اصل مَرْضَوَةٌ
بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرْضَیَةٌ
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مَرْضَاةٌ شد مَرْضَاتَانِ در اصل
مَرْضَوَتَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مَرْضَیَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مَرْضَاتَانِ شد مَرَاضٍ
جمع تکسیر از آن مَرْضَاةٌ ست مَرْضَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع

۱۰۰

۱۰۱

تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مَرْضَوَۃٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا
اَلِف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکہ ما بعد اَلِف جمع تکسیر بود آنرا کسرہ دادند مَرَاضِوَۃٌ شد
بعدہ واو در کلمۂ ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیَۃٌ
شد بعدہ تاء وحدان را حذف کردند مَرَاضِیٌ شد بعدہ ضمہ بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَاضٍ شد مُرَیْضِیَۃٌ تصغیر از ان مَرْضَاۃٌ ست مَرْضَاۃٌ
اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مَرْضَوَۃٌ بود حرف
اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکہ ما بعد یائی تصغیر بود
آنرا کسرہ دادند مُرَیْضِوَۃٌ شد بعدہ واو یٔ در کلمۂ ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمہ
نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیَۃٌ شد مَرْضَاءٌ مَرْضَاءَانِ مَرَاضِیٌ مُرَیْضِیٌّ مَرْضَاءٌ
در اصل مَرْضَاوٌ بود واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرْضَایٌ
شد بعدہ یا واقع شد بعد از الف زائدہ آن یا را بہمزہ بدل کردند مَرْضَاءٌ شد مَرْضَاءَانِ
در اصل مَرْضَاوَانِ بود واو یٔ در کلمۂ ثالث چون فصاعد گشت ما قبل او ضمہ نبود آن
واو را بیا بدل کردند مَرْضَایَانِ شد بعدہ یا واقع شد بعد از الف زائدہ آن یا را بہمزہ
بدل کردند مَرْضَاءَانِ شد مَرَاضِیٌ جمع تکسیر از ان مَرْضَاءٌ ست مَرْضَاءٌ اسم وحدان بود
چون خواستند کہ اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مَرْضَاوٌ بود حرف
اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا اَلِف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکہ ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسرہ دادند بعدہ الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرَاضِیْوٌ شد بعدہ

واوی بود در کلمهٔ ثالث چون ششم گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضی
شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود اول را در
دوم ادغام کردند و تنوین تمکن نیز حذف کردند برای منع صرف مراضیّ شد مُرَیضیّ تصغیر
از ان مراضی ست مراضی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند ذکر کردند سوی
اصلش که مراضو بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند
و حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را
بیا بدل کردند مُرَیضیو شد بعده واوی بود در کلمهٔ ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضیی شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
اول از یشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُرَیضیّ شد افعل التفضیل منه اَرضیٰ
اَرضَیانِ اَرضَون اَرَاضِ اُرَیضٍ اَرضیٰ در اصل اَرضَو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرضَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اَرضیٰ شد اَرضَیانِ در اصل اَرضَوانِ بود واوی بود
در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرضَیانِ شد اَرضَون
در اصل اَرضَوُونَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند اَرضَیُونَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَرضَونَ شد اَرَاضٍ جمع تکسیر از ان
اَرضیٰ ست اَرضیٰ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند

بسوی اصلش که اضنو بود حرف اول مفتوح بود وثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند وحرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اضانو شد بعده
واو واقع شد بر طرف ما قبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اضانی شد بعده ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند ویا را نیز حذف کردند وعوض او تنوین در آخرش درآوردند اضانٍ شد ایضًا
تصغیر از ان اضنی ست اضنی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اضنو بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر درآوردند
وحرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اضینو شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند اضینی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند ویا را نیز حذف
کردند وعوض او تنوین در آخرش درآوردند اضینٍ شد والمؤنث منه ضنیٰ ضنییان
ضنییات ضنی ضنیی در اصل ضنیوی بود واو را یا کردند طردا للباب ضنیی شد
ضنییان در اصل ضنیویان بود واو را یا کردند طردا للباب ضنییان شد بعده دو حرف از
یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند ضنیان شد ضنیات در اصل ضنیویات بود واو را
یا کردند طردا للباب ضنییات شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ضنیات
شد ضنًی جمع از ان ضنیٰ ست ضنیٰ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول مضموم بود وثانی را فتح داده الف وحدان را حذف کردند ضنًی شد بعده

یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رضی شد رضیّ تصغیر از ان رضی ست
رضی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند ذکر و ند بسوی اصلش که رضو
بود حرف اوّل مضموم بود و ثانی را فتح وادند و سوم جا یاءِ تصغیر در آوردند رضیو شد
بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در
یا ادغام کردند رضیّ شد **ناقص یائی از باب فعل یفعل** الخشیۃ ترسیدن
خشی یخشی خشیۃ فهو خاش خاشیان خاشون خشاۃ خشّاء خشّی خشیّ خشیاء
خشیان خشاء خشیّ خویش خاشیۃ خاشیتان خاشیات خواش خشّی خویشیۃ
وخشی یخشی خشیۃ فذاک مخشیّ مخشیان مخشیون مخشیۃ مخشیتان مخشیات
مخاشی مخیشیّ مخیشیۃ لم یخش لم یخش لا یخشی لا یخشی لن یخشی لن یخشی الامر منه
اخش لتخش لیخش لیخش والنهی عنه لا تخش لا تخش لا یخش لا یخش الظرف منه
مخشی مخشیان مخاش مخیش والآلۃ منه مخشی مخشیان مخاش مخیش مخشاۃ مخشاتان
مخاش مخیشیۃ مخشار مخشاران مخاشی مخیشیّ افعل التفضیل منه اخشی
اخشیان اخشون اخاش اخیش والمؤنث منه خشی خشیان خشیات خشی
خشیی ماضی معلوم خشی خشیا خشوا خشیت خشیتا خشین خشیت خشیتما
خشیتم خشیت خشیتما خشیتن خشیت خشینا خشوا در اصل خشیوا بود ضمه بر یا ثقیل
بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا
و واو یا را حذف کردند خشوا شد و باقی تمام بر اصل خود اند هم برین قیاس

واشد منوقا و قوله تعالی فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا قال ای خفنا
تصغیر ای الکلمات
ای خشیۃ
104

مجهول صرف این باب مانند رضی یرضی ست وتعلیل مانند رمی یرمی الامر منه اخش اخشیا
اخشوا اخشی اخشیا اخشین ناقص واوی از باب فعل یفعل الرخو سست والرخاوة
سست شدن رخو یرخو رخوا ورخاوة فهو راخ راخیان راخون رخاة رخاة رخاء رخی رخی رخوا
رخوان رخاء رخی رخی رخیة راخیة راخیتان راخیات رواخ رخی رویخیة ورخی
رخوا ورخاوة فذاک مرخو مرخوان مرخوون مرخوة مرخوتان مرخوات مراخی مرخی
مریخیة لم یرخ لم یرخ لا یرخو لا یرخی لن یرخو لن یرخی الامر منه ارخ لیرخ لیرخ لیرخ
والنهی عنه لا ترخ لا ترخ لا یرخ لا یرخ الظرف منه مرخی مرخیان مراخ مریخ والآلة منه
مرخی مرخیان مراخ مریخ مرخاة مرخاتان مراخ مریخیة مرخاء مرخاآن مراخی مریخی
افعل التفضیل منه ارخی ارخیان ارخون اراخ اریخ والمؤنث منه رخی رخیان رخیات
رخی رخی ماضی معلوم رخو رخوا رخوا رخوت رخوتا رخون رخوت رخوتما رخوتم رخوت
رخوتما رخوتن رخوت رخونا رخوا در اصل رخووا بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان هردو واو واو اول را حذف کرد ند رخوا شد و باقی تمام صیغها بر اصل خود اند
ماضی مجهول رخی رخیا رخوا رخیت رخیتا رخین رخیت رخیتما رخیتم رخیت رخیتما
رخیتن رخیت رخینا تعلیل آن مانند دعی دعیاست تا آخر و تمام تعلیلهای این باب
مانند دعا ید عوست مضارع معلوم یرخو یرخوان یرخون ترخو ترخوان یرخون ترخو
ترخوان ترخون ترخین ترخوان ترخون ارخو نرخو مضارع مجهول یرخی یرخیان
یرخون ترخی ترخیان یرخین ترخی ترخیان ترخون ترخین ترخیان ترخین ارخی

رُعْیٌ صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مجردِ ناقصِ یائی از بابِ فَعَلَ یَفْعَلُ الرَّعْیُ

چریدن وچرانیدن وچشمداشتن والمَرْعیٰ گیاه وعلف وچریدن وچراگاه رَعیٰ یَرْعیٰ رَعْیاً ومَرْعیً فهو راعٍ راعیانِ راعُونَ رُعاةٌ رُعّاءٌ رُعًّی رُعْیٌ رُعْیاً رُعْیانٌ رِعاءٌ رُعًّی رُعَیْعٌ راعِیَةٌ راعِیَتانِ راعِیاتٌ رَواعٍ رُعًّی رُوَیْعِیَةٌ ورُعِیَ یُرْعیٰ رَعْیاً ومَرْعیً فذاک مَرْعِیٌّ مَرْعِیّانِ مَرْعِیُّونَ مَرْعِیَّةٌ مَرْعِیَّتانِ مَرْعِیّاتٌ مَراعِیٌّ مُرَیْعِیٌّ مُرَیْعِیَّةٌ لَمْ یَرْعَ لَمْ یُرْعَ لا یَرْعیٰ لا یُرْعیٰ لَنْ یَرْعیٰ لَنْ یُرْعیٰ الآمرُ منه اِرْعَ لِتُرْعَ لِیَرْعَ لِیُرْعَ والنهیُ عنه لا تَرْعَ لا تُرْعَ لا یَرْعَ لا یُرْعَ الظرفُ منه مَرْعیً مَرْعَیانِ مَراعٍ مُرَیْعٍ والآلةُ منه مِرْعیً مِرْعَیانِ مَراعٍ مُرَیْعٍ مِرْعاةٌ مِرْعاتانِ مَراعٍ مُرَیْعِیَةٌ مِرْعاءٌ مِرْعاءانِ مَراعِیُّ مُرَیْعِیٌّ افعلُ التفضیلِ منه اَرْعیٰ اَرْعَیانِ اَرْعَوْنَ اَراعٍ اُرَیْعٍ والمؤنثُ منه رُعْییٰ رُعْیَیانِ رُعْیَیاتٌ رُعًی رُعَیّیٰ ماضیِ معلوم رَعیٰ رَعَیا رَعَوْا رَعَتْ رَعَتا رَعَیْنَ رَعَیْتَ رَعَیْتُما رَعَیْتُمْ رَعَیْتِ رَعَیْتُما رَعَیْتُنَّ رَعَیْتُ رَعَیْنا ماضیِ مجهول رُعِیَ رُعِیا رُعُوا رُعِیَتْ رُعِیَتا رُعِینَ رُعِیتَ رُعِیتُما رُعِیتُمْ رُعِیتِ رُعِیتُما رُعِیتُنَّ رُعِیتُ رُعِینا تعلیلِ ماضیِ معلوم ومجهول مانندِ تعلیلِ رَمیٰ یَرْمی است مضارعِ معلوم یَرْعیٰ یَرْعَیانِ یَرْعَوْنَ تَرْعیٰ تَرْعَیانِ یَرْعَیْنَ تَرْعیٰ تَرْعَیانِ تَرْعَوْنَ تَرْعَیْنَ تَرْعَیانِ تَرْعَیْنَ اَرْعیٰ نَرْعیٰ مضارعِ مجهول یُرْعیٰ یُرْعَیانِ یُرْعَوْنَ تُرْعیٰ تُرْعَیانِ یُرْعَیْنَ تُرْعیٰ تُرْعَیانِ تُرْعَوْنَ تُرْعَیْنَ تُرْعَیانِ تُرْعَیْنَ اُرْعیٰ نُرْعیٰ تعلیلِ مضارعِ معلوم ومجهول مانندِ تعلیلِ خَشِیَ یَخْشیٰ ست الآمرُ منه اِرْعَ اِرْعَیا اِرْعَوْا اِرْعَیْ اِرْعَیا اِرْعَیْنَ صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مجردِ لفیفِ مفروق از باب

فَعَلَ یَفْعِلُ اَلْوَقْیُ وَالْوِقَایَۃُ نگاہداشتن وَقٰی یَقِیْ وَقْیًا وَّوِقَایَۃً فَہُوَ وَاقٍ
وَاقِیَانِ وَاقُوْنَ وُقَاۃٌ وُقَّاءٌ وُقِیٌّ وُقِیٌّ وُقَیَاءُ وُقْیَانٌ وِقَاءٌ وُقِیٌّ اُوَیْقٍ وَاقِیَۃٌ
وَاقِیَتَانِ وَاقِیَاتٌ اَوَاقٍ وُقِیٌّ اُوَیْقِیَۃٌ وَوُقِیَ یُوْقٰی وَقْیًا وَّوِقَایَۃً فذاک مَوْقِیٌّ مَوْقِیَّانِ
مَوْقِیُّوْنَ مَوْقِیَّۃٌ مَوْقِیَّتَانِ مَوْقِیَّاتٌ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ مُوَیْقِیَۃٌ لَمْ یَقِ لَمْ یُوْقَ لَایَقِیْ
لَایُوْقٰی لَنْ یَّقِیَ لَنْ یُّوْقٰی الامر منہ قِ لِتُوْقَ لِیَقِ لِیُوْقَ والنہی عنہ لَاتَقِ لَاتُوْقَ لَایَقِ
لَایُوْقَ الظرف منہ مَوْقًی مَوْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ والآلۃ منہ مِیْقًی مِیْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ
مِیْقَاۃٌ مِیْقَاتَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقِیَۃٌ مِیْقَاءٌ مِیْقَاءَانِ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ افعل التفضیل منہ اَوْقٰی
اَوْقَیَانِ اَوْقَوْنَ اَوَاقٍ اُوَیْقٍ والمؤنث منہ وُقْیٰی وُقْیَیَانِ وُقْیَیَاتٌ وُقًی وُقَیّٰی ماضی
معلوم وَقٰی وَقَیَا وَقَوْا وَقَتْ وَقَتَا وَقَیْنَ وَقَیْتَ وَقَیْتُمَا وَقَیْتُمْ وَقَیْتِ وَقَیْتُمَا وَقَیْتُنَّ
وَقَیْتُ وَقَیْنَا ماضی مجہول وُقِیَ وُقِیَا وُقُوْا وُقِیَتْ وُقِیَتَا وُقِیْنَ وُقِیْتَ وُقِیْتُمَا وُقِیْتُمْ
وُقِیْتِ وُقِیْتُمَا وُقِیْتُنَّ وُقِیْتُ وُقِیْنَا مضارع معلوم یَقِیْ یَقِیَانِ یَقُوْنَ تَقِیْ تَقِیَانِ
یَقِیْنَ تَقِیْ تَقِیَانِ تَقُوْنَ تَقِیْنَ تَقِیَانِ تَقِیْنَ اَقِیْ نَقِیْ مضارع مجہول یُوْقٰی یُوْقَیَانِ
یُوْقَوْنَ تُوْقٰی تُوْقَیَانِ یُوْقَیْنَ تُوْقٰی تُوْقَیَانِ تُوْقَوْنَ تُوْقَیْنَ تُوْقَیَانِ تُوْقَیْنَ اُوْقٰی
نُوْقٰی تعلیل وَقٰی وَقَیَا مانند تعلیل رمٰی رمیا ست وَقَوْا در اصل وَقَیُوْا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یارا با لف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند وَقَوْا شد تعلیل وَقَتْ
وَقَتَا مانند تعلیل رمت رمتا ست وَقَیْنَ تا آخر بر اصل خود ست وُقِیَ وُقِیَا بر اصل خود اند وُقُوْا
در اصل وُقِیُوْا بود ضمہ بر یا ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان

۱۰۷

یا و واو و یا را حذف کردند وقوا شد و باقی صیغها بر اصل خود اند یقی در اصل یوقی بود واو
واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند یقی شد یقون در اصل یقیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یقون شد
تقون در اصل تقیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند تقون شد تقین در اصل
تقیین بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را
حذف کردند تقین شد تقیان تقین جمع مؤنث مخاطبات بر قیاس تقین واحده مؤنث
مخاطبه ست اتقی یتقی بر قیاس یتقی اند یوقی یوقیان بر اصل خویش اند یوقون در ١٠٨
اصل یوقیون بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند یوقون شد (توقون) مانند یوقون ست توقین
در اصل توقیین بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و یا الف را حذف کردند توقین شد و باقی صیغهای مضارع مجهول
بر اصل خود اند تعلیل واق مانند رام ست واقیان بر اصل خود ست واقون مانند رامون
ست وقاة جمع تکسیر از ان واق ست واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول مفتوح بود و ثالث را فتح دادند تا در
آخرش را آورده الف وحدان را حذف کردند وقیة شد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را

باالف بدل کردند وقاۃ شد بعده فتحه واو را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوۃ وقضاۃ
که مفرد اند وقاۃ شد وقاء جمع تکسیر از آن واق ست واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد ساختند
فتح دادند بعد از مشدد والف جمع تکسیر را آورده الف وحدان را حذف کردند وقائی شد بعده
یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وقاء شد وقی جمع تکسیر
از آن واق ست واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد ساختند فتح دادند
والف وحدان را حذف کردند وقی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
١٠٩ التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند وقی شد وقی جمع تکسیر از آن
واق ست واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را سکون ساختند الف وحدان
حذف کردند وقی شد وقیاء وقیان مانند ضرباء ضربان ست اما بسوی اصل رد میکند
وقاء جمع تکسیر از آن واق ست واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح و بعد ثالث
الف جمع تکسیر را آورده الف وحدان را حذف کردند وقائی شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از
الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وقاء شد وقی جمع تکسیر از آن واق ست واق
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که

وَاقِيٌ بود حرفِ اوّل و ثالث را ضمّ دادند و بعد ثالث واوِ ساکنه در آورده الفِ مدّه را

را حذف کردند وُقُوْيٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن

بود واو را یا کردند و یا در یا ادّغام کردند وُقُيٌّ شد بعده ضمّهٔ قاف را بکسره بدل کردند از جهت

مُناسبتِ یا وُقِيٌّ شد اُوَيْقٍ تصغیر از اِن واقٍ ست واقٍ اسم مکبّر بود چون خواستند که

اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِيٌ بود حرفِ اوّل را ضمّ دادند و ثانی

قابلِ حرکت نبود آن واو را بواوِ مفتوحه بدل کردند و سوم جا یاءِ تصغیر در آوردند وُوَيْقِيٌ

شد بعده ضمّه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و تنوین یا را حذف

کردند وُوَيْقٍ شد بعده دو واو در اوّل کلمه بهم آمدند واوِ اول را بهمزه بدل کردند

اُوَيْقٍ شد وَاقِيَةٌ وَاقِيَتَانِ وَاقِيَاتٌ اَوَاقٍ وُقًّى اُوَيْقِيَةٌ اَوَاقٍ جمع تکسیر از اِن وَاقِيَةٌ

ست وَاقِيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرفِ اوّل مفتوح

ست و ثانی قابلِ حرکت نبود آن را بواوِ مفتوحه بدل کردند و سوم جا الفِ جمع تکسیر در آوردند

و تاءِ وحدان را حذف کردند وَوَاقِيُ شد بعده ضمّه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین

شد میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند وَوَاقٍ شد بعده دو واو در اوّل کلمه بهم آمدند واوِ

اوّل را بهمزه بدل کردند اَوَاقٍ شد وُقًّى جمع تکسیر از اِن وَاقِيَةٌ ست وَاقِيَةٌ اسم وحدان بود چون

خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرفِ اوّل را ضمّ دادند و ثالث را مشدّد ساختند فتحه و الف

و تاءِ وحدان را حذف کردند وُقَّيٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند

التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و تنوین الف را حذف کردند وُقًّى شد اُوَيْقِيَةٌ تصغیر از اِن

بر وزن فُعَّل ۱۲

یک جنس بود و مهموز لفظا از اصول لفیف بود و مثل لفظی از اصول آن حرف علت ست و مضاعف آنکه در اصول لفظ دو حرف یک جنس باشد اما مهموز

۱۱۰

واقیة ست واقیة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم
دادند وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا یاء تصغیر درآوردند
وُوَیقِیَةٌ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند واو اول را بهمزه بدل کردند اُوَیقِیَةٌ شد
مُوقٍ مُوقِیَانِ مُوقِیُونَ مَوَاقٍ مُوَیقٍ مُوقٍ در اصل مُوقُوِیٌ بود واو ویاء در یک
کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند معًا
مُوقِیٌّ شد بعده ضمه قاف را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مُوقِیٌّ شد وبرین
قیاس اند باقی صیغهاء این باب مَوَاقِیُّ جمع تکسیر از ان مُوقِیٌّ ست مُوقِیٌّ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوقُوِیٌ بود حرف اول را
مفتوح ست وثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند وحرفیکه مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاقُوِیُ شد بعده واو ساکن ماقبل مکسور آنواو را بیا بدل
کردند مَوَاقِیْیُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن
بود اول را در دوم ادغام کردند معًا مَوَاقِیُّ شد مُوَیقِیٌّ تصغیر از ان مُوقِیٌّ ست مُوقِیٌّ اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوقُوِیٌ بود حرف
اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یاء تصغیر درآوردند وحرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُوَیقُوِیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل مکسور آنواو را بیا بدل کردند مُوَیقِیْیٌ شد بعده
دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند معًا مُوَیقِیٌّ
شد مُوقِیَةٌ مُوقِیَتَانِ مُوقِیَاتٌ مَوَاقٍ مُوَیقِیَةٌ مَوَاقِیُّ جمع تکسیر از ان مُوقِیَةٌ ست

مَوْقِيَةٌ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَوْقُوْيَةٌ بود حرفِ اوّل مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الفِ جمع تکسیر
در آوردند و حرفیکه مابعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاقُوِيَةٌ شد بعده واوِ ساکن
ماقبلِ او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَوَاقِيِيَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مَوَاقِيَّةٌ شد بعده تاءِ وُحدان را حذف کردند
و تنوین تمکن را نیز حذف کردند برای منع صرف مَوَاقِيُّ شد مُوَيْقِيَّةٌ تصغیر از آن مَوْقِيَةٌ است
مَوْقِيَةٌ اسمِ مکبّر بود چون خواستند که اسمِ مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مَوْقُوْيَةٌ بود حرفِ اوّل را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَيْقِوْيَةٌ شد بعده واوِ ساکن ماقبلِ او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مُوَيْقِيِيَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را
در دوم ادغام کردند مُوَيْقِيَّةٌ شد الامر منه قِ قِيَا قُوْا قِيْ قِيَا قِيْنَ را از تَقِيْ تَقِيَانِ
تَقُوْنَ تَقِيْنَ تَقِيَانِ تَقِيْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال را که تا است آنرا حذف کردند مابعد حذف
متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقف یعنی سقوطِ حرفِ علت شد
یک صیغه و سقوطِ نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا آنچه مبنی است
وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ قِ قِيَا الی آخره شد الظرف منه مَوْقًى مَوْقَيَانِ
مَوَاقٍ مُوَيْقٍ تعلیل مَوْقًى مانند مَرْمًى و تعلیل مَوَاقٍ مانند مَرَامٍ مُوَيْقٍ تصغیر از آن مَوْقًى است
مَوْقًى اسمِ مکبّر بود چون خواستند که اسمِ مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَوْقَيٌ بود حرفِ اوّل را

ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر درآوردند وحرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا وتنوین
یارا حذف کردند مُوَیْقٍ شد والآلة منه مِیْقًی مِیْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ مِیْقًی در اصل مِوْقًی
بود واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیْقَیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن
یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند مِیْقًی شد مِیْقَیَانِ
در اصل مِوْقَیَانِ بود واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیْقَیَانِ شد مَوَاقٍ
جمع تکسیر از ان مِیْقًی ست مِیْقًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
113 رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَیٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر
درآوردند وحرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا وتنوین یارا حذف کردند مَوَاقٍ شد مُوَیْقٍ
تصغیر از ان مِیْقًی ست مِیْقًی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مِوْقَیٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر درآوردند وحرفیکه
ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا وتنوین یارا حذف کردند مُوَیْقٍ شد مِیْقَاةٌ مِیْقَاتَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقِیَةٌ
مِیْقَاةٌ در اصل مِوْقَیَةٌ بود واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیْقَیَةٌ شد بعده یا
متحرک ما قبل مفتوح آن یارا بالف بدل کردند مِیْقَاةٌ شد مِیْقَاتَانِ در اصل مِوْقَیَتَانِ بود واو
ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیْقَیَتَانِ شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن

یا را با الف بدل کردند مِیقَاتَانِ شد مَوَاقٍ جمع تکسیر ازان مِیقَاةٌ ست مِیقَاةٌ اسم

وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَیَةٌ بود حروف اوّل و ثانی را

فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند

و تاء وُحدان را حذف کردند مَوَاقِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود اند اجتماع التقاء ساکنین

شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَوَاقٍ شد مُوَیْقِیَةٌ تصغیر ازان مِیقَاةٌ ست

مِیقَاةٌ اسم مکبّر بود و چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که

مِوْقَیَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه

ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقِیَةٌ شد مِیقَاءٌ مِیقَاءَانِ مَوَاقِیُ مُوَیْقِیٌ مِیقَاءٌ

در اصل مِوْقَایٌ بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیقَایٌ شد بعده

یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِیقَاءٌ شد برین قیاست مِیقَاءَانِ

مَوَاقِیُ جمع تکسیر ازان مِیقَاءٌ ست مِیقَاءٌ اسم وُحدان بود و چون خواستند که اسم وُحدان

را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَایٌ بود حرف اوّل و ثانی را فتح دادند

سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده

الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَوَاقِییُ شد بعده دو حرف از

یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و تنوین

تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَوَاقِیُّ شد مُوَیْقِیٌّ تصغیر ازان مِیقَاءٌ ست مِیقَاءٌ

اسم مکبّر بود و چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَایٌ

بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر درآوردند و حرفیکه

مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا

بدل کردند مُوَيْقِيٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را

در دوم ادغام کردند مُوَيْقِيٌّ شد افعل التفضیل منه اَوْقَى اَوْقَيَانِ اَوْقَوْنَ اَوَاقٍ اُوَيْقٍ

اَوْقَوْنَ در اصل اَوْقَيُوْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء

ساکنین شد میان الف را حذف کردند اَوْقَوْنَ شد اَوَاقٍ جمع تکسیر از اَوْقَى ست

اَوْقَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش

که اَوْقَيُ بود حرف اول مفتوح ست ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند

و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَوَاقِيُ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند

و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند اَوَاقٍ شد اُوَيْقٍ تصغیر

از اَوْقَى ست اَوْقَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی

اصلش که اَوْقَيُ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر درآوردند

و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُوَيْقِيُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند

و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند اُوَيْقٍ شد والمؤنث منه

وُقْيَى وُقْيَيَانِ وُقْيَيَاتٌ وُقًى وُقَيَّى وُقْيَيَانِ در اصل وُقْيَيَانِ بود دو حرف از یکجنس در

یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل او دادند بعده اول ساکن ثانی

متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقْيَّانِ شد وُقْيَّاتٌ در اصل وُقْيَيَاتٌ بود دو حرف

115

چنانچه در ابواب النحو وغیره از کتب نحو نوشت

حذف نکنند والّا الف را اعتبار نکنند عمل را کرده الّا الف ... ساکنین

از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقلکرده بما قبل دادند بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقیّات شد وُقی جمع تکسیر از ان وُقیی ست
وُقیی اسم وِحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم ست
وثانی را فتح دادند والف وحدان را حذف کردند وُقیی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند وُقی شد وُقییّ تصغیر از ان وُقیی ست وُقیی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم ست وثانی را فتحه دادند وسوم جای یای
تصغیر در آوردند وُقییی شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقیّ شد لفیف مفروق از باب فَعِلَ
یَفْعَلُ الوَجَی سوده شدن سم ستور وَجِیَ یَوْجَی وَجیًا فهو وَاجٍ واجیان واجون
وُجَاة وُجّاء وُجّی وُجَیّ وُجیاء وُجیان وِجاء وُجی اُویج واجیة واجیتان واجیات
اَوَاجٍ وُجّی اُوَیجیة ووُجِیَ یُوجی وَجیًا فذاک مَوْجِیّ مَوْجیّان مَوْجیّون مَوْجیّة
مَوْجیّتان مَوْجیّات مَوَاجِی مُوَیجیّ مُوَیجیة لم یوجَ لم یوجَ لا یَوْجی لا یُوجی
لن یَوْجی لن یُوجی الامر منه ایجَ لِتَوْجَ لِیَوْجَ لِیُوجَ والنهی عنه لا تَوْجَ لا تُوجَ لا یَوْجَ لا
یُوجَ الظرف منه مَوْجی مَوْجیان مَوَاجٍ مُوَیجٍ والآلة منه مِیجی مِیجیان مَوَاجٍ مُوَیجٍ
مِیجاة مِیجاتان مَوَاجٍ مُوَیجیة مِیجاء مِیجاءان مَوَاجی مُوَیجیّ افعل التفضیل منه اَوْجی
اَوْجیان اَوْجَوْن اَوَاجٍ اُوَیجٍ والمؤنث منه وُجْیی وُجْییان وُجْییات وُجًی وُجَیّی ماضی
معلوم وَجِیَ وَجِیا وَجُوا وَجِیَت وَجِیَتا وَجِینَ وَجِیتَ وَجِیتُما وَجِیتُم وَجِیتِ وَجِیتُما

وجی سوده شدن سم ستور یعنی کل ف ۲ فهو وجی وجیاء ایجاء متعدیه وفعال

١١٧

وَجِيئْنَ وَجِيئتَ وَجِيئْنا وَجُوا در اصل وُجِيُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل

دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند وُجُوا

شد و باقی صیغهای ماضی معلوم این باب بر اصل خود اند تعلیل وُجُوا ماضی مجهول نیز چون

تعلیل وُجُوا ماضی معلوم مضارع معلوم یَوْجِي یَوْجِیَانِ یَوْجُونَ تَوْجِي تَوْجِیَانِ یَوْجِیْنَ تَوْجِي

تَوْجِیَانِ تَوْجُونَ تَوْجِیْنَ تَوْجِیَانِ تَوْجِیْنَ اَوْجِي نَوْجِي مضارع مجهول یُوْجی یُوْجَیَانِ

یُوْجَوْنَ تُوْجٰی تُوْجَیَانِ یُوْجَیْنَ تُوْجٰی تُوْجَیَانِ تُوْجَوْنَ تُوْجَیْنَ تُوْجَیَانِ تُوْجَیْنَ

اُوْجٰی نُوْجٰی تعلیل مضارع معلوم و مجهول این باب ما نند یَخْشٰی ست تعلیل اسم فاعل و اسم

مفعول و ظرف و آله و اسم تفضیل هم چون باب رَمٰی یَرْمِی ست الامر منه اِیْجَ اِیْجَیَا اِیْجُوا

اِیْجِي اِیْجَیَا اِیْجَیْنَ اِیْجَ را از تَوْجِي بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد

حذف ساکن یافتند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند هم

همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِوْجَ گردید

بعده واو ساکن ما قبل مکسور آنرا و را بیا بدل کردند اِیْجَ شد **لفیف مفروق از باب**

فَعِلَ یَفْعِلُ اَلْوَلْيُ نزدیک شدن وَالْوِلَایَةُ تصرف کردن و دست یافتن وَلِيَ یَلِي

وَلْیاً وَوِلَایَةً فهو وَالٍ وَالِیَانِ وَالُوْنَ وُلَاةٌ وَوُلَّاءٌ وَوَلِيٌّ وَلِیَّانِ وُلِیٌّ وَلِیَاءُ وَلِیَانِ وِلَاءٌ

وُلِیٌّ اَوْلِیٌّ وَالِیَةٌ وَالِیَتَانِ وَالِیَاتٌ اَوَالٍ وَلِیٌّ اَوْلِیَةٌ وَوُلِيَ یُوْلٰی وَلْیاً وَوِلَایَةً

فذاک مَوْلِيٌّ مَوْلِیَانِ مَوْلِیُّوْنَ مَوْلِیَةٌ مَوْلِیَّتَانِ مَوْلِیَّاتٌ مَوَالٍ مُوَیْلِيٌّ مُوَیْلِیَةٌ لَمْ یَلِ لَمْ

یُوْلَ لَا یَلِي لَا یُوْلٰی لَنْ یَلِيَ لَنْ یُوْلٰی الامر منه لِ لِتَوَلَّ بِیَلِ لِیُوْلَ النهی عنه لَا تَلِ لَا تُوْلَ

118

لَا يَلِ لَا يُوْلَ الظرف منه مَوْلًى مَوْلَيَانِ مَوَالٍ مُوَيْلٍ والآلة منه مِيْلًى مِيْلَيَانِ مَوَالٍ

مُوَيْلٍ مِيْلَاةٌ مِيْلَاتَانِ مَوَالٍ مُوَيْلِيَةٌ مِيْلَاءٌ مِيْلَاءَانِ مَوَالٍ مُوَيْلٍ افعل التفضيل منه أَوْلَى

أَوْلَيَانِ أَوْلَوْنَ أَوَالٍ أُوَيْلٍ والمؤنث منه وُلْيَى وُلْيَيَانِ وُلْيَاتٌ وُلًى وُلَيِّي ماضي معلوم

وَلِيَ وَلِيَا وَلُوْا وَلِيَتْ وَلِيَتَا وَلِيْنَ وَلِيْتَ وَلِيْتُمَا وَلِيْتُمْ وَلِيْتِ وَلِيْتُمَا وَلِيْتُنَّ وَلِيْتُ

وَلِيْنَا ماضي مجهول وُلِيَ وُلِيَا وُلُوْا وُلِيَتْ وُلِيَتَا وُلِيْنَ وُلِيْتَ وُلِيْتُمَا وُلِيْتُمْ وُلِيْتِ

وُلِيْتُمَا وُلِيْتُنَّ وُلِيْتُ وُلِيْنَا مانند خَشِيَ وخُشِيَ الى آخرهما مضارع معلوم يَلِي يَلِيَانِ يَلُوْنَ

تَلِي تَلِيَانِ يَلِيْنَ تَلِي تَلِيَانِ تَلُوْنَ تَلِيْنَ تَلِيَانِ تَلِيْنَ أَلِي نَلِي مضارع مجهول يُوْلَى

يُوْلَيَانِ يُوْلَوْنَ تُوْلَى تُوْلَيَانِ يُوْلَيْنَ تُوْلَى تُوْلَيَانِ تُوْلَوْنَ تُوْلَيْنَ تُوْلَيَانِ

تُوْلَيْنَ أُوْلَى نُوْلَى ودرين تعليل وتعريف مانند يَقِي يَقِيَانِ ويُوْقَى يُوْقَيَانِ ست الى آخره

تعليل اسم فاعل واسم مفعول وظرف واسم آلت واسم تفضيل ازين باب مانند وَقَى يَقِي ست الامر منه

لِ لِيَا لُوْا لِي لِيَا لِيْنَ **لفيف مقرون از باب فَعَلَ يَفْعِلُ** الطَّيُّ نوردیدن در نوشتن

طَوَى يَطْوِي طَيًّا فهو طَاوٍ طَاوِيَانِ طَاوُوْنَ طُوَاةٌ طُوًّا طُوًّى طُيٌّ طِوَاءٌ طُيَّانٌ

طِوَاءٌ طُوِيٌّ طُوَيٌّ طَاوِيَةٌ طَاوِيَتَانِ طَاوِيَاتٌ طَوَاءٍ طُوًّى طُوَيْطِيَةٌ وطُوِيَ يُطْوَى

طَيًّا فذاك مَطْوِيٌّ مَطْوِيَّانِ مَطْوِيُّوْنَ مَطْوِيَّةٌ مَطْوِيَّتَانِ مَطْوِيَّاتٌ مَطَاوِيُّ مُطَيْوِيٌّ

مُطَيْوِيَةٌ لَمْ يَطْوِ لَمْ يُطْوَ لَا يَطْوِي لَا يُطْوَى لَنْ يَطْوِيَ لَنْ يُطْوَى الامر منه اِطْوِ لِتُطْوَ لِيَطْوِ

لِيُطْوَ والنهي عنه لَا تَطْوِ لَا تُطْوَ لَا يَطْوِ لَا يُطْوَ الظرف منه مَطْوًى مَطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٍّ

والآلة منه مِطْوًى مِطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٍّ مِطْوَاةٌ مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَيْيَةٌ مِطْوَاءٌ مِطْوَاءَانِ

مطاوی مطی افعل التفضیل منه اطوی اطویان اطوون اطاو اطی و المونث

طی طیان طیات طوی طوی ماضی معلوم طوی طویا طووا طوت طوتا طوین

طویت طویتما طویتم طویت طویتما طویتن طویت طوینا مانند رمی رمیا آه ماضی

مجهول طوی طویا طووا طویت طویتا طوین طویت طویتما طویتم طویت طویتما

طویتن طویت طوینا مانند رمی رمیا الخ مضارع معلوم یطوی یطویان یطوون

تطوی تطویان یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین اطوی

نطوی مانند یرمی ست مضارع مجهول یطوی یطویان یطوون تطوی تطویان

یطوین تطوی تطویان تطوون تطوین تطویان تطوین اطوی نطوی مانند

یرمی یرمیان ست الامر منه اطو اطویا اطووا اطوی اطویا اطوین اسم فاعل

طاو طاویان طاوون طاو در اصل طاوی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طاو شد طاویان بر اصل خود ست طاوون

در اصل طاویون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل

التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند طاوون شد طواة جمع تکسیر ان طاو

ست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصل شد

که طاوی بود حرف اول مفتوح ست و ثالث را فتح دادند و آخرش تا در آوردند الف وحدان را

حذف کردند طویة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند طواة شد

بعده فتح طا را بضمه بدل کردند تا مشتبه نشود بصلوة و قناة که مفرد اند طواة شد طواة

۱۱۹

جمعِ تکسیر ازان طَاوٍ ست طَاوٍ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَاوِیٌ بود حرفِ اوّل را ضم دادند و ثالث را مشدّد ساخته فتح دادند و بعدِ حرفِ مشدّد الفِ جمعِ تکسیر آورده الفِ وُحدان را حذف کردند طُوَّائِی شد بعده یا واقع شد بعد از الفِ زائده آن یا را بهمزه بدل کردند طُوَّائِیٌ شد طُوَّئِیٌ جمعِ تکسیر ازان طَاوٍ ست طَاوٍ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَاوِیٌ بود حرفِ اوّل را ضم دادند و ثالث را مُشدَّد ساخته فتح دادند و الفِ وُحدان را حذف کردند طُوَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبلِ او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و تنوین الف را حذف کردند طُوًّی شد طُوًّی جمعِ تکسیر ازان طَاوٍ ست طَاوٍ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَاوِیٌ بود حرفِ اوّل را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته الفِ وُحدان را حذف کردند طُوْیٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نختین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیٌّ شد بعده ضمهٔ طا را بکسره بدل کردند بجهتِ مناسبتِ یا طِیٌّ شد طُوَیَاءُ جمعِ تکسیر ازان طَاوٍ ست طَاوٍ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَاوِیٌ بود حرفِ اوّل را ضم دادند و ثالث را فتح و در آخرش الفِ ممدوده در آورده الفِ وُحدان را حذف کردند طُوَیَاءُ شد طِیَانٌ جمعِ تکسیر ازان طَاوٍ ست طَاوٍ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَاوِیٌ بود حرفِ اول را

ضم واوند ثالث را سکون ساختند در آخرش الف و نون در آورده الف وحدانرا حذف

کردند طُوَیَانٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند در یک کلمه نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند

و یا در یا ادغام کردند طُیَّانٌ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا

طِیَّانٌ شد طِوَاءٌ جمع تکسیر از ان طاوست طاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم

وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را کسره دادند

و ثالث را فتح و بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدانرا حذف کردند

طِوَامیٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند طِوَاءٌ

شد طُوِيٌّ جمع تکسیر از ان طاوست طاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا

جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول و بعد ثالث را ضم دادند و

ثالث واو مسکون در آورده الف وحدانرا حذف کردند طُوُوْیٌ شد بعده واو و یا در یک

کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند طُوُيٌّ

شد بعده ضمه واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طُوِيٌّ شد و نزد بعضی ضمه طا را

نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت مابعد طِوِيٌّ شد طُوَیِّيٌ تصغیر از ان طاوست طاء اسم

مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف

اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر

در آوردند طُوَیْوِیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود

واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیِّيٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند طُوَيٌّ شد

ونزد بعضے اعلال طُوَیوِیٌّ از جانب آخر میکنند بدینطریق که ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند
التقاءِ ساکنین شد میان یاء و تنوین یا را حذف کردند طُوَیوٍ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم
آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیٍّ شد
بکسر یا طَاوِیَةٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طَوَاءٍ طُوًی طُوَیَّةٌ طَوَاءٍ جمع تکسیر از ان طَاوِیَةٌ ست
طَاوِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اوّل مفتوح ست
و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و
تاء وحدان را حذف کردند طَوَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین
شد میان یاء و تنوین یا را حذف کردند طَوَاوٍ شد بعده واو واقع شد بعد الف زائده آن
واو را بهمزه بدل کردند طَوَاءٍ شد طُوًی جمع تکسیر از ان طَاوِیَةٌ ست طَاوِیَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اوّل را ضم دادند و ثالث را مشدد ساختند
دادند الف و تاء وحدان را حذف کردند طُوَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طُوًّی شد
طُوَیَّةٌ تصغیر از ان طَاوِیَةٌ ست طَاوِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را اصغر
کنند حرف اوّل را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم را
(و حرفیکه ما بعد یای تصغیر آنرا کسره دادند ۱۲)
جا یاء تصغیر در آوردند طُوَیوِیَةٌ شد بعده واو و یا بهم در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف
از یشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیِّیَةٌ شد بعده یاء ثالث را
(بجهت نزد عرب اجتماع المثلیات مستکره است ۱۲)
حذف کردند طُوَیَّةٌ شد مَطْوِیٌّ مَطْوِیَّانِ مَطْوِیُّونَ مَطَاوِیُّ مُطَیٌّ مُطَیْوِیٌّ در اصل مَطْوُوْ

بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا
ادغام کردند مَطْوِيٌّ شد بعده ضمه واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَطْوِيٌّ
شد بدین قیاس اند باقی صیغهای این باب مَطَاوِيُّ جمع تکسیر از آن مَطْوِيٌّ ست مَطْوِيٌّ
اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مَطْوُوْيٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
و حرفیکه مابعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِوْيٌ شد بعده واوِ ساکن ماقبلِ او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَطَاوِيْيٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَطَاوِيٌّ شد و تنوین تمکّن را حذف کردند
برای منع صرف مَطَاوِيُّ شد مُطَيٌّ تصغیر از آن مَطْوِيٌّ ست مَطْوِيٌّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوُوْيٌ بود حرف اول را ضم
دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاءِ تصغیر درآوردند و حرفیکه مابعد یاءِ تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُطَيْوِوْيٌ شد بعده واوِ ساکن ماقبلِ او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُطَيْوِيْيٌ شد
بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُطَيْوِيٌّ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو
را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَيِّيٌّ شد بعده هر دو یاءِ آخر را حذف کردند مُطَيٌّ شد
مَطْوِيَّةٌ مَطْوِيَّتَانِ مَطْوِيَّاتٌ مَطَاوِيُّ مُطَيَّةٌ مَطَاوِيُّ جمع تکسیر از آن مَطْوِيَّةٌ ست
مَطْوِيَّةٌ اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدان را جمع تکسیر کنند. رد کردند بسوی اصلش

که مَطْوُوِیَّة بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِوِیَّة شد بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَطَاوِیِیَّة شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَطَاوِیَّة شد یاء واحد آنرا حذف کردند
مَطَاوِی شد مُطَیِّیَة تصغیر از ان مَطْوِیَّة است مَطْوِیَّة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوُوِیَّة بود حرف اول را ضم دادند و ثانی
را فتح و سوم جا یای تصغیر درآوردند و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَیْوِوِیَّة
شد بعده واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُطَیْوِیِیَّة شد بعده دو حرف
از یکجنس یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُطَیْوِیَّة
شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مُطَیِّیَّة شد بعده هر دو یا آخر را حذف کردند مُطَیِّیَة شد الظرف منه
مَطْوًی مَطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ مَطْوًی در اصل مَطْوَیٌ بود یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَطْوًی شد
مَطْوَیَانِ بر اصل خود است مَطَاوٍ جمع تکسیر از ان مَطْوًی است مَطْوًی اسم واحد بود
چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوَیٌ بود حرف
اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند و حرفیکه مابعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُطَاءٍ شد مُطَيٌّ تصغیر ازان مَطْوِيٌّ
بود مطوی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَطْوِيٌّ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و
حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَيْوِيٌّ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم
آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَيِّيٌّ
شد بعده یای ثالث را حذف کردند مُطَيٌّ شد و الآلة منه مِطْوًى مِطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٌّ
مِطْوًى در اصل مِطْوَيٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِطْوًى شد مِطْوَيَانِ بر اصل
خودست مَطَاوٍ جمع تکسیر ازان مِطْوًى ست مِطْوًى اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَيٌ بود حرف اول و ثانی را
فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مَطَاوِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَطَاوٍ شد مُطَيٌّ تصغیر ازان مِطْوًى ست مِطْوًى
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَيٌ
بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَيْوِيٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین
حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَيِّيٌ شد بعده یای

ثالث را حذف کردند مُطّیٌ شد مطواطٌ مطواتان مَطاوٍ مُطَیّتة مِطواةٌ در اصل مِطوَیَةٌ بروزن مِفعَلَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مِطواةٌ شد و برین قیاس تعلیل مِطواتان مَطاوٍ جمع تکسیر از ان مِطواةٌ ست مِطواةٌ اسم وُحدان بود چون خواستند کہ اسم وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مِطوَیَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکہ ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطاوِیَةٌ شد بعده تاء وُحدان را حذف کردند مَطاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَطاوٍ شد مُطَیّتة تصغیر از ان مِطواةٌ ست مِطواةٌ اسم مُکبّر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مُصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مِطوَیَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکہ ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَیوِیَةٌ شد بعده واو و یا در یک کلمہ بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَیِّیَةٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مُطَیّتة شد مِطواءٌ مِطواآن مَطاوِیُّ مُطَیٌّ مِطواءٌ در اصل مِطوایٌ بروزن مِفعالٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بہمزه بدل کردند مِطواءٌ شد و برین قیاس تعلیل مِطواآن مَطاوِیُّ جمع تکسیر از ان مِطواءٌ بود مِطواءٌ اسم وُحدان بود چون خواستند کہ اسم وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش کہ مِطوایٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکہ ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن

127

ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُطَاوِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مُطَاوِیٌّ شد و تنوین تمکّن
را حذف کردند برای منع صرف مُطَیٌّ تصغیر از آن مِطْوَاءٌ بود مِطْوَاءٌ اسم مکبّر بود چون
خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَایٌ بود حرف اوّل را ضم دادند
و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُطَیْوِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مُطَیْوِیٌّ شد بعده
واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مُطَیِّیٌّ شد بعده هر دو یا آخر را حذف کردند مُطَیٌّ شد اَفْعَلُ التفضیل منه اَطْوٰی
اَطْوَیَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَیٌّ و تعلیل اَطْوٰی مانند اَرْمٰی ست اَطْوَیَانِ بر اصل خود
و تعلیل اَطْوَوْنَ مانند اَرْمَوْنَ و تعلیل اَطَاوٍ مانند اَرَامٍ ست اُطَیْوٌ تصغیر از آن اَطْوٰی
ست اَطْوٰی اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اَطْوَیٌ بود حرف اوّل را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُطَیْوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اُطَیْوٍ شد و نزد بعضے
ادغام میکنند و اُطَیٌّ میخوانند و المؤنث منه طُیٰ طُیَّیَانِ طُیَّیَاتٌ طُوَی طُوَی طُیَیٌّ در
اصل طُوْیٰ بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود واو را یا

کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت

یا طِیّ شد طِیّان در اصل طُوْیَان بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان

ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّان شد بعده ضمه طا را بکسره بدل

کردند از جهت مناسبت یا طِیّان شد بعده یاء ثالث را حذف کردند طِیَان شد و بعضی

یاء ثالث را حذف نمیکنند طِیّان میخوانند و برین قیاس ست تعلیل طِیّات طُوًی

جمع تکسیر از ان طَیّ ست طَیّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند

رد کردند بسوی اصلش که طُوْی بود حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح دادند و الف

وحدان را حذف کردند طُوَی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند

طُوًی شد طُوَیّی تصغیر از ان طَیّ ست طَیّ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را ۱۲۸

مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که طوی بود حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح

دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند طُوَیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند طُوَیّی شد صرف صغیر فعل ماضی

مجرد لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الطَّیُّ گرسنگی طَوِیَ یَطْوِی طَیًّا فهو

طاوٍ طاوِیَانِ طاوُونَ طُواةٌ طُوّاءٌ طُوًّی طَیٌّ طُوًی طِیّانٌ طِواءٌ طُوَیٌّ طُوًی

طاوِیَةٌ طاوِیَتانِ طاوِیاتٌ طَواءٍ طُوًّی طُوَیّةٌ و طُوِیَ یُطْوَی طَیًّا فذاک مَطْوِیٌّ

مَطْوِیّانِ مَطْوِیُّونَ مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتانِ مَطْوِیّاتٌ مَطاوِیُّ مُطَیٌّ مُطَیِّیَةٌ لم یَطْوِ

لم یُطْوَ لا یَطْوِی لا یُطْوَی لن یَطْوِیَ لن یُطْوَی الامر منه اِطْوِ لِتَطْوِ لِیَطْوِ لِیُطْوَ

والنهي عنه لا تَطْوِ لا تُطْوَ لا يَطْوِ لا يُطْوَ الظرف منه مَطْوًى مَطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٌّ

والآلة منه مِطْوًى مِطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٌّ مِطْوَاةٌ مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَيَّةٌ مِطْوَاءٌ

مِطْوَاءَانِ مَطَاوِيُّ مُطَيٌّ افعل التفضيل منه اَطْوَى اَطْوَيَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَيُّ

والمؤنث منه طِيَّ طِيَّانِ طِيَّاتٌ طُوًى طُوَيٌّ ماضي معلوم طَوَى طَوَيَا طَوَوْا طَوَيَتْ

طَوَتَا طَوَيْنَ طَوَيْتَ طَوَيْتُمَا طَوَيْتُمْ طَوَيْتِ طَوَيْتُمَا طَوَيْتُنَّ طَوَيْتُ طَوَيْنَا مانند خَشِيَ

خَشِيَا خَشُوْا ماضي مجهول طُوِيَ طُوِيَا طُوُوْا طُوِيَتْ طُوِيَتَا طُوِيْنَ طُوِيْتَ طُوِيْتُمَا طُوِيْتُمْ

طُوِيْتِ طُوِيْتُمَا طُوِيْتُنَّ طُوِيْتُ طُوِيْنَا مانند خُشِيَ خُشِيَا خُشُوْا مضارع معلوم يَطْوِي

يَطْوِيَانِ يَطْوُوْنَ تَطْوِي تَطْوِيَانِ يَطْوِيْنَ تَطْوِي تَطْوِيَانِ تَطْوُوْنَ تَطْوِيْنَ

تَطْوِيَانِ تَطْوِيْنَ اَطْوِي نَطْوِي مانند يَخْشَى يَخْشَيَانِ يَخْشَوْنَ مضارع مجهول

يُطْوَى يُطْوَيَانِ الخ مانند يُخْشَى يُخْشَيَانِ يُخْشَوْنَ الامر منه اِطْوِ اِطْوِيَا اِطْوُوْا اِطْوِي

اِطْوِيَا اِطْوِيْنَ تعليل جمع تكسير و تصغير اين باب مانند باب طَوَى يَطْوِي ست صرف

صغير فعل ثلاثي مجرد مهموز الفا از باب فَعَلَ يَفْعُلُ الامر فرمودن

اَمَرَ يَاْمُرُ اَمْرًا فهو آمِرٌ آمِرَانِ آمِرُوْنَ اَمَرَةٌ اُمَّارٌ اُمَّرٌ اُمَرٌ اُمَرَاءُ اُمَرَانٌ

اِمَارٌ اُمُوْرٌ اُوَيْمِرٌ آمِرَةٌ آمِرَتَانِ آمِرَاتٌ اَوَامِرُ اُمَّرٌ اُوَيْمِرَةٌ وَاُمِرَ

يُؤْمَرُ اَمْرًا فذاك مَاْمُوْرٌ مَاْمُوْرَانِ مَاْمُوْرُوْنَ مَاْمُوْرَةٌ مَاْمُوْرَتَانِ مَاْمُوْرَاتٌ

مَاَمِيْرُ مُاَيْمِيْرٌ مُاَيْمِيْرَةٌ وجه دوم مُوَيْمِيْرٌ مُوَيْمِيْرَةٌ زيرا كه هر جا كه همزه مفتوحه

ماقبل او مضموم باشد جائز ست كه آن همزه را بواو بدل كنند و واو صريح خوانند

لَمْ يَأْمُرْ لَمْ تُؤمَرْ لَا يَأْمُرُ لَا يُؤمَرُ لَنْ يَأْمُرَ لَنْ يُؤمَرَ الامر منه مُرْ لِتُؤمَرْ لِيَأْمُرْ
لِيُؤمَرْ والنهي عنه لَا تَأْمُرْ لَا تُؤمَرْ لَا يَأْمُرْ لَا يُؤمَرْ الظرف منه مَأْمَرٌ مَأْمَرَانِ مَآمِرُ
مُأَيْمِرٌ وجه دوم مُوَيْمِرٌ والآلة منه مِئْمَرٌ مِئْمَرَانِ مَآمِرُ مُأَيْمِرٌ وجه دوم مُوَيْمِرٌ مِئْمَرَةٌ
مِئْمَرَتَانِ مَآمِرُ مُأَيْمِرَةٌ وجه دوم مُوَيْمِرَةٌ مِئْمَارٌ مِئْمَارَانِ مَآمِيرُ مُأَيْمِيرٌ افعل التفضيل
منه آمَرُ آمَرَانِ آمَرُونَ أَوَامِرُ أُوَيْمِرٌ والمؤنث منه أُمْرَى أُمْرَيَانِ أُمْرَيَاتٌ
أُمَرُ أُمَيْرَى ماضي معلوم أَمَرَ أَمَرَا أَمَرُوا مانند نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا الامر منه مُرْ مُرَا
مُرُوا مُرِي مُرَا مُرْنَ مُرَانِّ تَأْمُرُ بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف
كردند ما بعد حذف ساكن را نظر كردند بعين كلمه عين كلمه او مضموم بود همزه
وصل بضم در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسكون آخر آخرش را وقف كردند
علامت وقف سقوط حركت شد أُؤْمُرْ شد بعده هر دو همزه را حذف كردند
خلاف القياس مُرْ شد و هر همزه ساكن را بر وفق حركت ماقبل بدل كردن جائز است
اگر ماقبل او همزه نباشد و اگر ماقبل او همزه باشد آنجا بدل كردن همزه ثاني بر
وفق حركت ماقبل واجبست چنانچه يَأْمُرُ و يُؤمَرُ و مِئْمَرٌ درينجا دو وجه رواست
اين مثال جواز ابدال همزه است
همزه را صريح بخوانند يا بدل كنند و هر جا كه دو همزه در يك جا جمع شوند اول متحرك
ثاني ساكن واجبست بدل همزه ثاني بر وفق حركت ماقبل چنانچه آمَنَ إِيمَانًا أُومِنُ
و هر جا كه دو همزه متحرك در يك جا جمع شوند اگر يكي ازيشان مكسور بود ثاني را بياء
بدل كردن واجبست چنانچه أَأْمُرُ أُؤَيْمِرُ صرف صغير فعل ثاني مجرد مهموز الفا از باب

فَعَلَ یَفْعَلُ الاَدَبُ فرہنگ و پاس و شگفت و نگہداشت حد ہر چیز و دانش اَدَبَ
یَأْدِبُ اَدْبًا فہو آدِبٌ آدِبَانِ آدِبُوْنَ اَدَبَۃٌ اُدَّابٌ اُدَّبٌ اُدُبٌ اُدَبَاءُ اُدْبَانٌ
اِدَابٌ اُدُوْبٌ اَدِیْبٌ کما دِبَۃٌ آدِبَتَانِ آدِبَاتٌ اَدَاوِبُ اُدَّبٌ اَدِیْبَۃٌ وادِبَ
یُوْدَبُ اَدْبًا فذاک مَادُوْبٌ مَادُوْبَانِ مَادُوْبُوْنَ مَادُوْبَۃٌ مَادُوْبَتَانِ مَادُوْبَاتٌ
مَآدِیْبُ مَادِیْبٌ مَادِیْبَۃٌ لَمْ یَأْدِبْ لَمْ یُوْدَبْ لَا یَأْدِبُ لَا یُوْدَبُ لَنْ یَأْدِبَ لَنْ
یُوْدَبَ الامر منہ اِیْدِبْ لِتُوْدَبْ لِیَأْدِبْ لِیُوْدَبْ والنہی عنہ لَا تَأْدِبْ لَا تُوْدَبْ
لَا یَأْدِبْ لَا یُوْدَبْ الظرف منہ مَأْدَبٌ مَأْدَبَانِ مَآدِبُ مَآدِیْبُ والآلۃ منہ مِیْدَبٌ
مِیْدَبَانِ مَآدِبُ مَآدِیْبُ مِیْدَبَۃٌ مِیْدَبَتَانِ مَآدِبُ مَآدِیْبَۃٌ مِیْدَابٌ مِیْدَابَانِ
١٣١ مَآدِیْبُ مَآدِیْبُ افعل التفضیل منہ آدَبُ آدَبَانِ آدَبُوْنَ اَوَادِبُ اُوَیْدِبٌ والمؤنث
منہ اُدْبٰی اُدْبَیَانِ اُدْبَیَاتٌ اُدَبٌ اُدَیْبٰی ماضی معلوم اَدَبَ اَدَبَا اَدَبُوْا اَدَبَتْ
اَدَبَتَا اَدَبْنَ اَدَبْتَ اَدَبْتُمَا اَدَبْتُمْ اَدَبْتِ اَدَبْتُمَا اَدَبْتُنَّ اَدَبْتُ اَدَبْنَا ماضی مجہول
اُدِبَ اُدِبَا اُدِبُوْا اُدِبَتْ اُدِبَتَا اُدِبْنَ اُدِبْتَ اُدِبْتُمَا اُدِبْتُمْ اُدِبْتِ اُدِبْتُمَا اُدِبْتُنَّ
اُدِبْتُ اُدِبْنَا مضارع معلوم یَأْدِبُ یَأْدِبَانِ یَأْدِبُوْنَ تا آخر مضارع مجہول یُوْدَبُ
یُوْدَبَانِ یُوْدَبُوْنَ تا آخر الامر منہ اِیْدِبْ اِیْدِبَا اِیْدِبُوْا اِیْدِبِیْ اِیْدِبَا اِیْدِبْنَ اِیْدِبْ
را از تَأْدِبُ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند
نظر کردند بعین کلمہ عین کلمہ او مکسور بود ہمزہ وصل مکسور در اولش درآوردند امر حاضر باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اِیْدِبْ گردید بعدہ

ادبا مأدبۃ بفتح الدال وضمہا مہمانی مأدب ج ۱۲ مرام و منتہی الارب فی لغات العرب

٥١

ہمزہ ساکن ما قبل مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند ایذر شد صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد
مہموز العین باب فَعَلَ یَفْعَلُ اَلزَّئِیْرُ بانگ شیر و غریدن وی زَأَرَ یَزْأَرُ زَأْراً
فهو زائر زائران زائرون زائرة زُئّار زُآر زُئَّر زُءَراء زُءْران زِئار
زُءُور زُءَّر و زائر زائرة زائرتان زائرات زوائر زُءَّر زُوّر و زائرة فزُئِرَ یُزْأَرُ
زأرا فذاك مزءور مزءوران مزءورون مزءورة مزءورتان مزءورات
مزائیر مزیئیر مزیئیرة لم یزأر لم یُزأر لا یزأر لا یُزأر لن یزأر لن یُزأر
الامر منه ازأر لتُزأر لیزأر لیُزأر والنهی عنه لا تزأر لا تُزأر لا یزأر لا یُزأر
الظرف منه مزأر مزأران مزائر مزیئر والآلة منه مِزأر مِزأران مزائر
مُزیئر مِزأرة مِزأرتان مزائر مُزیئرة مِزْآر مِزْآران مزائیر مُزیئیر
افعل التفضیل منه أزأر أزأران أزأرون أزائر أُزیئر والمؤنث منه زُءْرَی
زُءْرَیانِ زُءْرَیاتٌ زُءَر زُءَیْرَی الامر منه اِزْأَرْ اِزْأَرا اِزْأَرُوا اِزْأَرِی
اِزْأَرا اِزْأَرْنَ صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مہموز اللام از باب فَعَلَ
یَفْعَلُ اَلْهَنَاءُ گوارا شدن طعام و شراب عطا دادن هَنَأَ یَهْنَأُ هَنْأً فهو هانِئٌ
هانِئانِ هانِئونَ هَنَأَةٌ هُنّاءٌ هُنّأٌ هُنَّئٌ هُنَّاءٌ هُنّآن هِناءٌ هُنوءٌ هُوَیْنِئٌ هانِئةٌ
هانِئتانِ هانِئاتٌ هَوانِئُ هُنّأٌ هُوَیْنِئَةٌ وهُنِئَ یُهْنَأُ هَنْأً فذاك مَهْنُوءٌ مَهْنُوءانِ
مَهْنُوءُونَ مَهْنُوءَةٌ مَهْنُوءَتانِ مَهْنُوءاتٌ مَهانِئُ مُهَیْنِئَةٌ لم یَهْنَأْ لم یُهْنَأْ لا
یَهْنَأُ لا یُهْنَأُ لن یَهْنَأَ لن یُهْنَأَ الامر منه اِهْنَأْ لِتُهْنَأْ لِیَهْنَأْ لِیُهْنَأْ والنهی عنه

٥٢

الهناء گوارا شدن طعام و شراب مع بفتحهما و بضمهما مع ...

١٣٣

لا تُهْنَأْ لا أُهْنَأْ لا يُهْنَأْ لا يُهْنَأْ الظرف منه مَهْنَأٌ مَهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ والآلة
منه مِهْنَأٌ مِهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ مِهْنَأَةٌ مِهْنَأَتَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ
مَهَانِيْئُ مُهَيْنِيْئٌ افعل التفضيل منه اَهْنَأُ اَهْنَآنِ اَهْنَؤُوْنَ اَهَانِئُ اُهَيْنِئٌ و
المؤنث منه هُنْأَى هُنْأَيَانِ هُنْأَيَاتٌ هُنَأٌ هُنَيْأَى صرف صغير فعل ثلاثي مجرد مهموز
اللام از باب فَعَلَ يَفْعَلُ و فَعِلَ يَفْعَلُ و فَعُلَ يَفْعُلُ اَلْهَنَاءُ عطا دادن
هَنَأَ يَهْنِئُ هَنْأً فهو هَانِئٌ هَانِئَانِ هَانِئُوْنَ هُنَاةٌ هُنَّاءٌ هُنَّأٌ هُنَّاءٌ هِنَاءٌ
هُنَّاءٌ هُنُوْءٌ هُوَيْنِئٌ هَانِئَةٌ هَانِئَتَانِ هَانِئَاتٌ هَوَانِئُ هُنَّأٌ هُوَيْنِئَةٌ وهُنِئَ يُهْنَأُ
هَنْأً فذاك مَهْنُوْءٌ مَهْنُوْءَانِ مَهْنُوْءُوْنَ مَهْنُوْءَةٌ مَهْنُوْءَتَانِ مَهْنُوْءَاتٌ
مَهَانِيْئُ مُهَيْنِيْئٌ مُهَيْنِيْئَةٌ لم يَهْنِئْ لم يُهْنَأْ لا يَهْنِئُ لا يُهْنَأُ لن يَهْنِئَ لن يُهْنَأَ
الامر منه اِهْنِئْ لِتُهْنَأْ لِيَهْنِئْ لِيُهْنَأْ والنهي عنه لا تَهْنِئْ لا تُهْنَأْ لا يَهْنِئْ لا يُهْنَأْ
الظرف منه مَهْنِئٌ مَهْنِئَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ والآلة منه مِهْنَأٌ مِهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ
مِهْنَأَةٌ مِهْنَأَتَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ مَهَانِيْئُ مُهَيْنِيْئٌ افعل التفضيل منه
اَهْنَأُ اَهْنَآنِ اَهْنَؤُوْنَ اَهَانِئُ اُهَيْنِئٌ والمؤنث منه هُنْأَى هُنْأَيَانِ هُنْأَيَاتٌ
هُنَأٌ هُنَيْأَى صرف صغير فعل ثلاثي مجرد مهموز اللام واجوف يائي
از باب فَعَلَ يَفْعِلُ اَلْمَجِيْءُ والْجِيَاءَةُ آمدن جَاءَ يَجِيْءُ مَجِيْئًا وجِيَاءَةً فهو جَاءٍ
جَائِيَانِ جَاؤُوْنَ جَاءَةٌ جِيَاءٌ جُيَّءٌ جُيَّأٌ جُيَّاءٌ جِيْئَانٌ جِيَاءٌ جُيُوْءٌ جُوَيْءٍ
جَائِيَةٌ جَائِيَتَانِ جَائِيَاتٌ جَوَاءٍ جُوَيْئِيَةٌ وجِيْءَ يُجَاءُ مَجِيْئًا وجِيَاءَةً

فذاک مجیء مجیئان مجیئون مجیئة مجیئتان مجیئات مجائی مجیییء مجییئة لم
یجئ لم یجأ لا یجیء لا یجاء لن یجیء لن یجاء الامر منہ جئ لتجأ لیجئ لیجأ والنہی
لا تجئ لا تجأ لا یجئ لا یجأ الظرف منہ مجیء مجیئان مجایا مجیییء والآلۃ منہ مجیاء
مجیاءان مجایا مجیییء مجیئۃ مجیئتان مجایا مجییئۃ مجیاء مجیاءان مجاییء مجیییء
افعل التفضیل منہ اجیأ اجیآن اجیؤون اجایا اجییء والمؤنث منہ جیئی جیئیان
جیئیات جیی جییئی ماضی معلوم جآء جآءا جآءوا جآءت جآءتا جئن جئت جئتما
جئتم جئت جئتما جئتن جئت جئنا ماضی مجہول جیء جیئا جیئوا جیئت جیئتا جئن
جئت جئتما جئتم جئت جئتما جئتن جئت جئنا مضارع معلوم یجیء یجیئان یجیئون
تجیء تجیئان یجئن تجیء تجیئان تجیئون تجیئین تجیئان تجئن اجیء نجیء
مضارع مجہول یجاء یجآءان یجاءون تجاء تجاءان یجأن تجاء تجاءان
تجاءون تجائین تجاءان تجأن اجاء نجاء جآء در اصل جیأ بود یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جآء شد و برین قیاس ست تا جآءتا جئن در
اصل جیأن بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و ہمزہ الف را حذف کردند جأن شد بعدہ فتح جیم را بکسرہ بدل کردند
تا دلالت کند بر حذف یا جئن شد و تا رسد کہ گوئی ہمزہ ساکن ما قبل او مکسور آن ہمزہ
را بیا بدل کردند جین شد و برین قیاس ست تا جئنا تعلیل دوم جئن در اصل جیأن
بود نقل کردند از جیأن بہ جیئن آوردند کسرہ بر یا ثقیل بود نقل کردہ بما قبل دادند

۱۳۴

۱۳۵

۵۳

بعد از سلبِ حرکتِ ماقبل التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و همزه یا را حذف کردند
جِئْنَ شد و برین قیاس است تا جِئْتُنَّ یَجِیْءُ در اصل یَجْیِئُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل
کرده بماقبل دادند یَجِیْءُ شد و برین قیاس است در باقی صیغهای مگر در یَجِئْنَ و تَجِئْنَ
که یا بالتقاءِ ساکنین افتاد چنانچه در جِئْنَ یَجِئْنَ در اصل یَجْیِئْنَ بود کسره بر یا ثقیل
بود نقل کرده بماقبل دادند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و همزه یا را حذف کردند یَجِئْنَ
شد و قرار رسد که گوئی که همزه ساکن ماقبل مکسور آن همزه را بیا بدل کردند یَجِیْنَ شد
یُجَاءُ در اصل یُجْیَأُ بود یا متحرک ماقبل و حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقل کرده بماقبل
دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل مفتوح گشت آن یا را با لف بدل کردند
یُجَاءُ شد و برین قیاس است در باقی صیغها مگر در یُجَأْنَ و تُجَأْنَ که در اصل یُجْیَأْنَ
و تُجْیَأْنَ بود یا متحرک ماقبل و حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده
یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل مفتوح گشت آن یا را با لف بدل کردند التقاءِ ساکنین
شد میانِ الف و همزه الف را حذف کردند یُجَأْنَ و تُجَأْنَ شد و قرار رسد که گوئی همزه
ساکن ماقبل مفتوح آن همزه را با لف بدل کردند یُجَانَ و تُجَانَ شد جَاءٍ در اصل
جَایِئٌ بود بتقدیم الیاءِ علی الهمزة یا واقع شد بعد الف زائده و در اصل بسلامت نمانده است
آن یا را بهمزه بدل کردند جَاءِئٌ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان
مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جَاءِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد
میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند جَاءٍ شد و این مذهب سیبویه است اما بر مذهب

خلیل قلب مکانی نموده یارا بجای ہمزه بردند وہمزه را بجای یا تحرزا عن اجتماع الاعلالین جایئ شد بعده اعلال قاض کردند جاء شد جاءیان در اصل جاءین بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یارا بہمزه بدل کردند جاءءان شد بعده دو ہمزه دریک کلمه بہم آمدند یکی ازیشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جاءیان شد یا قلب مکانی کردند جاءون در اصل جایئون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یارا بہمزه بدل کردند جاءءون شد بعده دو ہمزه دریک کلمه بہم آمدند یکی ازیشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جاییون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یارا حذف کردند جاءون شد تعلیل دوم جاءون در اصل جایئون بود قلب مکانی کرده ہمزه را بجای یا آوردند و یارا بجای ہمزه جاییون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یارا حذف کردند جاءون شد جاءة جمع تکسیر از ان جاء است جاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئ بود حرف اول مفتوح بود و ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آورده الف وحدانرا حذف کردند جیاءة شد بعده یا متحرک ماقبل مفتوح آن یارا بالف بدل کردند جاءة شد جیاء جمع تکسیر از ان جاء است جاء اسم وحدان بود

چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش که جای
بود حرف اول را ضم دادند وثالث را شد و ساخته فتح دادند بعد مشدد الف
جمع تکسیر درآوردند والف وحدانرا حذف کردند جُنَاءٌ شد جُنَّى جمع تکسیر ازان جاءٍ ست
جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش
که جائی بود حرف اول را ضم دادند وثالث را شد و ساخته فتح دادند والف
وحدانرا حذف کردند جُنَّى شد جُنَّى جمع تکسیر ازان جاءٍ ست جاءٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول
را ضم دادند وثالث را سکون ساخته الف وحدانرا حذف کردند جُنِّي شد بعده
ضمه جیم را بکسره بدل کردند ازجهت مناسبت یا جِنِّي شد جنیاء جمع تکسیر ازان
جاءٍ ست جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
ردکردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را ضم دادند وثالث را فتح دادند
ودر آخراو الف ممدوده درآورده الف وحدانرا حذف کردند جُنَيَاءُ شد بعده
ضمه جیم را بکسره بدل کردند ازجهت مناسبت یا ویارا ساکن کردند ازجهت
تخفیف جِنْيَاءُ شد جُنْيَانٌ جمع تکسیر ازان جاءٍ ست جاءٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش که جائی
بود حرف اول را ضم دادند وثالث را سکون ساخته درآخراو الف ونون
مزیدتان درآورده الف وحدانرا حذف کردند جُنْيَانٌ شد بعده ضمه جیم را

۱۳۶

بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِئِیَانُ شد جِیَاءٌ جمع تکسیر از ان جَاءٍ ست
جَاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی
اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح بعد ثالث الف
جمع تکسیر در آورده الف وحدانرا حذف کردند جِیَاءٌ شد جُیُوْءٌ جمع تکسیر از ان
جَاءٍ ست جَاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول و ثالث را ضم دادند و بعد
ثالث واو مسکونه در آورده الف وحدانرا حذف کردند جُیُوْءٌ شد جُوَيْءٌ
تصغیر از ان جَاءٍ ست جَاءٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل
حرکت نبود او را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند جُوَيْيِئٌ
شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند جُوَيِّئٌ شد جَائِيَةٌ جَائِيَتَانِ جَائِيَاتٌ جَوَاءٍ جُيَّىٌ جُوَيْئِيَةٌ
جَائِيَةٌ در اصل جَايِئَةٌ بود یا واقع شد بعد از الف اسم فاعل و در اصل بسلامت
نمانده ست آن یا را بهمزه بدل کردند جَائِئَةٌ شد بعده دو همزه دریک کلمه بهم
آمدند یکی از ایشان مکسور بود و ثانیه را بیا بدل کردند جَائِيَةٌ شد و تعلیل دوم
جَائِيَةٌ در اصل جَايِئَةٌ بود قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای
همزه جَائِيَةٌ شد و برین قیاس ست در باقی صیغهای این باب نیز جَوَاءٍ جمع

تکسیر ازان جَائیۃٌ ست جَائِمۃٌ اسمِ وُحدان بود چون خواستند کہ اسمِ وُحدانرا
جمع تکسیر کنندر دکردند بسوئی اصلش کہ جائیۃٌ بود حرف اول مفتوح بود و
ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحہ بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
وحدفیکہ مابعد جمع تکسیر بود آنرا حرکتِ کسرہ دادند وتاء وُحدانرا حذف کردند
جَوَائِیُ شد بعدہ یا واقع شد بعد الفِ فَوَاعِلُ و ماقبل الف نیز حرف علت ست آن
یارا بہمزہ بدل کردند جَوَائِئُ شد بعدہ دو ہمزہ در یک کلمہ بہم آمدند یکی ازیشان
مکسور بود و ثانیہ را بیا بدل کردند جَوَائِیُ شد بعدہ ہمزۂ مکسورہ واقع شد میان
الف ویا آن ہمزہ را بیاء مفتوحہ بدل کردند جَوَایِیُ شد بعدہ یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یارا بالف بدل کردند جَوَایَا شد تعلیل دوم جَوَایَا جمع تکسیر ازان
جَائِیَۃٌ ست جَائِیَۃٌ اسمِ وُحدان بود چون خواستند کہ اسمِ وُحدانرا جمع تکسیر کنند
ردکردند بسوئی اصلش کہ جَایِیَۃٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحہ بدل کردند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردہ تاء وُحدانرا
حذف کردند جَوَایِیُ شد بعدہ قلب مکانی کردہ ہمزہ را بجائی یا بردند و یارا بجائے
ہمزہ جَوَائِیُ شد بعدہ ہمزۂ مکسورہ واقع شد میان الف ویا آن ہمزہ را بیائی
مفتوحہ بدل کردند جَوَایِیُ شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل
کردند جَوَایَا شد حُبّیٰ جمع تکسیر ازان جَائِیَۃٌ ست جائِیَۃٌ اسمِ وُحدان بود چون
خواستند کہ اسمِ وُحدانرا جمع تکسیر کنندر دکردند بسوئی اصلش کہ جَایِیَۃٌ بود حرف

اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساختند فتح دادند و الف و تاء وحدانرا حذف

کردند حُيَيٌّ شد جُوَيْئِيَةٌ تصغیر از ان جَائِيَةٌ ست جَائِيَةٌ اسم مکبر بود و چون خواستند

که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَايِئَةٌ بود حرف اول

را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم

جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا حرکت کسره دادند

جُوَيْئِيَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک

اول را در دوم ادغام کردند جُوَيِّئَةٌ شد و نیز ترا رسد که گوئی همزه مفتوحه ماقبل او

مکسور آن همزه بیا بدل کردند جُوَيِّيَةٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند جُوَيِّيَةٌ

شد بعده کسره یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت تاء تانیث جُوَيَّةٌ شد مَجِيْءٌ ۱۴۰

مَجِيْئَانِ مَجِيْئُوْنَ مَجَائِيُ مُجَيِّئٌ مَجْيِئٌ در اصل مَجْيُوءٌ بود ضمه بریا ثقیل بود نقل

کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو نزد بعضی اول افتاد لان

الثانی علامة والعلامة لا تحذف مَجُوْءٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند

تا دلالت کند بر حذف یا بعده واو ساکن ماقبل مکسور آنواو را بیا بدل کردند

مَجِيْءٌ شد بروزن مَفِيْلٌ نزد بعضی ثانی افتاد لان الثانی زائدة والزائدة

احق بالحذف مَجُيْءٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَجِيْءٌ

شد بروزن مَفِعْلٌ و برین قیاس است در صیغهای باقی مَجَائِيُ جمع تکسیر از ان مَجِيْءٌ است

مُجَيِّئٌ اسم وحدانی بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند

اصلش کہ مَجْیُوْءٌ بود حرف اول مفتوح وثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الف جمع
تکسیر درآوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَجَایُوءٌ شد بعده
واو ساکن ماقبل مکسور آنواو را بیا بدل کردند مَجَایِیءٌ شد ونزد بعضی همزه واقع
شد بعده یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مَجَایِيٌ شد بعده دو حرف از یک
جنس ویک کلمه بهم آمدند اول را در دوم ادغام کردند وتنوین تمکن را نیز حذف کردند
برای منع صرف مَجَایِيّ شد مُجَیِّيٌ تصغیر ازان مَجِيٌّ ست مَجِيٌّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجِیُوءٌ بود حرف اول را
ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یار تصغیر درآوردند وحرفیکه مابعد یار تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُجَیِّوءٌ شد بعده واو ساکن ماقبل مکسور آنواو را بیا بدل کردند مُجَیِّيءٌ
شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود اول را در دوم
ادغام کردند مُجَیِّيٌّ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مُجَیِّيٌ شد مَجِیئَةٌ مَجِیئَتَانِ
مَجِیئَاتٌ مَجَایِيُّ مُجَیِّئَةٌ مَجَایِيُّ جمع تکسیر ازان مَجِیئَةٌ ست مَجِیئَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجِیُوءَةٌ بود
حرف اول مفتوح ست وثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند وحرفیکه
مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَجَایُوءَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل مکسور
آنواو را بیا بدل کردند مَجَایِیئَةٌ شد تاء وحدانرا حذف کردند مَجَایِيُّ شد مُجَیِّئَةٌ تصغیر
ازان مَجِیئَةٌ ست مَجِیئَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند.

و مهموز عین چون سَأَلَ ودر اُس مهموز لام چون قَرَأَ ... ومعتل آن باشد که حرفی از حروف اصلی او حرف علت باشد وحروف علت سه است واو والف ویا که مجموعه وای

بسوی اصلش که مُجیُوِیَۃ بود حرف اول را ضم داده و ثانی را فتح و سوم جا یار تصغیر در آوردند
و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُجَیْیِوَۃٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُجَیْیِیَۃٌ شد بعده دو حرف از یکجنس یکلمه بهم آمدند نخستین حرف
از یشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّیَۃٌ شد بعده یار ثالث را حذف کردند
مُجَیِّئَۃٌ شد و تترا رسد که گوئی همزه مفتوح ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند مُجَیِّیَۃٌ
شد بعده یا ثالث را حذف کردند مُجَیَّۃٌ شد بعده کسره یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت
تا تانیث مُجَیَّۃٌ شد لَمْ یَجِیْ در اصل یَجِیْئُ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را
حذف کردند لم یجئ شد و تترا رسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا
بدل کردند لم یجی شد و بر همین قیاس ست در صیغهای واحد معلوم و مجهول و در یجیئن
و تجیئن الامر منه جئ جیئا جیئوا اجیئی جیئا جیئن جئ را از تجیئ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا
و همزه یا را حذف کردند جئ شد و تترا رسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن
همزه را بیا بدل کردند جی شد تعلیل دوم جئ در اصل اِجیئ بود ماخوذ از تجیئ تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه
او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را

مهموز آن آنکه عین مهموز آن باشد که بجای فاء فعل ولام فعل وسے حرف علت باشد چون وسٹے دوجی و لفیف مقرون آن باشد که بجای عین فعل ولام فعل سے حرف علت باشد چون

142

۱۴۳

وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِجْئِیْ گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود
نقل کرده بما قبل دادند التقای ساکنین شد میان یٰ و همزه یا را حذف کردند اِجئِ شد
بعده بحرکت جیم از همزهٔ وصل استغنا حاصل شد همزه را نیز حذف کردند جِئِ شد و ترا
رسد که گوئی همزهٔ ساکن ماقبل مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جِي شد و در باقی صیغهای
نیز تعلیل بهمین وجه است و در صیغهای امر بالام و نهی و ترا رسد که گوئی تا آخر الظرف
مَجِیْئٌ مَجِیْئَانِ مَجَائِیُ مُجَیِّئٌ مَجِیْئٌ در اصل مَجْیِئٌ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند مَجِیْئٌ شد و برین قیاس است مَجِیْئَانِ مَجَایا جمع تکسیر از آن مَجِیْئٌ است مَجِیْئٌ اسم
وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْیِئٌ
بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند مَجَایِئُ
شد بعده قلب مکانی کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِیُ شد بعده
همزهٔ مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند مَجَایِیُ شد
بعده یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مَجَایَا شد مُجَیِّئٌ تصغیر از آن
مَجِیْئٌ است مَجِیْئٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَجْیِئٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند
مُجَیْیِئٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول
را در دوم ادغام کردند مُجَیِّئٌ شد و آلاله منه مَجِیْئٌ مَجِیْئَانِ مَجَایَا مُجَیِّئٌ مَجَایَا جمع
تکسیر از آن مَجِیْئٌ است مَجِیْئٌ اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدان را

قانون اگر همزهٔ منفرده متحرک باشد و ما قبل آن ساکن روا باشد که حرکت همزه نقل کرده بما قبل دهند و همزه را حذف کنند برای تخفیف چون یسل و قد افلح که در اصل یسأل و قد أفلح بوده است

جمع تکسیر کنند حرفِ اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الفِ جمع تکسیر درآوردند و حرفیکه
ما بعدِ الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَجَايِئُ شد بعده قلبِ مکانی کردند همزه را
بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِيُ شد بعده همزهٔ مکسوره و ثقیل شد میانِ الف و یا آن
همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مَجَايِيُ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند مَجَايَا شد مُجَيِّئٌ تصغیر از ان مَجِيْءٌ ست مَجِيْءٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاءِ تصغیر درآوردند
و حرفیکه ما بعدِ یاءِ تصغیر بود آنرا کسره دادند مُجَيْيِئٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُجَيِّئٌ شد مَجِيْئَةٌ مَجِيْئَتَانِ
مَجَايَا مُجَيِّئَةٌ مَجَايَا جمع تکسیر از ان مَجِيْئَةٌ ست مَجِيْئَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الفِ جمع تکسیر درآوردند
و حرفیکه ما بعدِ الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَجَايِئَةٌ شد بعده قلب مکانی کردند همزه را
بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِيَةٌ شد بعده همزهٔ مکسوره و ثقیل شد میانِ الف
و یا آن همزه را بیاءِ مفتوحه بدل کردند مَجَايِيَةٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند مَجَايَاةٌ شد بعده تاءِ وحدان و تنوین تمکن را نیز حذف کردند برای منع
صرف مَجَايَا گردید مُجَيِّئَةٌ تصغیر از ان مَجِيْئَةٌ ست مَجِيْئَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاءِ تصغیر درآوردند
و حرفیکه ما بعدِ یاءِ تصغیر بود آنرا کسره دادند مُجَيْيِئَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه

بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّئَةٌ
شد مَجِیًّا آن مَجَایِیُ جمع تکسیر از ان مَجِیًّا ست مَجِیًّا اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند
وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَجَایِیُ شد بعده همزه واقع
شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مَجَایِیُ شد بعده دو حرف از یک جنس در
یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَجَایِیّ شد مُجَیِّیّ
تصغیر از ان مَجِیًّا ست مَجِیًّا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح وسوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء
تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مُجَیِّیِیُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن
بود اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّیُ شد بعده همزه واقع شد بعد یا مده زائده
آن همزه را بیا بدل کردند بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّیّ شد افعل التفضیل اَجْیَأُ اَجْیَئَانِ اَجْیَئُوْنَ
اَجَایَا اُجَیِّئُ اَجَایَا جمع تکسیر از ان اَجْیَأُ ست اَجْیَأُ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم
جا الف جمع تکسیر درآوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَجَایِئُ

شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه اَجائِیُ شد بعده همزهٔ مکسوره و تعسّر میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند اَجایِیُ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند اَجایَا شد اُجَیِّيٌ تصغیر از ان اَجْیَأٌ ست اَجْیَأٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُجَیْيِئٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُجَیِّئٌ شد و المونث منه جَیِّئَۃٌ جَیِّئَانِ جَیِّئَاتٌ جُیَیْئٌ جُیَیِّئٌ جِیَّیْئٌ در اصل جُیَیْئٌ بود ضمهٔ جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِیَیْئٌ شد و برین قیاس ست جَیِّئَانِ جِیَّئَاتٌ جَیَاءُ جمع تکسیر از ان جَیِّئٌ ست جَیِّئٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَیِّئٌ بود حرف اول مضموم ست و ثانی را فتحه داده الف وحدان را حذف کردند جُیَیْئٌ شد جُیَیِّئٌ تصغیر از ان جَیِّئٌ ست جَیِّئٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَیِّئٌ بود حرف اول مضموم ست و ثانی را فتح دادند و سوم جا یای تصغیر در آوردند جُیَیْئٌ شد و ترا رسد که گوئی همزهٔ مفتوحه ما قبل او یای ساکنه مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند جُیَیْيٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُیَیٌّ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز الفاء و ناقص یائی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ الاِتْیَانُ و الاتی

آمدن بتعلیل ین باب مانند رمی یرمی است اتی یاتی اتیا واتیانا فهو آت اتیا آتون اتاة آتات ای اتی اتیا اتیان اتاء ای اوتیت آتیة آتیتان آتیات اوات ای اوتیة واتی یوتی اتیا واتیانا فذاک ماتی ای ماتیان ماتیون ماتیة ماتیتان ماتیات ای ماتی ماتیة لم یات لم یوت لا یاتی لا یوتی لن یاتی لن یوتی الامر منه ائت لیوت لیات لیوت والنهی عنه لا تات لا توت لا یات لا یوت الظرف منه ماتی ماتیان ماتٍ ماتیة والاله منه میتی میتیان ماتٍ ماتیة میتاة میتاتان ماتٍ ماتیة میتاء میتاءان ای ماتی افعل التفضیل منه آتی آتیان آتون اوات اوتیة والمونث منه اتیی اتیان اتیات ای اتیی
ماضی معلوم اتی اتیا اتوا مانند رمی رمیا رموا ماضی مجهول اتی اتیا اتوا مانند رمی رمیا رموا مضارع معلوم یاتی یاتیان یاتون الخ مانند یرمی یرمیان یرمون مضارع مجهول یوتی یوتیان یوتون مانند یرمی یرمیان یرمون الامر منه ایت ایتیا ایتوا ایتی ایتیا ایتین بعضی هر دو همزه را حذف کنند لکثرة الاستعمال تِ تیا توا تی تیا تین میخوانند صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز العین و مثال واوی از باب فعل یفعل الوأد زنده بگور کردن وأد یئد وأدا فهو وائد وائدان وائدون وائدة وائدتان وائدات اواید وؤد وؤاد وؤد وؤداء وؤدان وءاد وؤود اوئیدة وائدة وائدتان وائدات اواید وؤد اوئیدة ووئد یوأد وأدا فذاک موؤود موؤودان موؤودون موؤودة موؤودتان موؤودات موائید

مُوْئِيْدٌ مُوْئِيْدَةٌ لَمْ يَئِدْ لَمْ يُوْءَدْ وَلَا يَئِدُ لَا يُوْءَدُ وَلَنْ يَئِدَ لَنْ يُوْءَدَ الامر منه اِدْ
لِتُوْءَدْ لِيَئِدْ لِيُوْءَدْ والنهي عنه لَا تَئِدْ لَا تُوْءَدْ لَا يَئِدْ لَا يُوْءَدْ الظرف منه مَوْئِدٌ مَوْئِدَانِ
مَوَائِدُ مُوَيْئِدٌ والآلة منه مِيْئَدٌ مِيْئَدَانِ مَوَائِدُ مُوَيْئِدٌ مِيْئَدَةٌ مِيْئَدَتَانِ مَوَائِدُ مُوَيْئِدَةٌ
مِيْئَادٌ مِيْئَادَانِ مَوَائِيْدُ مُوَيْئِيْدٌ افعل التفضيل منه اَوْأَدُ اَوْأَدَانِ اَوْأَدُوْنَ اَوَائِدُ
اُوَيْئِدٌ والمؤنث منه وُؤْدَى وُؤْدَيَانِ وُؤْدَيَاتٌ وُؤَدٌ وُوَيْدَى ماضي معلوم وَأَدَ
وَأَدَا وَأَدُوا الخ ماضي مجهول وُئِدَ وُئِدَا وُئِدُوا الخ مضارع معلوم يَئِدُ يَئِدَانِ يَئِدُوْنَ الخ
مضارع مجهول يُوْءَدُ يُوْءَدَانِ يُوْءَدُوْنَ الخ امر اِدْ اِدَا اِدُوْا اِدِيْ اِدَا اِدْنَ حرف

صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز الفا و لفیف مقرون از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

الاُوِيُّ پناه گرفتن اَوَى يَاْوِي اُوِيًّا فهو آوٍ آوِيَانِ آوُوْنَ اُوَّاةٌ اُوَّاءٌ اُوَّيٌ
اِيٌّ اُوَيٌّ اِيَايَانِ اَوَاءٍ اُوَيٌّ اُوَيٌّ آوِيَةٌ آوِيَتَانِ آوِيَاتٌ اَوَاءٍ اُوَيٌّ اُوَيَّةٌ
وَاُوِيَ يُؤْوَى اُوِيًّا فذاك مَاْوِيٌّ مَاْوِيَّانِ مَاْوِيُّوْنَ مَاْوِيَّةٌ مَاْوِيَّتَانِ مَاْوِيَّاتٌ
مَآوٍ مُيَيْوِيٌّ مُيَيْوِيَّةٌ لَمْ يَاْوِ لَمْ يُؤْوَ لَا يَاْوِيْ لَا يُؤْوَى لَنْ يَاْوِيَ لَنْ يُؤْوَى
الامر منه اِيْوِ لِتُؤْوَ لِيَاْوِ لِيُؤْوَ والنهي عنه لَا تَاْوِ لَا تُؤْوَ لَا يَاْوِ لَا يُؤْوَ الظرف منه مَاْوًى مَاْوَيَانِ
مَآوٍ مُيَيْوِيٌّ والآلة منه مِئْوًى مِئْوَيَانِ مَآوٍ مُيَيْوِيٌّ مِئْوَاةٌ مِئْوَاتَانِ مَآوٍ مُيَيْوِيَةٌ مِئْوَاءٌ مِئْوَاءَانِ
مَآوِيٌّ مُيَيْوِيٌّ افعل التفضيل منه آوَى آوَيَانِ آوَوْنَ اَوَاءٍ اُوَيٍّ والمؤنث منه اُيَّى
اُيَّيَانِ اُيَّيَاتٌ اُوًى اُوَيًّى اين باب مانند طَوَى يَطْوِي تعليل يافت ماضي معلوم اَوَى اَوَيَا اَوَوْا الخ
مانند تعليل رَمَى رَمَيَا رَمَوْا ماضي مجهول اُوِيَ اُوِيَا اُوُوْا تا آخر مانند تعليل رُمِيَ رُمِيَا رُمُوْا

تا آخر مضارع معلوم يَأْوِي يَأْوِيَانِ الخ مانند يَرْمِي يَرْمِيَانِ تا آخر يُؤْوَى يُؤْوَيَانِ

تا آخر مانند يُرْمَى يُرْمَيَانِ تا آخر امر حاضر معلوم اِيْوِ اِيْوِيَا اِيْوُوا اِيْوِي اِيْوِيَا اِيْوِينَ

صرف صغير فعل ثلاثي مجرد مهموز العين و لفيف مفروق از باب فَعَلَ

يَفْعِلُ اَلْوَأْيُ وعده كردن وَأَى يَأْيِي وَأْيًا فهو وَاءٍ وَاءِيَانِ وَاءُونَ وُءَاةٌ

وُءَّاءٌ وُءَّى وُءَّاءٌ وُءَّىٌّ وُءَيٌّ وُءَيَاءُ وُءْيَانٌ وِءَاءٌ وُاءٍ اُوَيْءٍ وَاءِيَةٌ وَاءِيَتَانِ

وَاءِيَاتٌ اَوَايَا وُءَّى اُوَيْءِيَةٌ وَوُءِيَ يُوْءَى وَأْيًا فذاك مَوْءِيٌّ مَوْءِيَّانِ مَوْءِيُّونَ

مَوْءِيَّةٌ مَوْءِيَّتَانِ مَوْءِيَّاتٌ مَوَاءِيُّ مُوَيْءِيٌّ مُوَيْءِيَّةٌ لَمْ يَأْءِ لَمْ يُوْءَ اَلْاَيْءِيُّ اَلْاُوءَى

لَنْ يَأْيِيَ لَنْ يُوْءَى الامر منه ءِ لِيُوءَ لِيَاءِ لِيُوءَ والنهي عنه لَا تَاءِ لَا تُوءَ لَا يَاءِ لَا يُوءَ

الظرف منه مَوْءًى مَوْءَيَانِ مَوَاءٍ مُوَيْءِيٌّ والآلة منه مِيْءًى مِيْءَيَانِ مَوَاءٍ مُوَيْءِيٌّ مِيْءَاةٌ

مِيْءَاتَانِ مَوَاءٍ مُوَيْءِيَةٌ مِيْءَاءٌ مِيْءَاءَانِ مَوَاءِيُّ مُوَيْءِيٌّ افعل التفضيل منه اَوْءَى

اَوْءَيَانِ اَوْءَوْنَ اَوَاءٍ اُوَيْءِيٌّ والمؤنث منه وُءْيَى وُءْيَيَانِ وُءْيَيَاتٌ وُءًى وُءَيْيَا

بابحون وَقَى يَقِي ست وَأَى وَأْيًا تا آخر چون رَمَى رَمْيًا تا آخر وُءِيَ وُءِيَا الخ چون رُمِيَ

رُمِيَا تا آخر يَأْيِي يَأْيِيَانِ تا آخر چون يَقِي يَقِيَانِ تا آخر يُوْءَى يُوْءَيَانِ تا آخر چون

يُوقَى يُوقَيَانِ تا آخر الامر منه إِ إِيَا إُوا إِي إِيَا إِينَ صرف صغير فعل ثلاثي

مضاعف مجرد از باب فَعَلَ يَفْعُلُ اَلْمَدُّ كشيدن و فرو نظر كردن مَدَّ يَمُدُّ

مَدًّا فهو مَادٌّ مَادَّانِ مَادُّونَ مَادَّةٌ مُدَّدٌ مُدَّادٌ مُدَّدٌ مُدَّدٌ مُدَّاءٌ مُدَّانٌ مِدَادٌ

مُدُودٌ مُوَيْدٌّ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَّاتٌ مَوَادُّ مُدَّدٌ مُوَيْدَّةٌ وَمُدَّ يُمَدُّ

١٤٩

الكلمة فانت بالخيار ان شئت تركتها على حالها وان شئت قلبتها همزة فقلت وعد وعد ووجوه واجوه ووري واوري لاجتماع الواوين ولكن نعمة الاولى ١٢ صراح

مدًّا فذاک ممدودٌ ممدودان ممدودون ممدودة ممدودتان ممدودات
مَمَادِيْدُ مُمَيْدِيْدٌ مُمَيْدِيْدَةٌ لم يَمُدَّ لم يَمْدُدْ لم يَمُدِّ لم يُمَدَّ لم يُمْدَدْ لا يَمُدُّ لا يُمَدُّ لن يَمُدَّ
لن يُمَدَّ الامر منه مُدَّ اُمْدُدْ لِيُمَدَّ لِيُمْدَدْ لِيَمُدَّ لِيَمْدُدْ لِيُمَدِّ لِيُمْدَدْ والنهي عنه لا تَمُدَّ
لا تَمْدُدْ لا تَمُدِّ لا تُمَدَّ لا تُمْدَدْ لا يُمَدِّ لا يُمْدَدْ لا يُمَدَّ لا يُمْدَدْ الظرف منه مَمَدٌّ مَمَدَّان مَمَادُّ
مُمَيْدٌّ والآلة منه مِمَدٌّ مِمَدَّان مَمَادُّ مُمَيْدٌّ مِمَدَّةٌ مِمَدَّتَان مَمَادُّ مُمَيْدَةٌ مِمْدَادٌ
مِمْدَادَان مَمَادِيْدُ مُمَيْدِيْدٌ افعل التفضيل منه اَمَدُّ اَمَدَّان اَمَدُّوْن اَمَادُّ اُمَيْدٌّ
والمؤنث منه مُدَّى مُدَّيَان مُدَّيَاتٌ مُدَدٌ مُدَيْدَى ماضی معلوم مَدَّ مَدَّا مَدُّوْا مَدَّتْ
مَدَّتَا مَدَدْنَ مَدَدْتَ مَدَدْتُمَا مَدَدْتُمْ مَدَدْتِ مَدَدْتُمَا مَدَدْتُنَّ مَدَدْتُ مَدَدْنَا مَدَّ
در اصل مَدَدَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
دوم ادغام کردند مَدَّ شد و برین قیاس ست تا مدّتا مَدَتُّ در اصل مَدَدْتُ بود دال
و تا هر دو قریب المخرج در یک کلمه بهم آمدند دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند مَدَتُّ
شد ماضی مجهول مُدَّ مُدَّا مُدُّوْا مُدَّتْ مُدَّتَا مُدِدْنَ مُدِدْتَ مُدِدْتُمَا مُدِدْتُمْ مُدِدْتِ
مُدِدْتُمَا مُدِدْتُنَّ مُدِدْتُ مُدِدْنَا مُدَّ در اصل مُدِدَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدَّ شد و برین قیاس ست تا مُدّتا
مضارع معلوم يَمُدُّ يَمُدَّانِ يَمُدُّوْنَ تا آخر يَمُدُّ در اصل يَمْدُدُ بود دو حرف از یکجنس در یک
کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند و اول را در دوم ادغام
کردند يَمُدُّ شد و برین قیاس ست تعلیل صیغهای باقی تا آخر در اصل يَمْدُدُ بود دو حرف از یکجنس در

یعنی مُدّ بالضم پیمانه و هو رطل وثلث عند اهل الحجاز و رطلان عند اهل العراق و الصاع اربعة امداد مهپاره از روزگار و ایضاً اسم ما استمددت به من المداد علی القلم مَدّة بالفتح اسم مرة من قولک مددت الشئ

150

یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم اِدّغام کردند مادّ شد و
برین طریق ست در مادّان و مادّون مَدَدَة جمع تکسیر ازان مادّست مادّ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد
بود حرف اوّل مفتوحست و ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آورده الف وحدان
را حذف کردند مَدَدَة شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم اِدّغام کردند مَدّة شد مُدّاد جمع تکسیر ازان مادّست مادّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود
حرف اوّل را ضم دادند و ثالث را مشدّد ساخته فتح دادند بعد ثالث الف جمع تکسیر
در آورده الف وحدان را حذف کردند مُدّاد شد مُدَّد جمع تکسیر ازان مادّست مادّ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مادِد بود حرف اوّل را ضم دادند و ثالث را مشدّد ساخته فتح دادند الف
وحدان را حذف کردند مُدَّد شد مُدّ جمع تکسیر ازان مادّست مادّ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود
حرف اوّل را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند
مُدْد شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم اِدّغام کردند مُدّ شد مَدّان جمع تکسیر ازان مادّست مادّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود

دَنّ بتشدید دال مهمله نام پیمانه و آن نزد اهل عراق دو رطل باشد از صراح ۱۲ غیاث اللغات

حرف اول را ضم دادند و ثالث را فتح دادند و در آخرش الف ممدوده درآورده
الف وحدان را حذف کردند مُدَّاءُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدّاءُ شد مُدّان جمع تکسیر از ان مادٌّ ست مادٌّ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ
بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان درآورده
الف وحدان را حذف کردند مُدْدانٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول را
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدّانٌ شد مَدٌّ مُدُودٌ مانند ضَرْبٌ
ضُرُوبٌ ست اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَیْدٌ تصغیر از ان مادٌّ ست مادٌّ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را
ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر درآوردند
(حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند)
مُوَیْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام
کردند مُوَیْدٌ شد مادّةٌ مادّتانِ مادّاتٌ مَوادُّ مُدَدٌ و مُوَیْدَةٌ مَوادُّ جمع تکسیر از ان مادّةٌ ست
مادّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مادِدَةٌ بود حرف اول مفتوح ست و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند تاء وحدان را حذف کردند مَوادِدُ شد بعده دو حرف
از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَوادُّ شد
مُوَیْدَةٌ تصغیر از ان مادّةٌ ست مادّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند

که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادوة بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت بعد آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا یای تصغیر درآوردند و حرفیکه ما بعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْدِدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُوَیْدَّةٌ شد الظرف منه مَمَدٌّ
مَمَدَّان مَمَادُّ مُمَیْدٌّ مَمَدٌّ در اصل مَمْدَدٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَمَدٌّ شد و برین قیاس است مَمَدَّان مَمَادُّ جمع تکسیر از ان مَمَدٌّ ست مَمَدٌّ اسم وحدان
بعد چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَمْدَدٌ بود
حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند و حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَمَادُّ شد و تنوین تمکن را حذف کردند
برای منع صرف مَمَادُّ شد مُمَیْدٌّ تصغیر از ان مَمَدٌّ ست مَمَدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَمْدَدٌ بود حرف اول را ضم دادند
و ثانی را فتح دادند و سوم جا یای تصغیر درآوردند و حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُمَیْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مُمَیْدٌّ شد و الآلة منه مِمَدٌّ مِمَدَّان مَمَادُّ مُمَیْدٌّ مِمَدٌّ در اصل مِمْدَدٌ بود
بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده

اول را ساکن ثانی را متحرک اول را در دوم ادغام کردند محمدّ شد وبرین قیاس است تعلیل محمدان محامد
جمع تکسیر ازان محمد است محمدّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که مُمْدِدٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند ممادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممادُّ شد وتنوین تمکن را نیز حذف کردند
شد مُمَيْدٌّ تصغیر ازان محمد است محمدّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مُمْدِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح دادند وسوم جا یاء تصغیر درآوردند
وحرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَيْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُمَيْدٌّ شد وجه دوم مُمَيْدٌّ تصغیر ازان
محمد است محمدّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند وثانی
را فتح دادند وسوم جا یاء تصغیر درآوردند مُمَيْدٌّ شد مُمِدَّةٌ مُمِدَّتان ممادُّ مُمَيْدَّةٌ مُمِدَّةٌ در اصل
مُمْدِدَةٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند
بعده اول را ساکن ثانی را متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُمِدَّةٌ شد وبرین قیاس است تعلیل مُمِدَّتان
ممادُّ جمع تکسیر ازان مُمِدَّة است مُمِدَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مُمْدِدَةٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر
درآوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند وتاء وحدان را حذف کردند ممادِدُ
شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه جمع شدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ممادُّ

شد و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مُمَیْدَةٌ تصغیر از ان مَمْدَدَةٌ ست مَمْدَدَةٌ
اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَمْدَدَةٌ بود
حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَیْدِدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هردو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُمَیْدَّةٌ شد وجه دوم مُمَیْدَّةٌ
تصغیر از ان مَمَدَّةٌ ست مَمَدَّةٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَیْدِدَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم
آمدند هردو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُمَیْدَّةٌ شد و بر همین قیاس ۲
ست در تصغیر ظرف و آلة مِمَدٌّ تا آخر بر اصل خود ست افعل التفضیل منه اَمَدُّ اَمَدَّانِ
اَمَدُّونَ آمادٌ اُمَیْدٌ اَمَدُّ در اصل اَمْدَدُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هردو
متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند اَمَدُّ شد و بر همین دو وجه ست صیغه اَمَدُّ تا آن آمادٌ جمع تکسیر از ان
اَمَدُّ ست اَمَدُّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اَمْدَدُ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند آمادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هردو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند آمادٌّ شد اُمَیْدٌ

تصغیر ازان آمدّ ست آمدّ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند
بسوی اصلش که آمدد بود حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاءِ تصغیر
درآوردند و حرفیکه بعد یاءِ تصغیر بود آنرا کسره دادند اُمیدِد شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اُمیدّ شد وجه دوم
اُمیدّ تصغیر ازان آمدّ ست آمدّ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرفِ
اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاءِ تصغیر درآوردند اُمیدّ شد و المونث منه
مُدَیّ مُدَیّانِ مُدَیّاتٌ مُدَیْدِی مُدَیّ در اصل مُدَیْدِی بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَیّ شد و برین قیاس
در مُدَیّانِ و مُدَیّاتٌ مُدٌّ جمع تکسیر ازان مُدّی ست مُدّی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْدِی بود حرفِ اول مضموم
و ثانی را فتح داده الف وحدانرا حذف کردند مُدَدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدٌّ شد مُدَیْدِی تصغیر ازان
مُدّی ست مُدّی اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مُدْدِی بود حرفِ اول مضموم ست و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاءِ تصغیر
درآوردند مُدَیْدِی شد صرفِ صغیر **فعل مضاعف ثلاثی مجرد** الأزّ و الأزیز
بانگ کردن رعد و آواز جوش دیگ و دوشیدن و برانگیختن و براغالیدن ازّ یؤزّ
ازیزا و ازّا فهو ازّ آزّانِ آزّون ازّةٌ ازّازّ ازّ ازّ ازّ ازّاءٌ ازّانِ ازّانٌ ازّ

ازان

۱۵۶

سخت جوشیدن
دیگ از برانگیختن
و براغالیدن
و منه قوله تعالیٰ
تؤزهم ازاً ای
تغریهم علی المعاصی
و در آمیختن یقال
ازرت الشی اذا

بعضه ببعض
ای ببعض احرته
ببعض اکثر
ای بعض بعض
ای بلا الحاء
و نبای الوقار
من الافعال
تعلیل فی تعلیل

سبع صراحی

أُزُوزٌ أُوَيْزٌ أَزَّةٌ آزَّتَانِ آزَّاتٌ أَوَازُّ أُزَّزٌ أُوَيْزَةٌ وَأُزَّيَاتٌ أُزَيْزَا فذاك

مَأْزُوزٌ مَأْزُوزَانِ مَأْزُوزُونَ مَأْزُوزَةٌ مَأْزُوزَتَانِ مَأْزُوزَاتٌ مَآزِيزُ مُؤَيْزِيزٌ

مُؤَيْزِيزَةٌ لَمْ يَؤُزَّ لَمْ يَأْزُزْ لَمْ يُؤَزَّ لَمْ يُؤْزَزْ لَا يَؤُزُّ لَا يُؤَزُّ لَنْ يَؤُزَّ لَنْ يُؤَزَّ

الامر منه أُزَّ أُزُزْ لِتُؤَزَّ لِتُؤْزَزْ لِيُؤَزَّ لِيُؤْزَزْ لِيُؤَزَّ لِيُؤْزَزْ والنهي عنه لا

تَؤُزَّ لا تَأْزُزْ لا تُؤَزَّ لا تُؤْزَزْ لا يُؤَزَّ لا يُؤْزَزْ لا يُؤَزَّ لا يُؤْزَزْ الظرف منه

مَأَزٌّ مَأَزَّانِ مَآزُّ مُؤَيْزٌ والآلة منه مِئَزٌّ مِئَزَّانِ مَآزُّ مُؤَيْزٌ مِئَزَّةٌ مِئَزَّتَانِ مَآزُّ

مُؤَيْزَةٌ مِئْزَازٌ مِئْزَازَانِ مَآزِيزُ مُؤَيْزِيزٌ افعل التفضيل منه أَزُّ أَزَّانِ أَزُّونَ

أَوَازُّ أُوَيْزٌ والمؤنث منه أُزَّى أُزَّيَانِ أُزَّيَاتٌ أُزَزٌ أُزَيْزَى این باب چون مدّ

يمدّ ست در تعلیل وصرف صرف صغیر فعل مضاعف ثلاثی مجرد از باب

فَعَلَ يَفْعِلُ الفِرارُ والفَرُّ گریختن و دندان شیر افگندن ستور و فرّ دندان ستور

نگریستن و باز کاویدن از کاری فَرَّ يَفِرُّ فِرَارًا وَفَرًّا وَمَفَرًّا فهو فَارٌّ فَارَّانِ

فَارُّونَ فَرَّةٌ فُرَّارٌ فُرَّرٌ فُرَّرٌ فُرَّاءٌ فُرَّانٌ فِرَارٌ فُرُورٌ فُوَيْرٌ فَارَّةٌ فَارَّتَانِ

فَارَّاتٌ فَوَارُّ فُرَّرٌ فُوَيْرَةٌ وفُرَّ يُفَرُّ فِرَارًا وفَرًّا ومَفَرًّا فذاك مَفْرُورٌ لم يَفِرَّ

لَمْ يُفَرَّ لم يُفْرَرْ لا يَفِرُّ لا يُفَرُّ لن يَفِرَّ لن يُفَرَّ الامر منه فِرَّ اِفْرِرْ لِتُفَرَّ لِتُفْرَرْ

لِيُفَرَّ لِيُفْرَرْ لِيُفَرَّ لِيُفْرَرْ والنهي عنه لا تَفِرَّ لا تَفْرِرْ لا تُفَرَّ لا تُفْرَرْ لا يَفِرَّ

لا يَفْرِرْ لا يُفَرَّ لا يُفْرَرْ الظرف منه مَفَرٌّ مَفَرَّانِ مَفَارُّ مُفَيْرٌ والآلة منه مِفَرٌّ

مِفَرَّانِ مَفَارُّ مُفَيْرٌ مِفَرَّةٌ مِفَرَّتَانِ مَفَارُّ مُفَيْرَةٌ مِفْرَارٌ مِفْرَارَانِ مَفَارِيرُ

مُفَیْرِیْرٌ اَفعل التفضیل منه اَفَرُّ اَفَرَّانِ اَفَرُّوْنَ اَفَارُّ اُفَیْرِرٌ والمؤنث منه فُرّٰی
فُرَّیَانِ فُرَّیَاتٌ فُرٌّ فُرَیْرِیٌ وتعلیلات این باب مانند تعلیلات مَدَّ یَمُدُّ ست مگر در جحد
و امر و نهی درین باب سه وجه است ماضی معلوم فَرَّ فَرَّا فَرُّوْا تا آخر ماضی مجهول فُرَّ فُرَّا
فُرُّوْا تا آخر مضارع معلوم یَفِرُّ یَفِرَّانِ یَفِرُّوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُفَرُّ یُفَرَّا
یُفَرُّوْنَ تا آخر الامر منه فِرَّ اِفْرِرْ فِرَّا اِفْرِرُوْا اِفْرِرِیْ فِرَّا اِفْرِرْنَ صرف صغیر فعل
مضاعف ثلاثی مجرد از باب فَعِلَ یَفْعَلُ البِرُّ نیکوکاری کردن با مادر
و پدر بَرَّ یَبَرُّ بِرًّا فهو بَارٌّ بَارَّانِ بَارُّوْنَ بَرَرَةٌ بُرَّارٌ بُرَّرٌ بُرَرٌ بُرَّاءُ بِرَانٌ
بِرَارٌ بُرَّدٌ بُوَیْرٌ بَارَّةٌ بَارَّتَانِ بَارَّاتٌ بَوَارٌّ بُرَّرٌ بُوَیْرَّةٌ و بُرَّ یُبَرُّ بِرًّا فذاک
مَبْرُوْرٌ مَبْرُوْرَانِ مَبْرُوْرُوْنَ مَبْرُوْرَةٌ مَبْرُوْرَتَانِ مَبْرُوْرَاتٌ مَبَابِیْرُ
مُبَیْرِیْرٌ لَمْ یَبَرَّ لَمْ یَبْرَرْ لَمْ یُبَرَّ لَمْ یُبْرَرْ لَا یَبَرُّ لَا یُبَرُّ لَنْ یَبَرَّ لَنْ یُبَرَّ الامر منه
بَرَّ اِبْرَرْ لِیُبَرَّ لِیُبْرَرْ لِیَبَرَّ لِیَبْرَرْ لِیُبَرَّ لِیُبْرَرْ والنهی عنه لَا تَبَرَّ لَا تَبْرَرْ لَا تُبَرَّ
لَا تُبْرَرْ لَا یَبَرَّ لَا یَبْرَرْ لَا یُبَرَّ لَا یُبْرَرْ الظرف منه مَبَرٌّ مَبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَیْرِرٌ و
الآلة منه مِبَرٌّ مِبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَیْرِرٌ مِبَرَّةٌ مِبَرَّتَانِ مَبَارُّ مُبَیْرِرَةٌ مِبْرَارٌ مِبْرَارَانِ
مَبَارِیْرُ مُبَیْرِیْرٌ افعل التفضیل منه اَبَرُّ اَبَرَّانِ اَبَرُّوْنَ اَبَارُّ اُبَیْرِرٌ والمؤنث منه
بُرّٰی بُرَّیَانِ بُرَّیَاتٌ بُرٌّ بُرَیْرِیٌ ماضی معلوم بَرَّ بَرَّا بَرُّوْا تا آخر بَرَّ در اصل
بَرِرَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در
دوم ادغام کردند بَرَّ شد و برین قیاس است تا بَرَّ تا ماضی مجهول بُرَّ بُرَّا بُرُّوْا

مشتق یقال بررت والدی بالکسر فانا برّ به و بارّ جمع البرّ الابرار و جمع البارّ البررة و فلان یبرّ خالقه ای یطیعه و برّ فلان فی یمینه ای صدق و برّ حجّه

تا آخر مضارع معلوم یَبَرُّ یَبَرَّانِ یَبَرُّونَ تا آخر یَبَرُّ در اصل یَبْرُرُ بود دو حرف
از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل او دادند بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَبَرُّ شد و بر تعلیل قیاس ست در باقی
صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُبَرُّ یُبَرَّانِ یُبَرُّونَ الی آخره یُبَرُّ
در اصل یُبْرَرُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل
کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یُبَرُّ شد
الامر منه بَرَّ مثلاً ابْرَرْ بَرَّا بَرُّوا بَرِّی بَرَّا ابْرَرْنَ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال
واوی از باب افعال الایعاد وعده دادن و ترسیدن و ترسانیدن اَوْعَدَ
یُوْعِدُ اِیْعَاداً فهو مُوْعِدٌ و اُوْعِدَ یُوْعَدُ اِیْعَاداً فذاک مُوْعَدٌ لم یُوْعِدْ لم یُوْعَدْ لا
یُوْعِدُ لا یُوْعَدُ لن یُوْعِدَ لن یُوْعَدَ الامر منه اَوْعِدْ لِتُوْعَدْ لِیُوْعِدْ لِیُوْعَدْ والنهی عنه
لا تُوْعِدْ لا تُوْعَدْ لا یُوْعِدْ لا یُوْعَدْ الظرف منه مُوْعَدٌ مُوْعَدَانِ مُوْعَدَاتٌ ماضی
معلوم اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوا الخ ماضی مجهول اُوْعِدَ اُوْعِدَا اُوْعِدُوا تا آخر مضارع
معلوم یُوْعِدُ یُوْعِدَانِ یُوْعِدُونَ تا آخر مضارع مجهول یُوْعَدُ یُوْعَدَانِ یُوْعَدُونَ
تا آخر الامر منه اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوا اَوْعِدِی اَوْعِدَا اَوْعِدْنَ سوای مصدر
دیگر تمام صیغهای این باب بر اصل خود اند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال یائی از
باب افعال الایسار تونگر شدن اَیْسَرَ یُوْسِرُ اِیْسَاراً فهو مُوْسِرٌ و اُوْسِرَ
یُوْسَرُ اِیْسَاراً فذاک مُوْسَرٌ لم یُوْسِرْ لم یُوْسَرْ لا یُوْسِرُ لا یُوْسَرُ لن یُوْسِرَ

ایعاد وعده
دادن و
ترسیدن
و ترسانیدن
از منتخب اللغات

ایسار تونگر

159

مُتَدَن ۱۲
منتخب اللغات

لن يُوسَرَ الامر منه أَيْسِرْ لِيُوسَرْ لِيُوسِرْ لِيُوسَرُوا النهي عنه لا تُوسِرْ لا تُوسِرْ لا يُوسِرْ
لا يُوسَرْ الظرف منه مُوسَرٌ مُوسَرَانِ مُوسَرَاتٌ ماضي معلوم أَيْسَرَ أَيْسَرَا أَيْسَرُوا
تا آخر ماضي مجهول أُوسِرَ أُوسِرَا أُوسِرُوا تا آخر أُوسِرَ در اصل أُيْسِرَ بود ياساكن
ماقبل مضموم آن يا را بواو بدل كردند أُوسِرَ شد برين قياس است تعليل تا آخر صيغهاي
ماضي مجهول مضارع معلوم يُوسِرُ يُوسِرَانِ يُوسِرُونَ تا آخر يُوسِرُ در اصل يُيْسِرُ بود
ياساكن ماقبل مضموم آن يا را بواو بدل كردند يُوسِرُ شد وهمين قياس است تعليل در باقي صيغها
مضارع معلوم مضارع مجهول يُوسَرُ يُوسَرَانِ يُوسَرُونَ تا آخر يُوسَرُ در اصل يُيْسَرُ بود
الخ تعليل مضارع مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول همين وجه است كه تعليل ماضي است الامر
أَيْسِرْ أَيْسِرَا أَيْسِرُوا تا آخر بر اصل خود است صرف صغير فعل ثلاثي مزيد اجوف واوي

از باب افعال

الاقامة ايستادن واستاده كردن وبرداشتن و
راست داشتن و راست كردن و مداومت كردن واقامت نماز وحق چيزي گزاردن
وآرام كردن بجاي وبرخيزانيدن أَقَامَ يُقِيمُ إِقَامَةً فهو مُقِيمٌ وأُقِيمَ يُقَامُ
إِقَامَةً فذاك مُقَامٌ لم يُقِمْ لم يُقَمْ لا يُقِيمُ لا يُقَامُ لن يُقِيمَ لن يُقَامَ الامر منه أَقِمْ
لِتُقَمْ لِيُقِمْ لِيُقَمْ والنهي عنه لا تُقِمْ لا تُقَمْ لا يُقِمْ لا يُقَمْ الظرف منه مُقَامٌ مُقَامَانِ
مُقَامَاتٌ ماضي معلوم أَقَامَ أَقَامَا أَقَامُوا الخ أَقَامَ در اصل أَقْوَمَ بود واو متحرك را
او حرف صحيح ساكن حركت واو را نقل كرده بماقبل دادند واو در اصل متحرك بود و الحال
ماقبل مفتوح گشت آن واو را بالف بدل كردند أَقَامَ شد وهمچنين تعليل است

ويرداشتن وبيت
داشتن وراست
كردن ومداومت
كردن واقامت
نماز وحق چيزي
گزاردن ١٢
منتخب اللغات
اقامت آرام
كردن بجاي

اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل
کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود واکنون ماقبلش مفتوح گشت آن واو را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند اَقَمْنَ
شد و برین قیاس ست تا آخر ماضی معلوم ماضی مجهول اُقِیمَ اُقِیمَا اُقِیمُوا تا آخر اُقِیمَ
در اصل اُقْوِمَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُقِیمَ شد و برین قیاس ست تا اُقِیمْتَا اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ
بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را
بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اُقِمْنَ شد برین وجه
است تعلیل تا آخر ماضی مجهول مضارع معلوم یُقِیمُ یُقِیمَانِ یُقِیمُونَ تا آخر تعلیل
یُقِیمُ مانند تعلیل اُقِیمَ ست و برین قیاس الخ صیغهای باقی مضارع معلوم سوای جمع
مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقِمْنَ و تُقِمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی مجهول است
مضارع مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُونَ تا آخر صیغهای تعلیل مانند اَقَامَ ماضی
معلوم ست سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقَمْنَ و تُقَمْنَ مانند تعلیل
اَقَمْنَ ماضی معلوم ست اسم فاعل مُقِیمٌ مُقِیمَانِ مُقِیمُونَ مُقِیمَةٌ مُقِیمَتَانِ مُقِیمَاتٌ
مُقِیمٌ در اصل مُقْوِمٌ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده
مُقِیمٌ شد و برین وجه تعلیل ست تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ
مُقَامُونَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ تعلیل اسم مفعول مذکر و مؤنث مانند تعلیل

اَقَامَ ماضی معلوم ست الامر منہ اَقِمْ اَقِیْمَا اَقِیْمُوْا الخ اَقِمْ را از تُقِیْمُ بنا کردند و کردند بسوی اصلش کہ اصل وُ تَقْوِمُ بود تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند ہمزۂ قطعیہ محذوفہ را باز آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخر او وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعدہ التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اَقِمْ شد و در تثنیہ و جمع نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث و مصدر اِقَامَۃً در اصل اِقْوَامًا بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کردہ بما قبل داد ند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان ہر دو الف الف اول حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند اِقَامَۃً شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف یای از باب

افعال الاطارۃ پرانیدن اَطَارَ یُطِیْرُ اِطَارَۃً فہو مُطِیْرٌ و اُطِیْرَ یُطَارُ اِطَارَۃً فذاک مُطَارٌ لَمْ یُطِرْ لَمْ یُطَرْ لَا یُطِیْرُ لَا یُطَارُ لَنْ یُطِیْرَ لَنْ یُطَارَ الامر منہ اَطِرْ لِتُطَرْ لِیُطِرْ لِیُطَرْ و النہی عنہ لَا تُطِرْ لَا تُطَرْ لَا یُطِرْ لَا یُطَرْ الظرف منہ مُطَارٌ مُطَارَانِ مُطَارَاتٌ ماضی معلوم اَطَارَ اَطَارَا اَطَارُوْا الخ اَطَارَ در اصل اَطْیَرَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کردہ بما قبل داد ند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند اَطَارَ شد و برین قیاس ست تعلیل اَطَارَتَا اَطَرْنَ در اصل اَطْیَرْنَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کردہ بما قبل داد ند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل

۱۶۴

اطارت تعلیم مطارۃ پرانیدن ۱۲ [illegible]

[illegible]

۱۶۳

کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَطِرْنَ شد و برین
قیاس ست تعلیل تا اَطِرْنا ماضی مجهول اُطِیرَ اُطِیرا اُطِیرُوا تا آخر اُطِیرَ در اصل اُطْیِرَ بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند اُطِیرَ شد و برین وجه است تعلیل تا
اُطِیرْتَ تا اُطِرْنَ در اصل اُطْیِرْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل
کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اُطِرْنَ شد و
تعلیل اُطِرْنا برین نهج ست مضارع معلوم یُطِیرُ یُطِیرانِ یُطِیرُونَ تا آخر یُطِیرُ در اصل
یُطْیِرُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند یُطِیرُ شد و برین قیاس ست تعلیل در باقی صیغهای
مضارع معلوم سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات یُطِرْنَ در اصل یُطْیِرْنَ بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند
یُطِرْنَ شد و برین وجه است تعلیل تُطِرْنَ مضارع مجهول یُطارُ یُطارانِ یُطارُونَ تا
آخر تعلیل یُطارُ مانند اَطارَ ماضی معلوم ست و برین قیاس ست تعلیل در باقی صیغهای (بروزن یُفعَلُ ۱۲)
سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُطَرْنَ و تُطَرْنَ مانند تعلیل اَطِرْنَ ماضی
معلوم ست مصدر اِطارَةً در اصل اِطْیارًا بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت
یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض
او تا در آخرش در آوردند اِطارَةً شد اسم فاعل مُطِیرٌ مُطِیرانِ مُطِیرُونَ مُطِیرَةٌ مُطِیرَتانِ
مُطِیراتٌ مُطِیرٌ در اصل مُطْیِرٌ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده

بماقبل واو دند مُطِیرٌ شد و برین قیاس است تعلیل باقی صیغهاء اسم فاعل اسم مفعول مُطَارٌ
مُطَارَانِ مُطَارُوْنَ مُطَارَةٌ مُطَارَتَانِ مُطَارَاتٌ مُطَارٌ در اصل مُطْیَرٌ بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل واو دند یا در اصل متحرک بود اکنون
ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند مُطَارٌ شد و تعلیل باقی صیغهای اسم مفعول نیز
برین قیاس است الامر منه اَطِرْ اَطِیرَا اَطِیرُوا اَطِیرِیْ اَطِیرَا اَطِرْنَ اَطِرْ از تُطِیرُ بنا کردند
رد کردند بسوی اصلش که اصل وتُطِیرُ بود تا که علامت استقبال بعد آنرا حذف کردند ما بعد
حذف ساکن یافتند همزه قطعیه محذوفه را باز آوردند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل واو دند التقاء ساکنین شد میان یا و را حذف کردند اَطِرْ شد و در تثنیه مذکر و مؤنث و
جمع نون ساقط میشود مگر یک نون جمع مؤنث که بر حال خود میماند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید

ناقص واوی از باب افعال الارضاء خوشنود کردن اَرْضَى يُرْضِي اِرْضَاءً فهو
مُرْضٍ واُرْضِيَ يُرْضَى اِرْضَاءً فذاك مُرْضًى لم يُرْضِ لم يُرْضَ لا يُرْضِي لا يُرْضَى لن
يُرْضِيَ لن يُرْضَى الامر منه اَرْضِ لِتُرْضَ لِيُرْضِ لِيُرْضَ والنهي عنه لا تُرْضِ لا تُرْضَ
لا يُرْضِ لا يُرْضَ الظرف منه مُرْضًى مُرْضَيَانِ مُرْضَيَاتٌ ماضی معلوم اَرْضَى اَرْضَيَا
اَرْضَوْا اَرْضَتْ اَرْضَتَا اَرْضَيْنَ اَرْضَيْتَ اَرْضَيْتُمَا اَرْضَيْتُمْ اَرْضَيْتِ اَرْضَيْتُمَا اَرْضَيْتُنَّ
اَرْضَيْتُ اَرْضَيْنَا اَرْضَى در اصل اَرْضَوَ بود واو بود در کلمه ثالث بیرون رابع گشت ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرْضَيَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را

بالف بدل کردند ارضیٰ شد ارضیا در اصل ارضوا بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع شد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیا شد ارضوا در اصل ارضووا
بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
ارضیوا شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند ارضوا شد ارضیت در اصل ارضوت بود
بروزن افعوا ۱۲
واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیت
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و تا الف را حذف کردند ارضت شد ارضتا در اصل ارضوتا بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعده یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و
تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند ارضتا شد ارضین در اصل
ارضون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند ارضین شد و برین قیاس ست تعلیل تا ارضیا ماضی مجهول اُرضِیَ
اُرضِیا اُرضُوا اُرضِیَت اُرضِیَتا اُرضِین اُرضِیتَ اُرضِیتُما اُرضِیتُم اُرضِیتِ اُرضِیتُما
اُرضِیتُنَّ اُرضِیتُ اُرضِینا اُرضِیَ در اصل اُرضِوَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُرضِیَ شد و بهمین وجه ست تعلیل اُرضِیا
اُرضُوا در اصل اُرضُووا بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود

١٦٥

آنواو را بیا بدل کردند ارضیوا شد بعده ضمه بریا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد
سلبِ حرکت ما قبل التقاءِ ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند ارضوا شد
ارضِیتَ در اصل ارضوتَ بود ارضیتا در اصل ارضوتا بود ارضین در اصل ارضو
بود تا آخر صیغها و تعلیل تمامی صیغهای ماضی مجهول مانند تعلیل ارضی ست تعلیل دوم
در بین همه صیغها اعاده را بریائی کسره ما قبل بیا بدل کردند ۱۲
ارضِیَ در اصل ارضوَ بود واو و متطرف بعد از کسره آنواو را بیا بدل کردند ارضی شد و بر
قیاس ست تعلیلِ باقی صیغهای ماضی مجهول مضارعِ معلوم یرضی یرضیان یرضون
ترضی ترضیانِ یرضین ترضی ترضیانِ ترضون ترضین ترضیانِ ترضین
ارضی نرضی یرضی در اصل یرضو بود واوی بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت
ما قبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده ضمه بریا ثقیل بود انداختند یرضی
شد یرضیانِ در اصل یرضوانِ بود واوی بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت ما قبل او
ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند یرضیانِ شد یرضون در اصل یرضوون بود
واوی بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند
یرضیون شد بعده ضمه بریا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد سلبِ حرکت ما قبل التقاءِ
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یرضون شد ترضی مانند یرضی ست
ترضیانِ مانند یرضیانِ ست یرضین در اصل یرضون بود واوِ ساکن ما قبل او مکسور
در ابدال واو بیا ۱۲
آنواو را بیا بدل کردند یرضین شد ترضین واحده مؤنث مخاطبه در اصل ترضوین
بود واوی بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند

تُرْضِیِیْنَ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان هر دو
یا یاء اول را حذف کردند تُرْضِیْنَ شد تعلیل دوم یُرْضَیْ در اصل یُرْضَوُ بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند یُرْضَیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند (بروزن تُفْعَلْنَ)
یُرْضَیْ گردید و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُرْضَی
یُرْضَیَانِ یُرْضَوْنَ تُرْضَی تُرْضَیَانِ یُرْضَیْنَ تُرْضَی تُرْضَیَانِ تُرْضَوْنَ تُرْضَیْنَ
تُرْضَیَانِ تُرْضَیْنَ اُرْضَی نُرْضَی یُرْضَی در اصل یُرْضَوُ بود واو ی بود در کلمه ثالثه
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضَیُ شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُرْضَی شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای
مضارع مجهول مصدر اِرْضَاءٌ در اصل اِرْضَایٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن
یا را بهمزه بدل کردند اِرْضَاءٌ شد اسم فاعل مُرْضٍ مُرْضِیَانِ مُرْضُوْنَ مُرْضِیَةٌ
مُرْضِیَتَانِ مُرْضِیَاتٌ مُرْضٍ در اصل مُرْضِوٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو
را بیا بدل کردند مُرْضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرْضٍ شد مُرْضِیَانِ در اصل مُرْضِوَانِ بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مُرْضِیَانِ (بروزن مفعل) شد و برین قیاس است تعلیل
تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُرْضًی مُرْضَیَانِ مُرْضَوْنَ مُرْضَاةٌ مُرْضَاتَانِ
مُرْضَیَاتٌ مُرْضًی در اصل مُرْضَوٌ بود واو ی بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرْضَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را

گردانیدن سہ ستور را وبے صید بازگشتن شکاری ودوبار زدن تیغ ودر زمین درست رسیدن بیماہ وآب بریا آوردن وآواز عنف نمودن وکشیدن بیقال ارجی عن کذا

از امتداد سوده
ازجی بیقال علی ازجی
در فعی آوردن
بخشیدن
ابجی
۷

بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند مُرضٍّی شد مُرضَیانِ در اصل مُرضَوانِ بود واوی بود در کلمہ ثالثہ چون رابع گشت ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیانِ شد مُرضَون در اصل مُرضَوُونَ بود واوی بود در کلمہ ثالثہ چون رابع گشت ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیُونَ شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وواو الف را حذف کردند مُرضَونَ شد مُرضَاةٌ در اصل مُرضَوَةٌ بود واوی بود در کلمہ ثالثہ چون رابع گشت ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیَةٌ شد بعدہ یا متحرک ماقبل او مفتوح آنرا بالف بدل کردند مُرضَاةٌ شد وبرین قیاس ست تعلیل مُرضَاتَانِ مُرضَیَاتٌ در اصل مُرضَوَاةٌ بود واوی بود در موضع ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمہ نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیَاتٌ شد الامر منہ اَرضِ اَرضِیَا اَرضُوا اَرضِی اَرضِیَا اَرضِینَ اَرضِ لا ترضی بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعیہ محذوفہ باز آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علۃ شد اَرضِ شد ودر تثنیہ مذکر ومؤنث وجمع مذکر نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث ساقط نشود صرف صغیر فعل ثلاثی مزید لفیف مفروق از باب افعال الایجاء بخشیدن وسودہ گردانیدن سم ستور را وبے صید بازگشتن شکاری اَوجَی یُوجِی اِیجاءً فہو مُوجٍ واُوجِیَ یُوجَی اِیجاءً فذاک مُوجًی الامر منہ اَوجِ لم یُوجِ لا یُوجِی لا یُوجَی لن یُوجِیَ

۱۶۸

وپرس بیچ
سہے
زدن تیر
مقال
یوجاف
سحر
ضبی الریح
سفافی العصب

لن یُوجِیَ الامر منه اَوجِ لِتُوجِ لِیُوجِ والنهی عنه لا تُوجِ لا اُوجِ لا یُوجِ
لا نُوجِ الظرف منه مُوجًی مُوجَیانِ مُوجَیاتٌ ماضی معلوم اَوجَی اَوجَیا اَوجَوا
اَوجَت اَوجَتا اَوجَینَ اَوجَیتَ اَوجَیتُما اَوجَیتُم اَوجَیتِ اَوجَیتُما اَوجَیتُنَّ اَوجَیتُ
اَوجَینا ماضی مجهول اُوجِیَ اُوجِیا اُوجُوا اُوجِیَت اُوجِیَتا اُوجِینَ اُوجِیتَ اُوجِیتُما
اُوجِیتُم اُوجِیتِ اُوجِیتُما اُوجِیتُنَّ اُوجِیتُ اُوجِینا مضارع معلوم یُوجِی یُوجِیانِ
یُوجُونَ تا آخر یُوجِی در اصل یُوجِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُوجِی شد
یُوجِیانِ بر اصل خود است یُوجُونَ در اصل یُوجِیُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
۱۶۹ کردند یُوجُونَ شد و برین قیاس است تعلیل تُوجُونَ تُوجِینَ در اصل تُوجِیِینَ بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا یا را اول را حذف کردند تُوجِینَ شد مضارع مجهول یُوجَی یُوجَیانِ یُوجَونَ
تا آخر مصدر ایجاءٌ در اصل اِوجایٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل
کردند اِوجاءٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایجاءٌ شد
اسم فاعل مُوجٍ مُوجِیانِ مُوجُونَ مُوجِیَةٌ مُوجِیَتانِ مُوجِیاتٌ مُوجٍ در اصل مُوجِیٌ
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مُوجٍ شد اسم مفعول مُوجًی مُوجَیانِ مُوجَونَ مُوجاةٌ مُوجاتانِ مُوجَیاتٌ
مُوجاةٌ در اصل مُوجَیَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند

موجاة شد و برین قیاس ست تعلیل موجاتان الامر منه اوج اوجیا اوجوا اوجی
اوجیا اوجین اوج را از توجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقفا کردند علامت وقفی سقوط حرف علة شد و در باقی صیغهای امر حاضر سقوط
نون میشود مگر نون جمع مونث که برحال خود میماند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید لفیف
مقرون از باب افعال الاهواء قصد کردن و انداختن و اشاره کردن و دوست
داشتن اهوی یهوی اهواء فهو مهو و اهوی یهوی اهواء فذاک مهوی لم یهو
لم یهو لا یهوی لا یهوی لن یهوی لن یهوی الامر منه اهو لتهو لیهو لیهو والنهی عنه
لا تهو لا تهو لا یهو لا یهو الظرف منه مهوی مهویان مهویات ماضی معلوم اهوی
اهویا اهووا تا آخر ماضی مجهول اهوی اهویا اهووا تا آخر مضارع معلوم یهوی
یهویان یهوون تا آخر مضارع مجهول یهوی یهویان یهوون تا آخر اسم فاعل
مهو مهویان مهوون مهویة مهویتان مهویات اسم مفعول مهوی مهویان
مهوون مهواة مهواتان مهویات الامر منه اهو اهویا اهووا اهوی اهویا
اهوین و تعلیلهای این باب مانند تعلیلهای باب اوجی یوجی ست صرف صغیر فعل ثلاثی
مزید **مضاعف از باب افعال** الاحباب دوست داشتن و برگزیدن و مانده
شدن شتر و دانه بر آوردن کشت احب یحب احبابا فهو محب و احب یحب احبابا
فذاک محب لم یحب لم یحب لم یحبب لم یحب لا یحب لا یحب لن یحب لن یحب

اجاب ودخفتن شتر و همو کا الحوان رفع المجلی یقال منه احب البعیر و بعیر محب و هو ان یصیبه مرض او کسر و لا یبرح مکانه حتی یبرأ او یموت و مادہ شدن شتر و دانه گرفتن کشت

١٧٠

یقال منه احب الزرع و الت ابّہ اذا ربع سنبله صحاح

احباب دوست داشتن و برگزیدن و مانده شدن شتر و دانه بر آوردن کشت

الامر منه اَحِبَّ معاً اَحْبِبْ لِتُحِبَّ معاً لِتُحْبِبْ لِيُحِبَّ معاً لِيُحْبِبْ لِيُحَبَّ معاً لِيُحْبَبْ والنهی عنه
لَاتُحِبَّ معاً لَاتُحْبِبْ لَاتُحَبَّ معاً لَاتُحْبَبْ لَايُحِبَّ معاً لَايُحْبِبْ لَايُحَبَّ معاً لَايُحْبَبْ الظرف منه
مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبَّاتٌ ماضی معلوم اَحَبَّ اَحَبَّا اَحَبُّوْا تا آخر اَحَبَّ در اصل اَحْبَبَ بود
دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل او دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحَبَّ شد و برین قیاس ست
تعلیل تا اَحَبَّنَا و باقی بر اصل خود ست ماضی مجهول اُحِبَّ اُحِبَّا اُحِبُّوْا تا آخر اُحِبَّ در
اصل اُحْبِبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بما قبل او دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُحِبَّ شد و برین
قیاس ست تعلیل تا اُحِبَّنَا و باقی بر اصل خود ست مضارع معلوم یُحِبُّ یُحِبَّانِ یُحِبُّوْنَ
(برای نایافته شدن شرط ادغام ۱۲)
تا آخر یُحِبُّ در اصل یُحْبِبُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل او دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
یُحِبُّ شد و همبرین منوال ست تعلیل باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول
یُحَبُّ یُحَبَّانِ یُحَبُّوْنَ تا آخر بر نهج تعلیل مضارع معلوم ست اسم فاعل مُحِبٌّ مُحِبَّانِ
مُحِبُّوْنَ مُحِبَّةٌ مُحِبَّتَانِ مُحِبَّاتٌ مُحِبٌّ در اصل مُحْبِبٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل او دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند مُحِبٌّ شد و تعلیل صیغهای باقی اسم فاعل نیز برین قیاس ست
اسم مفعول مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبُّوْنَ مُحَبَّةٌ مُحَبَّتَانِ مُحَبَّاتٌ مُحَبٌّ در اصل مُحْبَبٌ بود دو حرف

منوال چیست ... باشد ... و مجاز ... مستعمل کنند ... و شرح تقامات

١٧١

حیری ... بمعنی ... غیاث اللغات ... الطریق المستقیم ... جلد دوم صفحه ۲۹۹ و غیاث اللغات

از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکتِ اول را نقل کرده بما قبل دادند و اول را در دوم اِدّغام کردند مُحِبُّ شد همان پنج صیغهٔ تفعیل و باقی صیغهای اسم مفعول الامر منه اَحِبَّ اَحِبَّ اَحِبُّوا اَحِبِّي اَحِبَّا اَحْبِبْنَ اَحِبَّ را از تُحِبُّ بنا کردند و رد کردند بسوی اصلش که تُحْبِبُ بود تا که علامتِ استقبال بود و آنرا حذف کرده‌اند بعد حذف ساکن ماند همزه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش وقف کردند علامت وقفی سقوطِ حرکت شد التقاءِ ساکنین شد میانِ هر دو با، بار اول که ساکن شده بود برای اِدّغام و بار ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی بار ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم اِدّغام کردند اَحِبَّ شد و بعضی بار ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم اِدّغام کردند اَحِبِّ خواندند و بعضی بترک اِدّغام اَحْبِبْ خواندند و در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مذکر نون ساقط شد مگر در جمع مؤنث حرف سغیر فعلِ ثلاثی مزید مهموز الفا صحیح از باب اِفعال الایمان گرویدن و ایمن گردانیدن و تصدیق کردن و قبول شریعت کردن و فروتنی نمودن و امان دادن آمَنَ یُؤْمِنُ اِیْمَانًا فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَاُوْمِنَ یُؤْمَنُ اِیْمَانًا فَذَاكَ مُؤْمَنٌ لَمْ یُؤْمِنْ لَمْ یُؤْمَنْ لَا یُؤْمِنُ لَا یُؤْمَنُ لَنْ یُؤْمِنَ لَنْ یُؤْمَنَ الامر منه آمِنْ لِیُؤْمَنْ لِیُؤْمِنْ لِیُؤْمَنْ والنهی عنه لَا تُؤْمِنْ لَا تُؤْمَنْ لَا یُؤْمِنْ لَا یُؤْمَنْ الظرف منه مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنَاتٌ ماضی معلوم آمَنَ آمَنَا آمَنُوْا تا آخر ماضی مجهول اُوْمِنَ اُوْمِنَا

أُومِنُوا تا آخر مضارع معلوم يُؤْمِنُ يُؤْمِنَانِ يُؤْمِنُونَ تا آخر مضارع مجهول

يُؤْمَنُ يُؤْمَنَانِ يُؤْمَنُونَ تا آخر اسم فاعل مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَانِ مُؤْمِنُونَ

مُؤْمِنَةٌ مُؤْمِنَتَانِ مُؤْمِنَاتٌ اسم مفعول مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنُونَ مُؤْمَنَةٌ

مُؤْمَنَتَانِ مُؤْمَنَاتٌ الامر منه آمِنْ آمِنَا آمِنُوا آمِنِي آمِنَا آمِنَّ آمِنْ را از

تُؤْمِنُ بنا كردند تاكه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند ما بعد حذف ساكن ماند

همزه قطعيه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسكون آخر آخرش را وقف كردند

علامت وقفي سقوط حركت شد أَأْمِنْ گشت بعده همزه ساكن ما قبل او مفتوح آن

همزه را بالف بدل كردند آمِنْ شد صرف صغير فعل ثلاثي مزيد ناقص يائي از

باب تفعيل التَّثْنِيَة بدو نسبت كردن و دوم گردانيدن ثَنَّى يُثَنِّي تَثْنِيَةً فهو مُثَنٍّ

وثُنِّيَ يُثَنَّى تَثْنِيَةً فذاك مُثَنًّى لم يُثَنِّ لم يُثَنَّ لا يُثَنِّي لا يُثَنَّى لن يُثَنِّيَ لن يُثَنَّى

الامر منه ثَنِّ لِتُثَنَّ لِيُثَنِّ لِيُثَنَّ والنهي عنه لا تُثَنِّ لا تُثَنَّ لا يُثَنِّ لا يُثَنَّ الظرف

منه مُثَنًّى مُثَنَّيَانِ مُثَنَّيَاتٌ ماضي معلوم ثَنَّى ثَنَّيَا ثَنَّوْا ثَنَّتْ ثَنَّتَا ثَنَّيْنَ ثَنَّيْتَ

تا آخر ماضي مجهول ثُنِّيَ ثُنِّيَا ثُنُّوا ثُنِّيَتْ ثُنِّيَتَا ثُنِّينَ الى آخره مضارع معلوم يُثَنِّي

يُثَنِّيَانِ يُثَنُّونَ الخ مضارع مجهول يُثَنَّى يُثَنَّيَانِ يُثَنَّوْنَ تا آخر اسم فاعل مُثَنٍّ

مُثَنِّيَانِ مُثَنُّونَ مُثَنِّيَةٌ مُثَنِّيَتَانِ مُثَنِّيَاتٌ اسم مفعول مُثَنًّى مُثَنَّيَانِ مُثَنَّوْنَ مُثَنَّاةٌ

مُثَنَّاتَانِ مُثَنَّيَاتٌ الامر منه ثَنِّ ثَنِّيَا ثَنُّوا ثَنِّي ثَنِّيَا ثَنِّينَ ثَنِّ از تُثَنِّي بنا كردند تاكه

علامت استقبال بود آنرا حذف كردند ما بعد حذف متحرك ماند امر همان باشد كه

بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفِ سقوطِ حرفِ علة شد شِن گردید صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزید لفیفِ مفروق از بابِ تفعیل التوصیة اندرز و وصیت کردن وَصّٰی یُوَصِّی تَوْصِیَةً فهو مُوَصٍّ و وُصِّیَ یُوَصّٰی تَوْصِیَةً فذاک مُوَصًّی لم یُوَصِّ لم یُوَصَّ لا یُوَصِّی لا یُوَصّٰی لن یُوَصِّیَ لن یُوَصّٰی الامر منه وَصِّ لِتُوَصِّ لِیُوَصِّ لِیُوَصَّ والنهی عنه لا تُوَصِّ لا تُوَصَّ لا یُوَصِّ لا یُوَصَّ الظرف منه مُوَصًّی مُوَصَّیَانِ مُوَصَّیَاتٌ ماضی معلوم وَصّٰی وَصَّیَا وَصَّوْا تا آخر ماضی مجهول وُصِّیَ وُصِّیَا وُصُّوْا تا آخر مضارع معلوم یُوَصِّی یُوَصِّیَانِ تا آخر مضارع مجهول یُوَصّٰی یُوَصَّیَانِ تا آخر اسم فاعل مُوَصٍّ مُوَصِّیَانِ مُوَصُّوْنَ مُوَصِّیَةٌ مُوَصِّیَتَانِ مُوَصِّیَاتٌ اسم مفعول مُوَصًّی مُوَصَّیَانِ تا آخر تعلیل و تصریف این باب مانند تعلیل و تصریف ثَنّٰی یُثَنِّی ست صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزید لفیفِ مقرون از بابِ تفعیل التطویة نوردیدن طَوّٰی یُطَوِّی تَطْوِیَةً فهو مُطَوٍّ و طُوِّیَ یُطَوّٰی تَطْوِیَةً فذاک مُطَوًّی لم یُطَوِّ لم یُطَوَّ لا یُطَوِّی لا یُطَوّٰی لن یُطَوِّیَ لن یُطَوّٰی الامر منه طَوِّ لِتُطَوِّ لِیُطَوِّ لِیُطَوَّ والنهی عنه لا تُطَوِّ لا تُطَوَّ لا یُطَوِّ لا یُطَوَّ الظرف منه مُطَوًّی مُطَوَّیَانِ مُطَوَّیَاتٌ بر قیاسِ ثَنّٰی یُثَنِّی ست در حقِ تعلیل و تصریف صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزید ناقصِ یائی از بابِ مفاعلة المراماة همدیگر را تیر انداختن رَامٰی یُرَامِی مُرَامَاةً فهو مُرَامٍ و رُوْمِیَ یُرَامٰی مُرَامَاةً فذاک مُرَامًی لم یُرَامِ لم یُرَامَ لا یُرَامِی لا یُرَامٰی لن یُرَامِیَ لن یُرَامٰی الامر منه رَامِ لِتُرَامِ لِیُرَامِ لِیُرَامَ والنهی عنه لا تُرَامِ لا تُرَامَ لا یُرَامِ لا یُرَامَ الظرف منه مُرَامًی مُرَامَیَانِ مُرَامَیَاتٌ

توصیة اندرز دادن و وصیت کردن ١٣ منتخب اللغات
توصیة اندرز کردن والاسم الوصاة والوصایة ویقال اوصیت به شیئا واوصیت الیه

[illegible] بالفتح الوصایة بالکسر [illegible] قاموس

مراماة همدیگر تیر انداختن و [illegible] ویقال [illegible] ترامیان

[illegible] منتهی الارب غیاث اللغات

ماضی معلوم رامی رامیا رامَوا تا آخر ماضی مجهول رُومی رُومیا رُومُوا تا آخر رُومُوا
در اصل رُومِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل
التقاء ساکنین میان یا و واو یا را حذف کردند رُومُوا شد مضارع معلوم یُرامی یُرامیان
بروزن فوعوا ۱۲
یُرامون تا آخر یُرامی در اصل یُرامِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُرامی شد
وبرین قیاس ست تعلیل تُرامی واُرامی ونُرامی یُرامون در اصل یُرامِیُون بود ضمه
حذف ضمه یا ۱۲
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
یا و واو یا را حذف کردند یُرامون شد وبرین قیاس ست تعلیل تُرامون تُرامین واحد
بروزن یفاعون ۱۲
مؤنث مخاطبه در اصل تُرامِیِین بود کسره بر یا ثقیل بود .... یا نقل کرده
بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف
کردند تُرامین شد مضارع مجهول یُرامی یُرامیان یُرامون تا آخر مصدر مُراماة
بروزن تفاعین ۱۲
در اصل مُرامیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مُراماة شد
اسم فاعل مُرامٍ مُرامیان مُرامون مُرامیة مُرامیتان مُرامیات مُرامٍ در اصل مُرامی
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مُرامٍ شد اسم مفعول مُرامی مُرامیان مُرامون مُراماة مُراماتان مُرامیات مُراماة
بروزن مفاعٍ ۱۲
در اصل مُرامیة بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مُراماة شد
وبرین قیاس ست تعلیل مُراماتان ومُرامیات الامر سه رام رامیا رامُوا رامی رامیا
متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند ۱۲
رامین رام را از تُرامی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف

١٧٥

متحرک باشد امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت سقوط حرف علت شد
رام گردیده ودر تثنیه وجمع مذکر ومؤنث نون ساقط میشود مگر نون جمع مؤنث صرف صغیر
فعل ثلاثی مزید مهموز الفا ناقص از باب مفاعله المؤاسات یاری کردن و بمال و تن
باکسی غمخوارگی کردن واسی یواسی مواساة فهو مواس وووسی یواسی مواساة
فذاک مواسی لم یواس لم یواس لا یواسی لا یواسی لن یواسی لن یواسی الامر منه
واس لتواس لیواس لیواس والنهی عنه لا تواس لا تواس لا یواس لا یواس
الظرف منه مواسی مواسیان مواسیات وتعلیلات وتعریفات این باب مانند تعلیلات
وتعریفات باب رامی یرامی ست صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مضاعف از باب
مفاعله التحابة باهم دوستی گرفتن وفروگذاشتن ومروت واعانت وصلح ونگهداشت
ولحاظ حاب یحاب محابة فهو محاب وحوبب یحاب محابة فذاک محاب لم یحاب
لم یحابب لم یحاب لم یحابب لا یحاب لا یحاب لن یحاب لن یحاب الامر منه
حاب حابب لتحاب لتحابب لیحاب لیحابب لیحاب لیحابب والنهی عنه لا تحاب
لا تحابب لا تحاب لا تحابب لا یحاب لا یحابب لا یحاب لا یحابب الظرف منه
محاب محابان محابات صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال واوی از باب
افتعال الاتهاب بخشش گرفتن اتهب یتهب اتهابا فهو متهب واتهب یتهب
اتهابا فذاک متهب لم یتهب لم یتهب لا یتهب لا یتهب لن یتهب لن یتهب الامر منه
اتهب لتتهب لیتهب لیتهب والنهی عنه لا تتهب لا تتهب لا یتهب لا یتهب

۷ مواسات بضم میم یاری کردن و بمال و تن باکسی غمخواری کردن از منتخب و صراح

وکسر و کشف و لفظ مؤاسات مهموز الفا ناقص است که همزه از بواو مقلوب مکتوب شده مثال واوی نیست چنانکه بظاهر دیده میشود ۱۲ غیاث و منتخب

۵ محابا بالضم اول در اصل محابات ست

۱۷۶

الطرف منه مُتَّهِبٌ مُتَّهِبَانِ مُتَّهِبَاتٌ تا ماضی معلوم اِتَّهَبَ اِتَّهَبَا اِتَّهَبُوْا تا آخر اِتَّهَبَ در اصل اِوْتَهَبَ بود واو واقع شد بجای فاکلمه در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند اِتْتَهَبَ شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِتَّهَبَ شد اُتُّهِبَ در اصل اُوْتُهِبَ بود واو واقع شد بجای فاکلمه در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند اُتْتُهِبَ شد بعده دو تا جمع آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُتُّهِبَ شد تا آخر مضارع معلوم یَتَّهِبُ یَتَّهِبَانِ یَتَّهِبُوْنَ تا آخر یَتَّهِبُ در اصل یَوْتَهِبُ بود واو واقع شد بجای فاکلمه در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند یَتْتَهِبُ شد بعده دو تا در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَتَّهِبُ شد مضارع مجهول یُتَّهَبُ یُتَّهَبَانِ یُتَّهَبُوْنَ تا آخر تعلیل این مانند تعلیل ماضی معلوم است الامر منه اِتَّهِبْ اِتَّهِبَا اِتَّهِبُوْا اِتَّهِبِیْ اِتَّهِبَا اِتَّهِبْنَ اِتَّهِبْ را از تَتَّهِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اِتَّهِبْ گردید و در باقی صیغهای امر بجز صیغه جمع مؤنث نون ساقط میشود وجه دوم درین باب آنست که واو را بیا نیز بدل میکنند اِیْتَهَبَ یَاتَهِبُ اِیْتِهَابًا همچو چنانچه اِیْتَعَدَ یَاتَعِدُ اِیْتِعَادًا اِیْتَهَبَ در اصل اِوْتَهَبَ بود واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِیْتَهَبَ شد یَاتَهِبُ در اصل یَوْتَهِبُ بود واو ساکن ما قبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یَاتَهِبُ شد و برین قیاس است تعلیل باقی صیغهای این باب حرف

واو را یا کردند در تا او ادغام کردند و دوم تعلیل در صیغها معلوم واو را [illegible]

۱۷۷

صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال واوی از باب افتعال الایتعاد وعده پذیرفتن و باهم
وعده بدی کردن اِیتَعَدَ یَاتَعِدُ اِیتعاداً فهو مُوتَعِدٌ واُوتُعِدَ یُوتَعَدُ اِیتعاداً فذاک
مُوتَعَدٌ لم یَاتَعِدْ لم یُوتَعَدْ لا یَاتَعِدُ لا یُوتَعَدُ لن یَاتَعِدَ لن یُوتَعَدَ الامر منه اِیتَعِدْ
لِتُوتَعَدْ لِیَاتَعِدْ لِیُوتَعَدْ والنهی عنه لا تَاتَعِدْ لا تُوتَعَدْ لا یَاتَعِدْ لا یُوتَعَدْ الظرف منه
مُوتَعَدٌ مُوتَعَدَانِ مُوتَعَدَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال یائی از باب
افتعال الاتِّسار بهره کردن گوشت جزور را اِتَّسَرَ یَتَّسِرُ اِتِّساراً فهو مُتَّسِرٌ واُتُّسِرَ
یُتَّسَرُ اِتِّساراً فذاک مُتَّسَرٌ لم یَتَّسِرْ لم یُتَّسَرْ لا یَتَّسِرُ لا یُتَّسَرُ لن یَتَّسِرَ لن یُتَّسَرَ الامر منه
اِتَّسِرْ لِتُتَّسَرْ لِیَتَّسِرْ لِیُتَّسَرْ والنهی عنه لا تَتَّسِرْ لا تُتَّسَرْ لا یَتَّسِرْ لا یُتَّسَرْ الظرف منه مُتَّسَرٌ
مُتَّسَرانِ مُتَّسَراتٌ تعلیل وصرف این باب مانند اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ ست مگر فرق اینست که
این باب یائی ست واِتَّهَبَ یَتَّهِبُ واویست اِتَّسَرَ در اصل اِیتَسَرَ بود یاء واقع شد بجای
فاء کلمه در باب افتعال آن یاء را بتا بدل کردند اِتْتَسَرَ شد بعده دو تا باهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِتَّسَرَ شد وبرین قیاس ست تعلیل در صیغهای
باقی این باب صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف واوی از باب افتعال
الاجتیاب پیراهن پوشیدن ومسافت بریدن اِجتاب یَجتابُ اِجتیاباً فهو مُجتابٌ
واُجتیبَ یُجتابُ اِجتیاباً فذاک مُجتابٌ لم یَجتَبْ لم یُجتَبْ لا یَجتابُ لا یُجتابُ
لن یَجتابَ لن یُجتابَ الامر منه اِجتَبْ لِتُجتَبْ لِیَجتَبْ لِیُجتَبْ والنهی عنه لا تَجتَبْ
لا تُجتَبْ لا یَجتَبْ لا یُجتَبْ الظرف منه مُجتابٌ مُجتابانِ مُجتاباتٌ ماضی معلوم

وناس یقولون ایتعد یاتعد فهو مؤتعد بالهمزة ۱۲ منتهی الارب فی لغات العرب

اتسار بهره کردن گوشت جزور را ۱۲ منتهی الارب فی لغات العرب

اِجتاب اِجتابا اِجتابوا الخ اِجتاب دراصل اِجتوب بود واوِ متحرک ما قبلِ مفتوح
آنواو را بالف بدل کردند اِجتاب شد اِجتابتا دراصل اِجتوبتا بود واو متحرک ما قبل
مفتوح آنواو را بالف بدل کردند اِجتابتا شد اِجتبن دراصل اِجتوبن بود واوِ
متحرک ما قبل مفتوح آنواو را بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و با
الف را حذف کردند اِجتبن شد وبرین قیاس ست تعلیل تا آخر ماضی معلوم ماضی مجہول
اُجتیب اُجتیبا اُجتیبوا تا آخر اُجتیب دراصل اُجتوِب بود کسره بر واو ثقیل بود نقلکرده
بما قبل دادند بعد سلبِ حرکتِ ماقبل بعده واوِ ساکن ما قبل مکسور آنواو را بیا بدل کردند
اُجتیب شد وبرین قیاس ست تعلیل تا اُجتیبا اُجتبن دراصل اُجتوبن بود کسره بر واو
ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد از سلبِ حرکتِ ماقبل بعده واوِ ساکن ما قبل مکسور
آنواو را بیا بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میان یا و با یا را حذف کردند اُجتبن شد
برین قیاس ست تعلیل تا آخر صیغه های ماضی مجہول مضارع معلوم یجتاب یجتابان
یجتابون تا آخر یجتاب دراصل یجتوب بود واوِ متحرک ما قبل و مفتوح آنواو را بالف بدل
کردند یجتاب شد وبرین قیاس ست تعلیل باقی صیغهای مضارع معلوم یجتبن دراصل
یجتوبن بود واوِ متحرک ما قبل و مفتوح آنواو را بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میان
الف و با الف را حذف کردند یجتبن شد و همبرین قیاس ست تعلیل تجتبن مضارع مجہول
یُجتاب یُجتابان یُجتابون تا آخر یُجتاب دراصل یُجتوب بود واوِ متحرک ما قبل و مفتوح
آنواو را بالف بدل کردند یُجتاب شد وبرهمین قیاس ست تعلیل درباقی صیغهای جمع مؤنث

غائب مضارع مجہول یُجتَبَنَ در اصل یُجتَوَبنَ بود واو متحرک ما قبل و مفتوح آنواو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند یُجتَبَنَ شد و برین قیاس ست تعلیل تُجتَبَنَ مصدر اِجتِیَابًا در اصل اِجتِوَابًا بود واو متحرک ما قبل او مکسور آنواو را با یا کردند اِجتِیَابًا شد اسم فاعل مُجتَابٌ مُجتَابَانِ مُجتَابُونَ مُجتَابَۃٌ مُجتَابَتَانِ مُجتَابَاتٌ مُجتَابٌ در اصل مُجتَوِبٌ بود واو متحرک ما قبل و مفتوح آنواو را با الف بدل کردند مُجتَابٌ شد و برین منوال ست تعلیل تا آخر صیغہای اسم فاعل اسم مفعول مُجتَابٌ الخ مُجتَابٌ در اصل مُجتَوَبٌ بود واو متحرک ما قبل و مفتوح آنواو را با الف بدل کردند مُجتَابٌ شد و برین قیاس ست تعلیل باقی صیغہاء اسم مفعول الامر منہ اِجتَبْ اِجتَابَا اِجتَابُوا اِجتَابِی اِجتَابَا اِجتَبنَ اِجتَبْ را از تَجتَابُ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند اِجتَبْ شد و در باقی صیغہاء امر حاضر نون ساقط شد مگر نون جمع مؤنث ساقط نمیشود

و صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف یائی از باب افتعال الاختیار برگزیدن و بخواہش خود دل بچیزی نہادن اِختَارَ یَختَارُ اِختِیَارًا فہو مُختَارٌ و اُختِیرَ یُختَارُ اِختِیَارًا فذاک مُختَارٌ لم یَختَر لم یُختَر لا یَختَارُ لا یُختَارُ لن یَختَارَ لن یُختَارَ الامر منہ اِختَر لِتُختَر لِیَختَر لِیُختَر والنہی عنہ لا تَختَر لا تُختَر لا یَختَر لا یُختَر الظرف منہ مُختَارٌ مُختَارَانِ مُختَارَاتٌ آین باب بقیاس اجتاب یجتاب ست در حق تعلیل

اختیار برگزیدن و بخواہش خود دل بچیزی نہادن یقال اختیرہ الی

۱۸۰

کال عور غرفت منزعیم علیہ منتہی الارب فی لغات العرب

و تصریف اما فرق ہمینست کہ اجتاب یجتاب و اویست و این باب یائی ست اِختار در اصل اِختیَر
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اِختار شد یَختارُ در اصل یَختیِرُ بود
یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُختارُ شد ماضی مجہول اُختیر در اصل
اُختُیِرَ بود کسرہ بر یا ثقیل بود نقلکردہ بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل اُختِیرَ شد اُختیرَ
در اصل اُختُیِرَ بود کسرہ بر یا ثقیل بود نقلکردہ بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقای
ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اُختِرنَ شد الامر منہ اِختَر اِختارا اِختاروا
اِختاری اِختارا اِختَرنَ اِختَر را از یَختار بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسرہ دراولش درآوردند امر ہمان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف
و را الف را حذف کردند اِختَر شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی از باب
افتعال الاجتباء برگزیدن فراہم آوردن اِجتَبیٰ یَجتَبِی اِجتباءً فہو مُجتَبٍ و اُجتُبِیَ یُجتَبیٰ اِجتباءً
فذاک مُجتَبیً لم یَجتَبِ لم یُجتَبَ لا یَجتَبِی لا یُجتَبیٰ لن یَجتَبِیَ لن یُجتَبیٰ الامر منہ اِجتَبِ
لِتُجتَبَ لِیَجتَبِ لِیُجتَبَ والنہی عنہ لا تَجتَبِ لا تُجتَبَ لا یَجتَبِ لا یُجتَبَ الظرف منہ مُجتَبیً
مُجتَبَیانِ مُجتَبَیاتٌ اِجتَبیٰ در اصل اِجتَبَیَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند اِجتَبیٰ شد اجتبیا بر وزن اِفتَعلا بر اصل خود است
اِجتَبَوا در اصل اِجتَبَیُوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اِجتَبَوا شد ہمچنین ست تعلیل اِجتَبَت

اُجْتُبِيَا ماضی مجہول اُجْتُبِيَ اُجْتُبِيَا اُجْتُبُوْا تا آخر اُجْتُبُوْا در اصل اُجْتُبِيُوْا بود ضمہ بر یا
ثقیل بود نقل کردہ بماقبل وا دند بعد سلب حرکتِ ماقبل التقاءِ ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند اُجْتُبُوْا شد مضارع معلوم يَجْتَبِيْ يَجْتَبِيَانِ يَجْتَبُوْنَ تا آخر مضارع
مجہول يُجْتَبٰى يُجْتَبَيَانِ يُجْتَبَوْنَ تا آخر اسم فاعل مُجْتَبٍ مُجْتَبِيَانِ مُجْتَبُوْنَ مُجْتَبِيَةٌ مُجْتَبِيَتَانِ
مُجْتَبِيَاتٌ مُجْتَبٍ در اصل مُجْتَبِيٌ بود ضمہ بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُجْتَبٍ شد مُجْتَبُوْنَ در اصل مُجْتَبِيُوْنَ بود ضمہ بر یا
ثقیل بود نقل کردہ بماقبل دادند بعد از سلبِ حرکت ماقبل التقاءِ ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند مُجْتَبُوْنَ شد و تعلیل اسم مفعول نیز بہمین طریقست مگر در اصلش فتح یاست
الامر منہ اِجْتَبِ اِجْتَبِيَا اِجْتَبُوْا اِجْتَبِيْ اِجْتَبِيَا اِجْتَبِيْنَ اِجْتَبِ از تَجْتَبِيْ بنا کردند تا کہ علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ما ند ہمزہ وصل بکسر در اولش در آوردند
امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرفِ علت شد
اِجْتَبِ گشت و در باقی صیغہا امر حاضر سقوطِ نونات بشود مگر نونِ جمع مؤنث صرف صغیر

فعلِ ثلاثی مزید مضاعف از بابِ افتعال الامتداد کشیدہ شدن و درازی

اِمْتَدَّ يَمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فہو مُمْتَدٌّ و اُمْتُدَّ يُمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فذاک مُمْتَدٌّ لم يَمْتَدَّ لم يَمْتَدِدْ
لم يُمْتَدَّ لم يُمْتَدِدْ لا يَمْتَدُّ لا يُمْتَدُّ لن يَمْتَدَّ لن يُمْتَدَّ الامر منہ اِمْتَدَّ اِمْتَدِدْ و لِتُمْتَدَّ
لِتُمْتَدِدْ و لِيَمْتَدَّ لِيَمْتَدِدْ لِيُمْتَدَّ لِيُمْتَدِدْ والنہی عنہ لا تَمْتَدَّ لا تَمْتَدِدْ لا تُمْتَدَّ لا تُمْتَدِدْ
لا يَمْتَدَّ لا يَمْتَدِدْ لا يُمْتَدَّ لا يُمْتَدِدْ والظرف منہ مُمْتَدٌّ مُمْتَدَّانِ مُمْتَدَّاتٌ الامر منہ

امتداد کشیدہ شدن و دراز گردیدن منتخب اللغات غیاث اللغات

اِمْتَدَّ را از تَمْتَدُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن
ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو دال دال اول که
ساکن شده بود برای اِدّغام معاً و دال ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی دال ثانی را
حرکت فتح دادند لانّ الفتحة اخفّ الحرکات بعده اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
اِدّغام معاً کردند اِمْتَدَّ خوانند و بعضی دال ثانی را حرکت کسره دادند لانّ الساکن اذا
حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر بعده اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم اِدّغام معاً کردند اِمْتَدِّ خوانند
و بعضی ترک ادغام کرده اِمْتَدِدْ خوانند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف واوی
از باب انفعال الانقیاد رام شدن و فروتنی نمودن و کشیده شدن اِنْقَادَ
یَنْقَادُ اِنْقِیَادًا فهو مُنْقَادٌ و اُنْقِیدَ یُنْقَادُ اِنْقِیَادًا فذاک مُنْقَادٌ لم یَنْقَدْ لم یُنْقَدْ لا
یَنْقَادُ لا یُنْقَادُ لن یَنْقَادَ لن یُنْقَادَ الامر منه اِنْقَدْ لِتَنْقَدْ لِیَنْقَدْ لِیُنْقَدْ و النهی عنه لا
تَنْقَدْ لا تُنْقَدْ لا یَنْقَدْ لا یُنْقَدْ الظرف منه مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادَاتٌ ماضی معلوم
اِنْقَادَ اِنْقَادَا اِنْقَادُوا تا آخر ماضی معلوم اِنْقَادَ در اصل اِنْقَوَدَ بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اِنْقَادَ شد تا اِنْقَادَتَا همین طریق تعلیل است اِنْقَدْنَ
در اصل اِنْقَوَدْنَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقای ساکنین
شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْنَ شد اِنْقَدْتَ در اصل اِنْقَوَدْتَ بود
واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف

انقیاد رام شدن و فروتنی نمودن و کشیده شدن ۱۲ منتخب اللغات

وداو الف را حذف کردند اِنْقَدْتَ شد بعده دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند دال
را تا کردند و تا در تا ادغام کردند اِنْقَدَتَّ شد ماضی مجهول اُنْقِيْدَ اُنْقِيْدَا اُنْقِيْدُوْا تا
آخر ماضی مجهول اُنْقِيْدَ در اصل اُنْقُوِدَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُنْقِيْدَ شد
اُنْقِدْنَ در اصل اُنْقُوِدْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت
ماقبل واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُنْقِيْدْنَ شد اُنْقِدْنَ در اصل اُنْقُوِدْ
بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن
ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و دال یا را حذف کردند
اُنْقِدْنَ شد مضارع معلوم يَنْقَادُ يَنْقَادَانِ يَنْقَادُوْنَ تا آخر يَنْقَادُ در اصل يَنْقَوِدُ
بود واو متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند يَنْقَادُ شد و برین قیاس تعلیل
باقی صیغهاء مضارع معلوم و در يَنْقَدْنَ و تَنْقَدْنَ حذف الف بالتقاء ساکنین میشود
مضارع مجهول يُنْقَادُ يُنْقَادَانِ يُنْقَادُوْنَ تا آخر يُنْقَادُ در اصل يُنْقَوَدُ بود واو متحرک
ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند يُنْقَادُ شد و در يُنْقَدْنَ و تُنْقَدْنَ حذف الف
بالتقاء ساکنین میشود مصدر اِنْقِيَادًا در اصل اِنْقِوَادًا بود واو واقع شد بعد از کسره
آن واو را بیا بدل کردند اِنْقِيَادًا شد اسم فاعل مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادُوْنَ مُنْقَادَةٌ
مُنْقَادَتَانِ مُنْقَادَاتٌ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوِدٌ بود واو متحرک ماقبل مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد تا آخر صیغهاء اسم فاعل اسم مفعول مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ الخ

منقاد در اصل منقود بود واو متحرك ما قبل او مفتوح آن واو را با الف بدل كردند منقاد
شد الخ الامر منه انقد انقادا انقادوا انقادي انقادا انقدن انقد را از تنقاد
بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند ما بعد حذف ساكن ماند همزهٔ وصل
بكسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسكون آخر آخرش را وقف كردند علامت وقفي
سقوط حركت شد التقاء ساكنين شد ميان الف و دال الف را حذف كردند انقد شد
و در تثنيه و جمع مذكر نون ساقط ميشود مگر در جمع مؤنث صرف صغير فعل ثلاثي مزيد
ناقص واوي و يائي از باب انفعال الانمحاء پاك گرديدن انمحى ينمحي انمحاءً فهو
منمح و انمحي ينمحى انمحاءً فذاك منمحًى لم ينمح لم ينمح لا ينمحي لا ينمحى لن ينمحي لن
ينمحى الامر منه انمح لتنمح لينمح لينمح والنهي عنه لا تنمح لا تنمح لا ينمح لا ينمح الظرف منه
منمحًى منمحيان منمحيات ماضي معلوم انمحى الخ انمحوا در اصل انمحيوا بود يا متحرك
ما قبل او مفتوح آن يا را با الف بدل كردند التقاء ساكنين شد ميان الف و واو الف را حذف
كردند انمحوا شد انمحت در اصل انمحيت بود يا متحرك ما قبل او مفتوح آن يا را با الف بدل
بروزن انفعوا ۱۲
كردند التقاء ساكنين شد ميان الف و تا الف را حذف كردند انمحت شد مصدر انمحاء
بروزن انفعت ۱۲
در اصل انمحاي بود يا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن يا را بهمزه بدل كردند انمحاء
شد منمح در اصل منمحي بود ضمه بر يا ثقيل بود انداختند التقاء ساكنين شد ميان يا و تنوين
يا را حذف كردند منمح شد الامر منه انمح انمحيا انمحوا انمحي انمحيا انمحين انمح را از تنمحي
بروزن تنفعي ۱۲
بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند ما بعد حذف ساكن ماند همزهٔ وصل

۱۸۵

منتهى الارب في لغات العرب

دنہ اسم ازخلق شدن بہلمو انزو ۵

بکسر درا ولش و آورده ندام ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرف علة شد انجلی گردیده ودر تثنیه وجمع مذکر نون ساقط میشود مگر نون جمع
مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید لفیف مقرون از باب انفعال الانزواء یکسو
شدن از خلق و فراہم آمدن انزوی ینزوی انزواء فہو منزو وانزوی ینزوی
انزواء فذاک منزوی لم ینزو لم ینزو لا ینزوی لا ینزوی لن ینزوی لن
ینزوی الامر منہ انزو ولتنزو لینزو لینزو والنہی عنہ لا تنزو لا تنزو لا ینزو لا
ینزو الظرف منہ منزوی منزویان منزویات تمام تعلیلہا وتصاریفہا این باب
مانند تعلیل وتصاریف انجلی ینجلی ست الامر منہ انزو انزویا انزووا انزوی انزویا
انزوین انزو را از تنزوی بنا کردند تا که علامت استقبال بعد آنرا حذف کردند بعد
حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر درا ولش و آورده ندام ہمان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد انزو گردیده ودر تثنیه وجمع مذکر نون ساقط
میشود مگر در جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مضاعف از باب انفعال
الانضباب بہمہ شدن آب انضب ینضب انضبابا فہو منضب وانضب ینضب انضبابا
فذاک منضب لم ینضب لم ینضب لم ینضب لم ینضب لا ینضب لا ینضب لن ینضب
لن ینضب الامر منہ انضب انضب لتنضب لتنضب لینضب لینضب لینضب لینضب
لینضب والنہی عنہ لا تنضب لا تنضب لا تنضب لا تنضب لا ینضب لا ینضب
لا ینضب لا ینضب الظرف منہ منضب منضبان منضبات صرف صغیر فعل ثلاثی

آمدن ۱۲ منتخب اللغات وغیاث اللغات ۵ الضباب بالکسر وصاد مہملہ وہا موحدہ بہمہ شدن ابہام غیاث

۱۸۶

مزید مثال واوی از باب اِستفعال الاِستیجابُ سزاوار شدن اِستَوجَبَ
یَستَوجِبُ اِستیجاباً فهو مُستَوجِبٌ و اُستُوجِبَ یُستَوجَبُ اِستیجاباً فذاک مُستَوجَبٌ لم
یَستَوجِب لم یُستَوجَب لا یَستَوجِبُ لا یُستَوجَبُ لن یَستَوجِبَ لن یُستَوجَبَ الامر منه
اِستَوجِب لِتُستَوجَب لِیَستَوجِب لِیُستَوجَب والنهی عنه لا تَستَوجِب لا تُستَوجَب لا یَستَو
لا یُستَوجَب الظرف منه مُستَوجَبٌ مُستَوجَبانِ مُستَوجَباتٌ تعلیل این باب مانند تعلیل
اِستَخرَجَ یَستَخرِجُ ست صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف واوی از باب
استفعال الاِستقامة راست شدن و راست ایستادن اِستَقامَ یَستَقیمُ اِستِقامةً
فهو مُستَقیمٌ و اُستُقیمَ یُستَقامُ اِستِقامةً فذاک مُستَقامٌ لم یَستَقِم لم یُستَقَم لا یَستَقیمُ لا
یُستَقامُ لن یَستَقیمَ لن یُستَقامَ الامر منه اِستَقِم لِتُستَقَم لِیَستَقِم لِیُستَقَم والنهی عنه لا
تَستَقِم لا تُستَقَم لا یَستَقِم لا یُستَقَم الظرف منه مُستَقامٌ مُستَقامانِ مُستَقاماتٌ ماضی معلوم
اِستَقامَ اِستَقاما اِستَقامُوا تا آخر اِستَقامَ در اصل اِستَقوَمَ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو دادند واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبل او مفتوح گشت
آن واو را با الف بدل کردند اِستَقامَ شد تا اِستَقامَتا همین بحث اِستَقَمنَ در اصل اِستَقوَمنَ
بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک
بود الکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و میم الف را حذف کردند اِستَقَمنَ شد و برین قیاس است تعلیل تا آخر صیغها ماضی معلوم ماضی
مجهول اُستُقیمَ در اصل اُستُقوِمَ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده

استیجاب سزاوار شدن ۱۲ منتخب اللغات

استقامت راست شدن و راست ایستادن ۱۲ منتخب اللغات و غیاث اللغات

بما قبل واو نذ بعده واوِ ساکن ما قبلِ و مکسور آنواو را بیا بدل کردند اُستُقیم شد و برین
قیاس ست تعلیل تا اُستُقِیمتا اُستُقِمن در اصل اُستُقْوِمنَ بود واوِ متحرک ما قبل و حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو نذ بعده واوِ ساکن ما قبل و مکسور آنواو را بیا
بدل کردند التقاء ساکنین شد میانِ یا و میم یا را حذف کردند اُستُقِمنَ شد و برین قیاس
ست تعلیل تا آخر ماضی مجهول مضارعِ معلوم یَستَقِیمُ یَستَقِیمَانِ یَستَقِیمُونَ تا آخر یَستَقِیمُ در
اصل یَستَقْوِمُ بود واوِ متحرک ما قبلِ او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او نذ بعده
واو ساکن ما قبلِ و مکسور آنواو را بیا بدل کردند یَستَقِیمُ شد و برین قیاس ست تعلیل در باقی
صیغها مضارع معلوم مگر یَستَقِمنَ و تَستَقِمنَ کہ التقاء ساکنین بشود میانِ یا و میم یا حذف
میشود مضارعِ مجهول یُستَقَامُ یُستَقَامَانِ یُستَقَامُونَ تا آخر یُستَقَامُ در اصل یُستَقْوَمُ بود
واوِ متحرک ما قبلِ او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو نذ واو در اصل متحرک
بود اکنون ما قبلِ و مفتوح گشت آنواو را بالف بدل کردند یُستَقَامُ شد و برین قیاس
ست تعلیل در باقی صیغها مضارع مجهول مگر یُستَقَمنَ و تُستَقَمنَ کہ واو بالف بدل شد
و با لتقاء ساکنین بیفتاد اسم فاعل مُستَقِیمٌ مُستَقِیمَانِ تا آخر مُستَقِیمٌ در اصل مُستَقْوِمٌ بود واو
متحرک ما قبلِ او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو نذ بعده واو ساکن ما قبل
او مکسور آنواو را بیا بدل کردند مُستَقِیمٌ شد و برین قیاس ست تعلیل تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول
مُستَقَامٌ مُستَقَامَانِ مُستَقَامُونَ تا آخر مُستَقَامٌ در اصل مُستَقْوَمٌ بود واوِ متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او نذ بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش

مفتوح گشت آنواو را بالف بدل کردند مُستَقَامٌ شد و بر نیقیاس تعلیل باقی صیغهاء اسم مفعول الامر منه اِستَقِمْ اِستَقِيمَا اِستَقِيمُوا اِستَقِيمِي اِستَقِيمَا اِستَقِمْنَ اِستَقِمْ را از تَستَقِيمُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اِستَقِمْ شد و در تثنیه و جمع مذکر سقوط نون بشود و در جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص واوی از باب استفعال الاِستِنجَاءُ مالیدن موضع نجو و شستن آن اِستَنجَى يَستَنجِي اِستِنجَاءً فهو مُستَنجٍ و اُستُنجِيَ يُستَنجَى اِستِنجَاءً فذاك مُستَنجًى لم يَستَنجِ لم يُستَنجَ لا يَستَنجِي لا يُستَنجَى لن يَستَنجِيَ لن يُستَنجَى الامر منه اِستَنجِ لِتَستَنجِ لِيَستَنجِ لِيُستَنجَ والنهي عنه لا تَستَنجِ لا تُستَنجَ لا يَستَنجِ لا يُستَنجَ الظرف منه مُستَنجًى مُستَنجَيَانِ مُستَنجَيَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی از باب استفعال الاِستِخبَاءُ اِستَخبَى يَستَخبِي اِستِخبَاءً فهو مُستَخبٍ و اُستُخبِيَ يُستَخبَى اِستِخبَاءً فذاك مُستَخبًى لم يَستَخبِ لم يُستَخبَ لا يَستَخبِي لا يُستَخبَى لن يَستَخبِيَ لن يُستَخبَى الامر منه اِستَخبِ لِتَستَخبِ لِيَستَخبِ لِيُستَخبَ والنهي عنه لا تَستَخبِ لا تُستَخبَ لا يَستَخبِ لا يُستَخبَ الظرف منه مُستَخبًى مُستَخبَيَانِ مُستَخبَيَاتٌ ماضی معلوم اِستَخبَى اِستَخبَيَا اِستَخبَوا الخ ماضی مجهول اُستُخبِيَ اُستُخبِيَا اُستُخبُوا تا آخر مضارع معلوم يَستَخبِي يَستَخبِيَانِ تا آخر مضارع مجهول يُستَخبَى يُستَخبَيَانِ تا آخر اسم فاعل مُستَخبٍ مُستَخبِيَانِ تا آخر اسم مفعول مُستَخبًى مُستَخبَيَانِ تا آخر الامر منه اِستَخبِ

189

اِسْتَحْيِيَا اِسْتَحْيُوا تا آخر اِسْتَحْيِ بِنا از تَسْتَحْيِي بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذفِ ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرفِ علت شد اِسْتَحْيِ گردید و در باقی صیغهای امرِ حاضر سقوطِ نون شد مگر نون جمع مؤنث مصدر اِسْتِحْيَاءٌ در اصل اِسْتِحْيَايٌ بود یا واقع شد بر طرف بعد از الفِ زائده آن یا را بهمزه بدل کردند اِسْتِحْيَاءٌ شد صرفِ صغیر

فعلِ ثلاثی مزیدِ لفیفِ مقرون از بابِ استفعال الاِسْتِحْيَاءُ زندگی خواستن و شرم داشتن اِسْتَحْيَى يَسْتَحْيِي اِسْتِحْيَاءً فهو مُسْتَحْيٍ و اُسْتُحْيِيَ يُسْتَحْيَى اِسْتِحْيَاءً فذاک مُسْتَحْيًى لَمْ يَسْتَحْيِ لَمْ يُسْتَحْيَ لَا يَسْتَحْيِي لَا يُسْتَحْيَى لَنْ يَسْتَحْيِيَ لَنْ يُسْتَحْيَى الامر منه اِسْتَحْيِ لِتُسْتَحْيَ لِيَسْتَحْيِ لِيُسْتَحْيَ والنهی عنه لَا تَسْتَحْيِ لَا تُسْتَحْيَ لَا يَسْتَحْيِ لَا يُسْتَحْيَ الظرف منه مُسْتَحْيًى مُسْتَحْيَيَانِ مُسْتَحْيَيَاتٌ ماضی معلوم اِسْتَحْيَى اِسْتَحْيَيَا اِسْتَحْيَوْا اِسْتَحْيَتْ اِسْتَحْيَتَا اِسْتَحْيَيْنَ اِسْتَحْيَيْتَ اِسْتَحْيَيْتُمَا اِسْتَحْيَيْتُمْ اِسْتَحْيَيْتِ اِسْتَحْيَيْتُمَا اِسْتَحْيَيْتُنَّ اِسْتَحْيَيْتُ اِسْتَحْيَيْنَا ماضی مجهول اُسْتُحْيِيَ اُسْتُحْيِيَا اُسْتُحْيُوا تا آخر مضارع معلوم يَسْتَحْيِي يَسْتَحْيِيَانِ يَسْتَحْيُونَ تا آخر مضارع مجهول يُسْتَحْيَى يُسْتَحْيَيَانِ يُسْتَحْيَوْنَ تا آخر اسمِ فاعل مُسْتَحْيٍ مُسْتَحْيِيَانِ مُسْتَحْيُونَ تا آخر مُسْتَحْيٍ در اصل مُسْتَحْيِيٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و تنوینِ تمکّن یا را حذف کردند مُسْتَحْيٍ شد اسمِ مفعول مُسْتَحْيًى مُسْتَحْيَيَانِ مُسْتَحْيَوْنَ مُسْتَحْيَاةٌ مُسْتَحْيَاتَانِ مُسْتَحْيَيَاتٌ مُسْتَحْيًى در اصل مُسْتَحْيَيٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و تنوین الف را حذف

کردند مُسْتَحْیٍ شد الامر منه اِسْتَحِ اِسْتَحْیِیَا اِسْتَحْیُوا اِسْتَحْیِیْ اِسْتَحْیِیَا اِسْتَحْیِیْنَ اِسْتَحِیْ
از تَسْتَحْیِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند
همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش او وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرف علت شد اِسْتَحِ گردید و در باقی صیغهاء سقوط نون میشود مگر نون
جمع مؤنث مصدر اِسْتِحْیَاءٌ در اصل اِسْتِحْیَایٌ بود یاء واقع شد بر طرف بعد از الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند اِسْتِحْیَاءٌ شد و نیز جائزست که گویند اِسْتَحَی یَسْتَحِیْ اِسْتِحَاءً
فهو مُسْتَحٍ و اُسْتُحِیَ یُسْتَحٰی اِسْتِحَاءً فذاک مُسْتَحًی لَمْ یَسْتَحِ لَمْ یُسْتَحَ لَا یَسْتَحِیْ لَا یُسْتَحٰی
لَنْ یَسْتَحِیَ لَنْ یُسْتَحٰی الامر منه اِسْتَحِ لِتُسْتَحَ لِیَسْتَحِ لِیُسْتَحَ والنهی عنه لَا تَسْتَحِ لَا تُسْتَحَ لَا یَسْتَحِ
لَا یُسْتَحَ الظرف منه مُسْتَحًی مُسْتَحَیَانِ مُسْتَحَیَاتٌ ماضی معلوم اِسْتَحٰی اِسْتَحَیَا اِسْتَحَوْا
اِسْتَحَتْ اِسْتَحَتَا اِسْتَحَیْنَ تا آخر اِسْتَحٰی در اصل اِسْتَحْیَیَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند اِسْتَحٰی شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل
کرده بماقبل داوند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل
کردند التقاء ساکنین شد میان هردو الف الفِ اول را حذف کردند اِسْتَحٰی شد اِسْتَحَیَا
در اصل اِسْتَحْیَیَا بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل داوند
یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند بعده الف را
حذف کردند لاجل الخفة اِسْتَحَیَا شد اِسْتَحَوْا در اصل اِسْتَحْیَیُوْا بود یا متحرک ماقبل
بروزن استفعلا ۱۲
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف

کردند اِسْتَحْیَوْا شد بعده یا متحرک ماقبل او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یارا نقل کرده بماقبل

دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلِ او مفتوح گشت آن یا را با لِف بدل کردند التقاءِ

ساکنین شد میانِ الف و واو الف را حذف کردند اِسْتَحْوْا شد و برین قیاس ست

تعلیل اِسْتَحْتَ اِسْتَحْتَا اِسْتَحْیَنَ در اصل اِسْتَحْیَیْنَ بود یا متحرک ماقبلِ او حرفِ صحیح ساکن

حرکتِ یارا نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلِ او مفتوح گشت آن یارا

با لِف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و یا الف را حذف کردند اِسْتَحَیْنَ

شد و برین قیاس ست تعلیل تا آخر صیغهاءِ ماضیِ معلوم ماضیِ مجهول اُسْتُحِیَ اُسْتُحِیَا

اُسْتُحُوْا تا آخر اُسْتُحِیَ در اصل اُسْتُحْیِیَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده

یا را حذف کردند لاجلِ الخفة اُسْتُحِیَا شد اُسْتُحُوْا در اصل اُسْتُحْیِیُوْا بود ضمه بر یا ثقیل

بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلبِ حرکتِ ماقبل التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و واو

یا را حذف کردند اُسْتُحْیُوْا شد بعده یا متحرک ماقبلِ او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقل کرده

بماقبل دادند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و واو یا را حذف کردند اُسْتُحُوْا شد اُسْتُحِیَتْ

اصل اُسْتُحْیِیَتْ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند از جهت

خفت اُسْتُحِیَتْ شد و برین قیاس ست تعلیل اُسْتُحِیَتَا اُسْتُحِیْنَ در اصل اُسْتُحْیِیْنَ بود کسره

بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاءِ ساکنین شد میان هر دو یا یاءِ اول را حذف

کردند اُسْتُحِیْنَ شد و برین قیاس ست تعلیل تا آخر صیغهاءِ ماضیِ مجهول مضارعِ معلوم

یَسْتَحِیْ یَسْتَحِیَانِ یَسْتَحُوْنَ تا آخر یَسْتَحِیْ در اصل یَسْتَحْیِیُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده

بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند یستحیی شد یستحیان
در اصل یستحییان بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را حذف
کردند لاجل الخفة یستحیان شد یستحون در اصل یستحییون بود ضمه بر یا ثقیل
بود نقلکرده بما قبل دادند بعده سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند یستحیون شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
یا را نقلکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یستحو
شد یستحین در اصل یستحیین بود کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند التقاء
ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند یستحین شد مضارع مجهول یُستحی
یُستحیان یُستحون تا آخر یُستحی در اصل یُستحیی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند یستحیا شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل
دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند یستحی شد یستحیان در
اصل یستحییان بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند یا
در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند بعده الف را
حذف کردند از جهت خفت یستحیان شد یستحون در اصل یستحیون بود یا متحرک ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند یستحون شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده

١٩٣

بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلِ او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و واو الف را حذف کردند یَسْتَحَوْنَ شد یَسْتَحِیْنَ در
اصل یَسْتَحْیِیْنَ بود یا متحرک ما قبلِ او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند
التقاءِ ساکنین شد میانِ هر دو یا یاءِ اول را حذف کردند یَسْتَحِیْنَ شد تَسْتَحِیْنَ واحده
مؤنث مخاطبه در اصل تَسْتَحْیِیْنَ بود یا متحرک ما قبلِ او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلِ او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و یا الف را حذف کردند تَسْتَحِیْنَ شد جمع یا متحرک ما قبل
او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلِ او
مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ هر دو یا یاءِ اول را
حذف کردند تَسْتَحِیْنَ شد مصدر اِسْتِحَاءٌ در اصل اِسْتِحْیَایٌ بود یا واقع شد بطرف بعد
الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند اِسْتِحْیَاءٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح گشت آن
یا را با الف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ هر دو الف الف اول را حذف کردند اِسْتِحَاءٌ
شد اسم فاعل مُسْتَحٍ مُسْتَحْیَانِ مُسْتَحُوْنَ مُسْتَحْیَةٌ مُسْتَحْیَتَانِ مُسْتَحْیَاتٌ مُسْتَحٍ در اصل مُسْتَحْیِیٌ
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند
مُسْتَحْیٍ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند التقاءِ
ساکنین شد میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند مُسْتَحٍ شد مُسْتَحْیَانِ در اصل مُسْتَحْیِیَانِ

یا در کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل داد ند بعده یا را حذف کردند برای خفت
مُسْتَحِیَانِ شد مُسْتَحُوْنَ در اصل مُسْتَحْیِیُوْنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل
بروزن مستفعلان ۱۲
دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحیون
شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مُسْتَحُوْنَ شد مُسْتَحِیَةٌ در اصل مُسْتَحْیِیَةٌ بود یا
بروزن مستفعون ۱۲
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند و یا را حذف کردند از جهت
خفت مُسْتَحِیَةٌ شد مُسْتَحِیَتَانِ در اصل مُسْتَحْیِیَتَانِ بود تعلیل این صیغه مانند تعلیل مُسْتَحِیَة
بروزن مستفلة ۱۲
ست مُسْتَحِیَاتٌ که در اصل مُسْتَحْیِیَاتٌ بود اسم مفعول مُسْتَحًی مُسْتَحَیَانِ مُسْتَحَوْنَ مُسْتَحَاةٌ
مُسْتَحَاتَانِ مُسْتَحَیَاتٌ مُسْتَحًی در اصل مُسْتَحْیَیٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مُسْتَحًی شد
بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک
بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و تنوین تمکن الف را حذف کردند مُسْتَحًی شد مُسْتَحَیَانِ در اصل مُسْتَحْیَیَانِ بود یا متحرک
بروزن مستفعی ۱۲
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون
ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو
الف را حذف کردند مُسْتَحَوْنَ شد مُسْتَحَاةٌ در اصل مُسْتَحْیَیَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
بروزن مستفعون ۱۲
یا را با الف بدل کردند مُسْتَحْیَاةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل

کرده بماقبل او دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُسْتَحَاةٌ شد مُسْتَحَاتَانِ
بروزن مُسْتَفَاةٌ ۱۲
در اصل مُسْتَحْيَتَانِ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بعده التقاء
ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُسْتَحَيَا تَانِ شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل او دادند یا در اصل متحرک بود اکنون
ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف
اول را حذف کردند مُسْتَحَاتَانِ شد مُسْتَحَاتٌ در اصل مُسْتَحْيَاتٌ بود یا متحرک ماقبل او حرف
بروزن مُسْتَفَاتَان ۱۲
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل او دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او
مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل الخفة مُسْتَحَيَاتٌ شد
الامر منه اِسْتَحِ اِسْتَحِيَا اِسْتَحُوا اِسْتَحِي اِسْتَحِيَا اِسْتَحِيْنَ اِسْتَحِ را از تَسْتَحِي بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسور در اولش در آوردند
امر هان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
اِسْتَحِ گردید و در تثنیه و جمع سقوط نون شد مگر نون جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی
بروزن اِسْتَفِ ۱۲
مزید فیه مضاعف از باب اِسْتِفْعَال الاِسْتِتْبَابُ قائم و حاصل شدن
اِسْتَتَبَّ يَسْتَتِبُّ اِسْتِتْبَابًا فهو مُسْتَتِبٌّ و اُسْتُتِبَّ يُسْتَتَبُّ اِسْتِتْبَابًا فذاك مُسْتَتَبٌّ لم يَسْتَتِبَّ
لم يَسْتَتِبْ لم يُسْتَتَبَّ لم يُسْتَتَبْ لا يَسْتَتِبُّ لا يُسْتَتَبُّ لن يَسْتَتِبَّ لن يُسْتَتَبَّ
الامر منه اِسْتَتِبَّ اِسْتَتِبْ لِيُسْتَتَبَّ لِيُسْتَتَبْ لِيَسْتَتِبَّ لِيَسْتَتِبْ

والنهي عنه لا تُسْتَتَبَّ لا تُسْتَتَبا لا تُسْتَتَبُّوا لا يُسْتَتَبَّ لا يُسْتَتَبْ
لا يُسْتَتَبَّ لا يُسْتَتَبْ الظرف منه مُسْتَتَبٌّ مُسْتَتَبَّانِ مُسْتَتَبَّاتٌ ماضي معلوم
اُسْتُتِبَّ اُسْتُتِبَّا اُسْتُتِبُّوا در اصل اُسْتُتْبِبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند اُسْتُتِبَّ شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای ماضی معلوم ماضی
مجهول اُسْتُتِبَّ اُسْتُتِبَّا اُسْتُتِبُّوا تا آخر و تعلیل این باب مثل تعلیل ماضی معلوم ست مضارع
معلوم يَسْتَتِبُّ يَسْتَتِبَّانِ يَسْتَتِبُّونَ تا آخر يَسْتَتِبُّ در اصل يَسْتَتْبِبُ بود دو حرف از
یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند يَسْتَتِبُّ شد و برین قیاس است تعلیل در مضارع
مجهول صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی از باب تَفَعُّل التَّمَنِّي آرزو کردن
و خواندن نبشته و دروغ گفتن تَمَنَّى يَتَمَنَّى تَمَنِّيًا فهو مُتَمَنٍّ و تُمُنِّيَ يُتَمَنَّى تَمَنِّيًا فذاک
مُتَمَنًّى لم يَتَمَنَّ لم يُتَمَنَّ لا يَتَمَنَّى لا يُتَمَنَّى لن يَتَمَنَّى لن يُتَمَنَّى الامر منه تَمَنَّ لِتُمَنَّ
لِيَتَمَنَّ لِيُتَمَنَّ والنهي عنه لا تَتَمَنَّ لا تُتَمَنَّ لا يَتَمَنَّ لا يُتَمَنَّ الظرف منه مُتَمَنًّى مُتَمَنَّيَانِ
مُتَمَنَّيَاتٌ ماضي معلوم تَمَنَّى تَمَنَّيَا تَمَنَّوْا تا آخر ماضي مجهول تُمُنِّيَ تُمُنِّيَا تُمُنُّوا تا آخر مضارع
معلوم يَتَمَنَّى يَتَمَنَّيَانِ تا آخر مضارع مجهول يُتَمَنَّى يُتَمَنَّيَانِ يُتَمَنَّوْنَ الخ مصدر تَمَنِّيًا در
اصل تَمَنُّيًا بود ضمه نون را بکسره بدل کردند از برای مناسبت یا تَمَنِّيًا شد اسم فاعل مُتَمَنٍّ
مُتَمَنِّيَانِ مُتَمَنُّونَ مُتَمَنِّيَةٌ مُتَمَنِّيَتَانِ مُتَمَنِّيَاتٌ اسم مفعول مُتَمَنًّى مُتَمَنَّيَانِ مُتَمَنَّوْنَ

۱۹۷

تمنی کردن آرزو کردن ... ازراح من الصحاح و منتخب اللغات و غیاث اللغات

مُتَمَنِّیَاتٌ مُتَمَنِّیَانِ مُتَمَنِّیَاتٌ الامرمنہ تَمَنَّ تَمَنَّیَا تَمَنَّوْا تَمَنَّیْ تَمَنَّیَا تَمَنَّیْنَ تَمَنَّ را
از تَتَمَنّٰی بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بابعد حذف متحرک ماند امر
بجان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد تَمَنَّ گردید
ودر باقی صیغہا سقوط نون شد مگر نون جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید معتل عین
از باب تفعّل التجنّب دوستی نمودن وسیراب شدن تَجَنَّبَ یَتَجَنَّبُ تَجَنُّبًا فھو مُتَجَنِّبٌ
وتُجُنِّبَ یُتَجَنَّبُ تَجَنُّبًا فذاک مُتَجَنَّبٌ لم یَتَجَنَّبْ لم یُتَجَنَّبْ لا یَتَجَنَّبُ لا یُتَجَنَّبُ لن
یَتَجَنَّبَ لن یُتَجَنَّبَ الامرمنہ تَجَنَّبْ لِتُتَجَنَّبْ لِیَتَجَنَّبْ لِیُتَجَنَّبْ والنہی عنہ لا تَتَجَنَّبْ لا
تُتَجَنَّبْ لا یَتَجَنَّبْ لا یُتَجَنَّبْ الظرف منہ مُتَجَنَّبٌ مُتَجَنَّبَانِ مُتَجَنَّبَاتٌ تعریف وتعلیل ایں
باب مانند صحیح ست چنانچہ تصرف بتصرف ست صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی
از باب تفاعل التَّصَابِی امرد پرستی تَصَابٰی یَتَصَابٰی تَصَابِیًا فھو مُتَصَابٍ و
تُصُوْبِیَ یُتَصَابٰی تَصَابِیًا فذاک مُتَصَابًی لم یَتَصَابَ لم یُتَصَابَ لا یَتَصَابٰی لا
یُتَصَابٰی لن یَتَصَابٰی لن یُتَصَابٰی الامرمنہ تَصَابَ لِتُتَصَابَ لِیَتَصَابَ لِیُتَصَابَ
والنہی عنہ لا تَتَصَابَ لا تُتَصَابَ لا یَتَصَابَ لا یُتَصَابَ الظرف منہ مُتَصَابًی مُتَصَابَیَانِ
مُتَصَابَیَاتٌ ماضی معلوم تَصَابٰی تَصَابَیَا تَصَابَوْا الخ ماضی مجہول تُصُوْبِیَ تُصُوْبِیَا
تُصُوْبُوْا الخ مضارع معلوم یَتَصَابٰی یَتَصَابَیَانِ یَتَصَابَوْنَ الخ مضارع مجہول
یُتَصَابٰی یُتَصَابَیَانِ یُتَصَابَوْنَ الخ اسم فاعل مُتَصَابٍ مُتَصَابِیَانِ مُتَصَابُوْنَ
مُتَصَابِیَۃٌ مُتَصَابِیَتَانِ مُتَصَابِیَاتٌ اسم مفعول مُتَصَابًی مُتَصَابَیَانِ مُتَصَابَوْنَ

نوددوبجیب الحماراست امتلاء من الماء وطریقۃ الابل تجنب است نخالف ریاء ۱۲ صراح من الصحاح وقاموس ۱۲

۱۹۸

تصابی امرد پرستی ۱۲ غیاث اللغات وقاموس ۱۲

مُتَصَابَاۃٌ مُتَصَابَاتَانِ مُتَصَابَیَاتٌ الامر منہ تَصَابَ تَصَابَیَا تَصَابَوْا تَصَابَیْ تَصَابَیَا تَصَابَیْنَ تَصَابَ را از تَتَصَابَیْ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک اند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی و سقوطِ حرف علت شد تَصَابَ شد و در صیغہا باقی سقوط نون میشود مگر نون جمع مونث

صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مضاعف از باب تفاعل اَلتَّحَابُّ بایکدیگر دوستی داشتن تَحَابَّ یَتَحَابُّ تَحَابًّا فهو مُتَحَابٌّ و تُحُوْبَ یُتَحَابُّ تَحَابًّا فذاک مُتَحَابٌّ لم یَتَحَابَّ لم یَتَحَابَبْ لم یُتَحَابَّ لم یُتَحَابَبْ لا یَتَحَابُّ لا یُتَحَابُّ لن یَتَحَابَّ لن یُتَحَابَّ الامر منہ تَحَابَّ تَحَابَبْ لِتُتَحَابَّ لِتُتَحَابَبْ لِیَتَحَابَّ لِیَتَحَابَبْ لِیُتَحَابَّ لِیُتَحَابَبْ

199 الظرف منہ مُتَحَابٌّ مُتَحَابَّانِ مُتَحَابَّاتٌ تَحَابَّ در اصل تَحَابَبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند تَحَابَّ شد و برین قیاس تعلیل در باقی صیغہا ماضی معلوم ماضی مجہول تُحُوْبَّ تُحُوْبَّا تُحُوْبُّوْا الخ تُحُوْبَّ در اصل تُحُوْبِبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند تُحُوْبَّ شد و برین قیاس تعلیل در باقی صیغہا ماضی مجہول مضارع معلوم یَتَحَابُّ یَتَحَابَّانِ یَتَحَابُّوْنَ الخ یَتَحَابُّ در اصل یَتَحَابَبُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند یَتَحَابُّ شد و برین قیاس تعلیل در تمام باب مضارع مجہول یُتَحَابُّ یُتَحَابَّانِ یُتَحَابُّوْنَ تا آخر یُتَحَابُّ در اصل یُتَحَابَبُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را

ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُتَحَابٌّ شد اسم فاعل مُتَحَابٌّ مُتَحَابَّانِ الخ مُتَحَابٌّ
در اصل مُتَحَابِبٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مُتَحَابٌّ شد اسم مفعول مُتَحَابٌّ الخ تعلیل اسم مفعول بر قیاس
اسم فاعل ست لیکن اصل اسم مفعول مُتَحَابَبٌ بفتح عین کلمه بود چنانچه قاعده غیر ثلاثی
ست الامر منه تَحَابَّ تَحَابَبْ تَحَابَّا تَحَابُّوا تَحَابِّي تَحَابَّا تَحَابَبْنَ تَحَابَّ تَحَابَبْ از
تَتَحَابُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماندم همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد
میان هر دو با باء اول که ساکن شده بود برای ادغام و باء ثانی که ساکن شده بود برای علامت
وقفی بعضی باء ثانی را فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات و بعضی کسره لان الساکن
اذا حرک حرک بالکسر و بعضی ترک ادغام کردند چنانکه بار ها این تعلیل یاد ذائل گذشت

فصل در بیان یازده حروف که در باب تَفَعُّلٌ و تَفَاعُلٌ بجای فا کلمه می آیند و تا را از جنس
اینها نموده ادغام میکنند تا و ثا و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا
و ظا صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح **از باب تَفَعُّل** الاتّرّب خاک بر انداختن بر چیزی
اِتَّرَّبَ يَتَّرَّبُ اِتَّرُّبًا فهو مُتَّرِّبٌ و اُتُّرِّبَ يُتَّرَّبُ اِتَّرُّبًا فذاک مُتَّرَّبٌ لم يَتَّرَّبْ لم
يُتَّرَّبْ لا يَتَّرَّبُ لا يُتَّرَّبُ لن يَتَّرَّبَ لن يُتَّرَّبَ الامر منه اِتَّرَّبْ لِتُتَّرَّبْ لِيَتَّرَّبْ
لِيُتَّرَّبْ والنهي عنه لا تَتَّرَّبْ لا تُتَّرَّبْ لا يَتَّرَّبْ لا يُتَّرَّبْ الظرف منه مُتَّرَّبٌ مُتَّرَّبَانِ
مُتَّرَّبَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح **از باب تفاعُل** الاتّابع پیاپی شدن

اِتَّابَعَ يَتَّابَعُ اِتَّابُعًا فَهُوَ مُتَّابِعٌ وَاُتُّوبِعَ يُتَّابَعُ اِتَّابُعًا فَذَاكَ مُتَّابَعٌ لَمْ يَتَّابَعْ
لَمْ يُتَّابَعْ لَا يَتَّابَعُ لَا يُتَّابَعُ لَنْ يَتَّابَعَ لَنْ يُتَّابَعَ الامر منه اِتَّابَعْ لِتَتَّابَعْ
لِيَتَّابَعْ لِيُتَّابَعْ والنهي عنه لَا تَتَّابَعْ لَا تُتَّابَعْ لَا يَتَّابَعْ لَا يُتَّابَعْ الظرف منه مُتَّابَعٌ
مُتَّابَعَانِ مُتَّابَعَاتٌ صرف صغیر فعلِ ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَعُّل الاِثَّبُّتُ
برقرار بودن اِثَّبَّتَ يَثَّبَّتُ اِثَّبُّتًا فَهُوَ مُثَّبِّتٌ وَاُثُّبِّتَ يُثَّبَّتُ اِثَّبُّتًا فَذَاكَ مُثَّبَّتٌ
لَمْ يَثَّبَّتْ لَمْ يُثَّبَّتْ لَا يَثَّبَّتُ لَا يُثَّبَّتُ لَنْ يَثَّبَّتَ لَنْ يُثَّبَّتَ الامر منه اِثَّبَّتْ لِتَثَّبَّتْ
لِيَثَّبَّتْ لِيُثَّبَّتْ والنهي عنه لَا تَثَّبَّتْ لَا تُثَّبَّتْ لَا يَثَّبَّتْ لَا يُثَّبَّتْ الظرف منه مُثَّبَّتٌ
مُثَّبَّتَانِ مُثَّبَّتَاتٌ صرف صغیر فعلِ ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَاعُل الاِثَّاقُلُ
گرانبار شدن وگرانی خاطر اِثَّاقَلَ يَثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فَهُوَ مُثَّاقِلٌ وَاُثُّوقِلَ
يُثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فَذَاكَ مُثَّاقَلٌ لَمْ يَثَّاقَلْ لَمْ يُثَّاقَلْ لَا يَثَّاقَلُ لَا يُثَّاقَلُ لَنْ يَثَّاقَلَ
لَنْ يُثَّاقَلَ الامر منه اِثَّاقَلْ لِتَثَّاقَلْ لِيَثَّاقَلْ لِيُثَّاقَلْ والنهي عنه لَا تَثَّاقَلْ لَا
تُثَّاقَلْ لَا يَثَّاقَلْ لَا يُثَّاقَلْ الظرف منه مُثَّاقَلٌ مُثَّاقَلَانِ مُثَّاقَلَاتٌ صرف صغیر
فعلِ ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَعُّل الاِدَّثُّرُ پوشیدن جامه بالا و برآمدن
نر بر ماده و برجستن مرد بر پشت اسپ اِدَّثَّرَ يَدَّثَّرُ اِدَّثُّرًا فَهُوَ مُدَّثِّرٌ وَاُدُّثِّرَ يُدَّثَّرُ اِدَّثُّرًا
فَذَاكَ مُدَّثَّرٌ لَمْ يَدَّثَّرْ لَمْ يُدَّثَّرْ لَا يَدَّثَّرُ لَا يُدَّثَّرُ لَنْ يَدَّثَّرَ لَنْ يُدَّثَّرَ الامر منه
اِدَّثَّرْ لِتَدَّثَّرْ لِيَدَّثَّرْ لِيُدَّثَّرْ والنهي عنه لَا تَدَّثَّرْ لَا تُدَّثَّرْ لَا يَدَّثَّرْ لَا يُدَّثَّرْ الظرف
منه مُدَّثَّرٌ مُدَّثَّرَانِ مُدَّثَّرَاتٌ صرف صغیر فعلِ ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَاعُل

۲۰۱

الاِدّارُکُ در یافتن چیزی رفته را و رسیدن آخر قومی باول آن اِدّارَکَ یَدّارَکُ
اِدّارُکاً فهو مُدّارِکٌ و اُدُّورِکَ یُدّارَکُ اِدّارُکاً فذاک مُدّارَکٌ لم یَدّارَکْ لم
یُدّارَکْ لا یَدّارَکُ لا یُدّارَکُ لن یَدّارَکَ لن یُدّارَکَ الامر منه اِدّارَکْ لِتَدّارَکْ
لِیَدّارَکْ لِیُدّارَکْ والنهی عنه لا تَدّارَکْ لا تُدّارَکْ لا یَدّارَکْ لا یُدّارَکْ الظرف
منه مُدّارَکٌ مُدّارَکانِ مُدّارَکاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب
تفعّل الاِذَّکُّرُ یاد کردن و بیاد آمدن اِذَّکَّرَ یَذَّکَّرُ اِذَّکُّراً فهو مُذَّکِّرٌ و اُذُّکِّرَ
یُذَّکَّرُ اِذَّکُّراً فذاک مُذَّکَّرٌ لم یَذَّکَّرْ لم یُذَّکَّرْ لا یَذَّکَّرُ لا یُذَّکَّرُ لن یَذَّکَّرَ لن
یُذَّکَّرَ الامر منه اِذَّکَّرْ لِتَذَّکَّرْ لِیَذَّکَّرْ لِیُذَّکَّرْ والنهی عنه لا تَذَّکَّرْ لا تُذَّکَّرْ لا یَذَّکَّرْ
لا یُذَّکَّرْ الظرف منه مُذَّکَّرٌ مُذَّکَّرانِ مُذَّکَّراتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح
از باب **تفاعل** الاِذّابُحُ ذبح شدن اِذّابَحَ یَذّابَحُ اِذّابُحاً فهو مُذّابِحٌ و
اُذُّوبِحَ یُذّابَحُ اِذّابُحاً فذاک مُذّابَحٌ لم یَذّابَحْ لم یُذّابَحْ لا یَذّابَحُ لا یُذّابَحُ
لن یَذّابَحَ لن یُذّابَحَ الامر منه اِذّابَحْ لِتَذّابَحْ لِیَذّابَحْ لِیُذّابَحْ والنهی عنه لا
تَذّابَحْ لا تُذّابَحْ لا یَذّابَحْ لا یُذّابَحْ الظرف منه مُذّابَحٌ مُذّابَحانِ مُذّابَحاتٌ
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **تفعّل** الاِزَّمُّلُ در پیچیده شدن بجامه
اِزَّمَّلَ یَزَّمَّلُ اِزَّمُّلاً فهو مُزَّمِّلٌ و اُزُّمِّلَ یُزَّمَّلُ اِزَّمُّلاً فذاک مُزَّمَّلٌ لم یَزَّمَّلْ
لم یُزَّمَّلْ لا یَزَّمَّلُ لا یُزَّمَّلُ لن یَزَّمَّلَ لن یُزَّمَّلَ الامر منه اِزَّمَّلْ لِتَزَّمَّلْ لِیَزَّمَّلْ
لِیُزَّمَّلْ والنهی عنه لا تَزَّمَّلْ لا تُزَّمَّلْ لا یَزَّمَّلْ لا یُزَّمَّلْ الظرف منه مُزَّمَّلٌ

یاد کردن و بیاد آمدن ۱۲ منتخب اللغات و غیاث اللغات

۲۰۲

منتهی الارب

مُزَّاوَرَانِ مُزَّاوَرَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَاعُل الاِزَّاوُرُ
میل کردن و انحراف نمودن اِزَّاوَرَ یَزَّاوَرُ اِزَّاوُرًا فهو مُزَّاوِرٌ و اُزُّوْوِرَ
یُزَّاوَرُ اِزَّاوُرًا فذاک مُزَّاوَرٌ لم یَزَّاوَرْ لم یُزَّاوَرْ لا یَزَّاوَرُ لا یُزَّاوَرُ لن
یَزَّاوَرَ لن یُزَّاوَرَ الامر منه اِزَّاوَرْ لِتَزَّاوَرْ لِیَزَّاوَرْ لِیُزَّاوَرْ والنهی عنه لا
تَزَّاوَرْ لا تُزَّاوَرْ لا یَزَّاوَرْ لا یُزَّاوَرْ الظرف منه مُزَّاوَرٌ مُزَّاوَرَانِ مُزَّاوَرَاتٌ
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَعُّل الاِسَّرُّعُ شتافتن سوی بدی
اِسَّرَّعَ یَسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا فهو مُسَّرِّعٌ و اُسُّرِّعَ یُسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا فذاک مُسَّرَّعٌ لم یَسَّرَّعْ لم
یُسَّرَّعْ لا یَسَّرَّعُ لا یُسَّرَّعُ لن یَسَّرَّعَ لن یُسَّرَّعَ الامر منه اِسَّرَّعْ لِتَسَّرَّعْ لِیَسَّرَّعْ لِیُسَّرَّعْ
والنهی عنه لا تَسَّرَّعْ لا تُسَّرَّعْ لا یَسَّرَّعْ لا یُسَّرَّعْ الظرف منه مُسَّرَّعٌ مُسَّرَّعَانِ مُسَّرَّعَاتٌ
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تفاعل الاِسَّارُعُ شتافتن اِسَّارَعَ
یَسَّارَعُ اِسَّارُعًا فهو مُسَّارِعٌ و اُسُّوْرِعَ یُسَّارَعُ اِسَّارُعًا فذاک مُسَّارَعٌ لم یَسَّارَعْ
لم یُسَّارَعْ لا یَسَّارَعُ لا یُسَّارَعُ لن یَسَّارَعَ لن یُسَّارَعَ الامر منه اِسَّارَعْ لِتَسَّارَعْ
لِیَسَّارَعْ لِیُسَّارَعْ والنهی عنه لا تَسَّارَعْ لا تُسَّارَعْ لا یَسَّارَعْ لا یُسَّارَعْ الظرف منه
مُسَّارَعٌ مُسَّارَعَانِ مُسَّارَعَاتٌ اِسَّارَعَ در اصل تَسَارَعَ بود تا و سین قریب المخرج
تا را سین کرده در سین ادغام کردند چون ابتدا بسکون محال بود همزهٔ وصل
مکسور در اولش در آوردند اِسَّارَعَ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب
تَفَعُّل الاِشَّجُّعُ بتکلف دلیری نمودن اِشَّجَّعَ یَشَّجَّعُ اِشَّجُّعًا فهو مُشَّجِّعٌ و اُشُّجِّعَ

۲۰۳

یُتَشَجَّعُ اِشَّجِعاً فذاک مُتَشَجِّعٌ لَم یَتَشَجَّعْ لَم یُتَشَجَّعْ لَا یَتَشَجَّعُ لَا یُتَشَجَّعُ لَن یَتَشَجَّعَ لَن یُتَشَجَّعَ
الامر منہ اِشَّجِعْ لِتَتَشَجَّعْ لِیَتَشَجَّعْ لِیُتَشَجَّعْ والنہی عنہ لَا تَتَشَجَّعْ لَا تُتَشَجَّعْ لَا یَتَشَجَّعْ لَا یُتَشَجَّعْ
الظرف منہ مُتَشَجَّعٌ مُتَشَجَّعَانِ مُتَشَجَّعَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تفاعل
الاِشَّاعُرُ خود را شاعر وا نمودن اِشَّاعَرَ یَتَشَاعَرُ اِشَّاعُراً فہو مُتَشَاعِرٌ و اُشُّوعِرَ یُتَشَاعَرُ
اِشَّاعُراً فذاک مُتَشَاعَرٌ لَم یَتَشَاعَرْ لَم یُتَشَاعَرْ لَا یَتَشَاعَرُ لَا یُتَشَاعَرُ لَن یَتَشَاعَرَ لَن یُتَشَاعَرَ
الامر منہ اِشَّاعَرْ لِتَتَشَاعَرْ لِیَتَشَاعَرْ لِیُتَشَاعَرْ والنہی عنہ لَا تَتَشَاعَرْ لَا تُتَشَاعَرْ لَا یَتَشَاعَرْ لَا
یُتَشَاعَرْ الظرف منہ مُتَشَاعَرٌ مُتَشَاعَرَانِ مُتَشَاعَرَاتٌ اِشَّجَّعَ و اِشَّاعَرَ در اصل تَشَجَّعَ و
تَشَاعَرَ بودند تا و شین قریب المخرج تا را شین کردہ در شین ادغام کردند و ہمزۂ
وصلی مکسور برای تعذر ابتداء بساکن در اولش در آوردند اِشَّجَّعَ و اِشَّاعَرَ شدند
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَعُّل الاِصَّعُّدُ بالا رفتن و دشوار آمدن چیزی اِصَّعَّدَ
یَصَّعَّدُ اِصَّعُّداً فہو مُصَّعِّدٌ و اُصُّعِّدَ یُصَّعَّدُ اِصَّعُّداً فذاک مُصَّعَّدٌ لَم یَصَّعَّدْ لَم یُصَّعَّدْ
لَا یَصَّعَّدُ لَا یُصَّعَّدُ لَن یَصَّعَّدَ لَن یُصَّعَّدَ الامر منہ اِصَّعَّدْ لِتَصَّعَّدْ لِیَصَّعَّدْ لِیُصَّعَّدْ
والنہی عنہ لَا تَصَّعَّدْ لَا تُصَّعَّدْ لَا یَصَّعَّدْ لَا یُصَّعَّدْ الظرف منہ مُصَّعَّدٌ مُصَّعَّدَانِ مُصَّعَّدَاتٌ
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَاعُل الاِصَّاعُدُ بر آمدن اِصَّاعَدَ
یَصَّاعَدُ اِصَّاعُداً فہو مُصَّاعِدٌ و اُصُّوعِدَ یُصَّاعَدُ اِصَّاعُداً فذاک مُصَّاعَدٌ لَم یَصَّاعَدْ
لَم یُصَّاعَدْ لَا یَصَّاعَدُ لَا یُصَّاعَدُ لَن یَصَّاعَدَ لَن یُصَّاعَدَ الامر منہ اِصَّاعَدْ لِتَصَّاعَدْ
لِیَصَّاعَدْ لِیُصَّاعَدْ والنہی عنہ لَا تَصَّاعَدْ لَا تُصَّاعَدْ لَا یَصَّاعَدْ لَا یُصَّاعَدْ الظرف منہ

تشاعر خود را شاعر وا نمودن ۱۲ منتخب اللغات
تصعد بالا رفتن و دشوار آمدن چیزی ۱۲ منتخب اللغات و منتہی الارب فی لغات العرب
۳۰۴

مُصَّاعَدٌ مُصَّاعَدَانِ مُصَّاعَدَاتٌ صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزیدِ صحیح از بابِ
تَفَعُّل اَلاِضَّرُّعُ زاری نمودن بسوی خدا تعالی و عجز و خواری کردن یا حاجت خواستن
از وی اِضَّرَّعَ یَضَّرَّعُ اِضَّرُّعًا فهو مُضَّرِّعٌ و اُضُّرِّعَ یُضَّرَّعُ اِضَّرُّعًا فذاک مُضَّرَّعٌ لَمْ یَضَّرَّعْ
لَمْ یُضَّرَّعْ لَا یَضَّرَّعُ لَا یُضَّرَّعُ لَنْ یَضَّرَّعَ لَنْ یُضَّرَّعَ الامر منه اِضَّرَّعْ لِتُضَّرَّعْ لِیَضَّرَّعْ لِیُضَّرَّعْ
والنهی عنه لَا تَضَّرَّعْ لَا تُضَّرَّعْ لَا یَضَّرَّعْ لَا یُضَّرَّعْ الظرف منه مُضَّرَّعٌ مُضَّرَّعَانِ مُضَّرَّعَاتٌ
صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزیدِ صحیح از بابِ تَفَاعُل اَلاِضَّارُعُ خوار و حقیر شدن و زاری و الحاح
کردن اِضَّارَعَ یَضَّارَعُ اِضَّارُعًا فهو مُضَّارِعٌ و اُضُّورِعَ یُضَّارَعُ اِضَّارُعًا فذاک
مُضَّارَعٌ لَمْ یَضَّارَعْ لَمْ یُضَّارَعْ لَا یَضَّارَعُ لَا یُضَّارَعُ لَنْ یَضَّارَعَ لَنْ یُضَّارَعَ الامر منه
اِضَّارَعْ لِتُضَّارَعْ لِیَضَّارَعْ لِیُضَّارَعْ والنهی عنه لَا تَضَّارَعْ لَا تُضَّارَعْ لَا یَضَّارَعْ
لَا یُضَّارَعْ الظرف منه مُضَّارَعٌ مُضَّارَعَانِ مُضَّارَعَاتٌ صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزیدِ صحیح
از بابِ تَفَعُّل اَلاِطَّهُّرُ پاک شدن و غسل آوردن زن از خون و جز آن و پرهیز کردن
از گناه و از هر زشتی اِطَّهَّرَ یَطَّهَّرُ اِطَّهُّرًا فهو مُطَّهِّرٌ و اُطُّهِّرَ یُطَّهَّرُ اِطَّهُّرًا فذاک مُطَّهَّرٌ
لَمْ یَطَّهَّرْ لَمْ یُطَّهَّرْ لَا یَطَّهَّرُ لَا یُطَّهَّرُ لَنْ یَطَّهَّرَ لَنْ یُطَّهَّرَ الامر منه اِطَّهَّرْ لِتُطَّهَّرْ لِیَطَّهَّرْ
لِیُطَّهَّرْ والنهی عنه لَا تَطَّهَّرْ لَا تُطَّهَّرْ لَا یَطَّهَّرْ لَا یُطَّهَّرْ الظرف منه مُطَّهَّرٌ مُطَّهَّرَانِ
مُطَّهَّرَاتٌ صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزیدِ صحیح از بابِ تَفَاعُل اَلاِطَّابُقُ اتفاق
با یکدیگر شدن اِطَّابَقَ یَطَّابَقُ اِطَّابُقًا فهو مُطَّابِقٌ و اُطُّوبِقَ یُطَّابَقُ اِطَّابُقًا فذاک
مُطَّابَقٌ لَمْ یَطَّابَقْ لَمْ یُطَّابَقْ لَا یَطَّابَقُ لَا یُطَّابَقُ لَنْ یَطَّابَقَ لَنْ یُطَّابَقَ الامر منه

اِطَّابَقَ لِتَطَّابَقْ لِيَطَّابَقْ لِيُطَّابَقْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَاتَطَّابَقْ لَاتُطَّابَقْ لَايَطَّابَقْ لَا
يُطَّابَقْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُطَّابَقٌ مُطَّابَقَانِ مُطَّابَقَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح
از باب تَفَعُّلْ اَلْاِظَّرُّفُ به تکلف زیرکی نمودن اِظَّرَّفَ يَظَّرَّفُ اِظَّرُّفًا فَهُوَ
مُظَّرِّفٌ وَاُظُّرِّفَ يُظَّرَّفُ اِظَّرُّفًا فَذَاكَ مُظَّرَّفٌ لَمْ يَظَّرَّفْ لَمْ يُظَّرَّفْ لَا يَظَّرَّفُ
لَا يُظَّرَّفُ لَنْ يَظَّرَّفَ لَنْ يُظَّرَّفَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِظَّرَّفْ لِتَظَّرَّفْ لِيُظَّرَّفْ لِيَظَّرَّفْ
وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَاتَظَّرَّفْ لَاتُظَّرَّفْ لَايَظَّرَّفْ لَايُظَّرَّفْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُظَّرَّفٌ مُظَّرَّفَانِ
مُظَّرَّفَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَاعُلْ اَلْاِظَّاهُرُ با یکدیگر بهم پشت دادن
اِظَّاهَرَ يَظَّاهَرُ اِظَّاهُرًا فَهُوَ مُظَّاهِرٌ وَاُظُّوهِرَ يُظَّاهَرُ اِظَّاهُرًا فَذَاكَ مُظَّاهَرٌ لَمْ يَظَّاهَرْ
لَمْ يُظَّاهَرْ لَا يَظَّاهَرُ لَا يُظَّاهَرُ لَنْ يَظَّاهَرَ لَنْ يُظَّاهَرَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِظَّاهَرْ لِتَظَّاهَرْ لِيَظَّاهَرْ
لِيُظَّاهَرْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَاتَظَّاهَرْ لَاتُظَّاهَرْ لَايَظَّاهَرْ لَايُظَّاهَرْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُظَّاهَرٌ مُظَّاهَرَانِ
مُظَّاهَرَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب افتعال اَلْاِخْتِصَامُ جدل کردن با کسی
خَصَّمَ يَخِصِّمُ خِصَّامًا فَهُوَ مُخَصِّمٌ وَخُصِّمَ يُخَصَّمُ خِصَّامًا فَذَاكَ مُخَصَّمٌ لَمْ يَخِصِّمْ لَمْ يُخَصَّمْ
لَا يَخِصِّمُ لَا يُخَصَّمُ لَنْ يَخِصِّمَ لَنْ يُخَصَّمَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ خِصِّمْ لِتَخِصِّمْ لِيَخِصِّمْ لِيُخَصَّمْ وَالنَّهْيُ
عَنْهُ لَاتَخِصِّمْ لَاتُخَصَّمْ لَايَخِصِّمْ لَايُخَصَّمْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُخَصَّمٌ مُخَصَّمَانِ مُخَصَّمَاتٌ اِطَّهَّرَ
در اصل تَطَهَّرَ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّلْ تا را طا کردند و طا در طا ادغام
کردند و همزه وصل مکسور برای تعذر ابتدا بسکون در اول لفظ آوردند اِطَّهَّرَ شد و
برین قیاس است تعلیل تا آخر ماضی معلوم ماضی مجهول اُطُّهِّرَ اُطُّهِّرَا اُطُّهِّرُوا تا آخر

اُطُّهِّرَ در اصل تُطُهِّرَ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّل تا را طا کردند و طا
بطا ادغام کردند و همزهٔ وصل مضمومه برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند
اُطُّهِّرَ شد تا آخر ماضی مجهول مضارع معلوم یَطَّهَّرُ یَطَّهَّرَانِ یَطَّهَّرُونَ تا آخر یَطَّهَّرُ
در اصل یَتَطَهَّرُ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّل تا را طا کردند و طا در طا
ادغام کردند یَطَّهَّرُ شد و تعلیل برین قیاس است در باقی صیغهای مضارع معلوم و مضارع مجهول و اسم
فاعل و اسم مفعول و همه یک قیاس است مصدر اِطَّهُّرًا در اصل تَطَهُّرًا بود طا واقع شد
بجای فا کلمه در باب تَفَعُّل تا را طا کردند و طا در طا ادغام کردند و همزهٔ وصل بکسر
برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِطَّهُّرًا شد الامر منه اِطَّهَّرْ اِطَّهَّرَا
تا آخر اِطَّهَّرْ را از تَطَهَّرُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف
ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند مر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف و
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِطَّهَّرْ شد همزهٔ وصل در اول ماضی و مصدر و امر
می آید و در باقی صیغها نیست باب سی آمد اِدَّارَکَ در اصل تَدَارَکَ بود دال واقع شد
بجای فا کلمه در باب تَفَاعُل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند و همزهٔ
وصل بکسره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِدَّارَکَ شد و برین قیاس
است تعلیل تا آخر صیغهای ماضی معلوم ماضی مجهول اُدُّورِکَ در اصل تُدُورِکَ بود دال واقع شد
بجای فا کلمه در باب تَفَاعُل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند و همزهٔ وصل
مضمومه برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اُدُّورِکَ شد تا آخر صیغهای ماضی مجهول

مضارع معلوم یَدّارَکُ در اصل یَتَدارَکُ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را
دال کردند و دال را در دال ادغام کردند یَدّارَکُ شد و برین قیاس تعلیل در باقی صیغهای
معلوم و مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول الامر منه اِدّارَکْ را از تَدّارَکُ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در اول وی در آوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِدّارَکْ
شد و در باقی صیغهای امر سقوط نون شد مگر نون جمع مؤنث ساقط نمیشود مصدر اِدّارُکًا
در اصل تَدارُکًا بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال
ادغام کردند و همزهٔ مکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش آوردند اِدّارُکًا شد در
تعلیل باقی صیغهای این ابواب مانند تعلیل این دو باب ست که نوشته شد یعنی بابهای تفعّل را
بر تفعّل و بابهای تفاعل را بر تفاعل قیاس باید کرد خَصَّمَ در اصل اِختَصَمَ بود حرکت تا را نزد
بعضی بما قبل دادند و تا را صاد کردند و در صاد ادغام کردند و همزهٔ وصلی برای عدم احتیاج
حذف کردند خَصَّمَ شد و نزد بعضی حرکت تا را حذف کردند التقاء ساکنین شد میان خا
و تا خا را حرکت کسره دادند و تا و صاد قریب المخرج بود تا را صاد کردند و صاد را در صاد
ادغام کردند بعده چون احتیاج بهمزهٔ وصل نماند آنرا حذف کردند خِصِّمَ شد یَخِصِّمُ در
اصل یَختَصِمُ بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند برای قرب مخرج [illegible]
بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه [illegible] متحرک [illegible] دال فعل کرده بما قبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک [illegible] ادغام [illegible] یَخَصِّمُ شد و برین قیاس

٢٠٨

باقی صیغهای باب دیگر خَصَّمَ یَخِصِّمُ خِصَّاماً فهو مُخَصِّمٌ الخ خَصَّمَ در اصل اِخْتَصَمَ
بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند اِخْصَصَمَ شد
بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند
التقاء ساکنین شد میان خا و صاد بعضی عرب خا را کسره دادند لانّ الساکن
اذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر بعده صاد اول ساکن بود و ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند اِخِصَّمَ شد بعده بحرکت خا استغنا از همزه وصل حاصل گشت همزه را حذف کردند
خِصَّمَ شد تعلیل مضارع اینست یَخِصِّمُ در اصل یَخْتَصِمُ بود تا واقع شد بجای عین کلمه در باب
افتعال تا را صاد کردند یَخْصَصِمُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان خا و صاد خا را بعضی عرب حرکت
کسره دادند لانّ الساکن اذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند یَخِصِّمُ شد مُخَصِّمٌ در اصل مُخْتَصِمٌ بود نزد بعضی حرکت تا
را بخا دادند و تا را صاد کرده در صاد ادغام کردند مُخَصِّمٌ شد و نزد بعضی حرکت را
حذف کردند بعده التقاء ساکنین شد میان خا و تا خا را کسره دادند لانّ الساکن
اذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر و تا را صاد کرده در صاد ادغام کردند مُخِصِّمٌ شد و نزد
بعضی خا را ضمه دادند برای متابعت میم مُخُصِّمٌ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید
صحیح از باب اِفْعِنْلَال الاِقْعِنْسَاسُ سپاگلی باز گشتن و پس ماندن
اِقْعَنْسَسَ یَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاساً فهو مُقْعَنْسِسٌ و اُقْعُنْسِسَ یُقْعَنْسَسُ اِقْعِنْسَاساً

۲۰۹

فذاک مُقعَنسَسٌ لم یَقعَنسِسْ لم یُقعَنسَسْ لا یَقعَنسِسُ لا یُقعَنسَسُ لن یَقعَنسِسَ
لن یُقعَنسَسَ الامر منه اِقعَنسِسْ لِتُقعَنسَسْ لِیَقعَنسِسْ لِیُقعَنسَسْ والنهی عنه لا تَقعَنسِسْ
لا تُقعَنسَسْ لا یَقعَنسِسْ لا یُقعَنسَسْ الظرف منه مُقعَنسَسٌ مُقعَنسَسانِ مُقعَنسَساتٌ
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب اِفعِوّال الاِجلِوّاذ شتافتن اِجلَوَّذَ یَجلَوِّذُ
اِجلِوّاذًا فهو مُجلَوِّذٌ و اُجلُوِّذَ یُجلَوَّذُ اِجلِوّاذًا فذاک مُجلَوَّذٌ لم یَجلَوِّذْ لم
یُجلَوَّذْ لا یَجلَوِّذُ لا یُجلَوَّذُ لن یَجلَوِّذَ لن یُجلَوَّذَ الامر منه اِجلَوِّذْ لِتُجلَوَّذْ
لِیَجلَوِّذْ لِیُجلَوَّذْ والنهی عنه لا تَجلَوِّذْ لا تُجلَوَّذْ لا یَجلَوِّذْ لا یُجلَوَّذْ الظرف منه
مُجلَوَّذٌ مُجلَوَّذانِ مُجلَوَّذاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب
اِفعِیعال الاِعشِیشاب نیک گیاه تر رویاندن و بگیاه تر رسیدن اِعشَوشَبَ
یَعشَوشِبُ اِعشِیشابًا فهو مُعشَوشِبٌ و اُعشُوشِبَ یُعشَوشَبُ اِعشِیشابًا
فذاک مُعشَوشَبٌ لم یَعشَوشِبْ لم یُعشَوشَبْ لا یَعشَوشِبُ لا یُعشَوشَبُ
لن یَعشَوشِبَ لن یُعشَوشَبَ الامر منه اِعشَوشِبْ لِتُعشَوشَبْ لِیَعشَوشِبْ
لِیُعشَوشَبْ والنهی عنه لا تَعشَوشِبْ لا تُعشَوشَبْ لا یَعشَوشِبْ لا یُعشَوشَبْ
الظرف منه مُعشَوشَبٌ مُعشَوشَبانِ مُعشَوشَباتٌ ماضی معلوم اِعشَوشَبَ
اِعشَوشَبا اِعشَوشَبُوا الخ امر اِعشَوشِبْ اِعشَوشِبا اِعشَوشِبُوا اِعشَوشِبی
اِعشَوشِبا اِعشَوشِبنَ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب اِفعِنلال
الاِسلِنقاء برقفا خفتن اِسلَنقیٰ یَسلَنقِی اِسلِنقاءً فهو مُسلَنقٍ و اُسلُنقِیَ

اعشوشبت الارض زمین صاحب گیاه بسیار گردید ۱۲ نوادر الاصول

اسلنقاء برقفا خفتن یقال اسلنقی فلان اذا نام علی ظهره و این بروزن افعنلی است ۱۲ منتهی الارب

يُسْلَنْقِيْ اِسْلِنْقَاءً فذاك مُسْلَنْقٍ لم يُسْلَنْقِ لم يُسْلَنْقَ لا يُسْلَنْقِيْ لا يُسْلَنْقَى
لن يَّسْلَنْقِيَ لن يُّسْلَنْقَى الامر منه اِسْلَنْقِ لِتَسْلَنْقِ لِيُسْلَنْقَ لِيُسْلَنْقَ والنهي عنه
لا تَسْلَنْقِ لا تُسْلَنْقَ لا يَسْلَنْقِ لا يُسْلَنْقَ الظرف منه مُسْلَنْقًى مُسْلَنْقَيَانِ
مُسْلَنْقَيَاتٌ ماضي معلوم اِسْلَنْقَى اِسْلَنْقَيَا اِسْلَنْقَوْا الی آخره +

تتمّہ خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنہ کہ درین آوان میمنت اقتران نسخۂ جامع التعلیلات صرف
بتصحیح تام از قالب طبع برآمده دلربای ارباب علم و ہنر گردیده ہرچند این کتاب در فن خود
فی نفسہا سامان استغنای طلاب ست اما تکمیل ابواب مصادر و تصحیح اغلاط معانی بعضی از
مصادر و ضبط خواص ابواب بعضی از قوانین صرف و سوال و اجوبہ فن و تحقیق و تفسیر الفاظ
از فوائد جدیده و عوائد عدیده غیر قدیمه اوست کہ آنرا از مغتنمات میتوان شمرد
چون در فراہم آوری این ہمہ سامان دلسوزی و جانفشانی محشی یعنی اباعبد الکریم
مولوی غلام حسین صاحب لاہوری باقصی الغایت بروی کار آمده و اہتمام شیخ
محی الدین تاجر کتب لاہور باعث برآن بود لہذا بخدمت تاجران با وقار و مشتریان شائق
شعار اشتہار داده میشود کہ این کتاب بموجب قانون بستم ۱۸۴۷ء داخل رجسٹری گورمنٹ
گردیده است بدون اجازت شیخ محی الدین مہتمم احدی قصد طبعش نفرماید +

٣١١

